

هم صدایی علیه سکوت

#من_هم



همصدایی علیه سکوت

طراح جلد: روشنگ روزبهانی

جریان روایتگری آزار جنسی را بی‌تردید باید یکی از مهم‌ترین مبارزات فمینیستی سال گذشته بخوانیم. زنان هم‌صدا شدند و شورش جمعی و بی‌سابقه علیه خشونت جنسی رقم زدند. به بهانه ۸ مارس، روز جهانی زنان تصمیم گرفتیم گرد هم آییم و مروری بر آنچه که گذشت داشته باشیم. از چالش‌ها، کاستی‌ها، دستاوردها و مغفول‌مانده‌ها بگوییم و چگونگی تداوم‌بخشی به این جریان نوپا را به بحث بگذاریم. حاصل این گفت‌وگوها مجموعه مقالاتی است که در ادامه می‌خوانید و امیدواریم که انتشار آن به ادامه بحث در این حوزه کمک کند. لازم به ذکر است که برای انتخاب و انتشار متون، هیچ‌گونه سازوکار داوری در میان نبوده و متون فقط به لحاظ فنی به ویراستاری سپرده شده‌اند.

فهرست مطالب

- پیش‌روی در مسیری ناهموار / دلارام علی ۵
- واکاوی ابعاد مغفول «من هم» در ایران / شهین غلامی ۴۷
- بعضی از انتقادات به جنبش افشاگری، برای سرکوب زنان است / الهه محمدی در گفت‌وگو با آزاده کیان ۶۰
- مردانگی‌های جدید و خشونت یقه‌سفید / سمیه رستم‌پور ۷۷
- آزار در زندگی شخصی: تاوان در زندگی شغلی؟! / نوشین کشاورز نیا، محبوبه حسین‌زاده ۸۹
- الزام ایجاد «فضای امن زنانه» در جنبش «من هم» ایرانی / مهدیس صادقی‌پویا ۹۸
- جنبش «من هم» در ایران و بومی‌سازی آن / مینو حدیدی کایدان ۱۱۴
- وقتی با هویت خودت فریاد می‌زنی / نیلوفر حامدی ۱۲۳
- فضایی ایجاد کنیم تا همه زنان روایتگر آزار باشند / شیوا نظرآهاری در گفت‌وگو با سوسن طهماسبی ۱۳۶
- از «من هم» به سوی «ما هم» / کالکتیو فمینیستی لیلیت ۱۴۵
- چگونه جنبش «من هم» شکاف اصلی درون فمینیسم را آشکار کرد / برگردان: رها عسکری‌زاده ۱۵۷
- عدالت ترمیمی و جنبش «من هم» / برگردان: منیژه مودن ۱۷۲
- رنج زنان را باور کنیم / الهه محمدی در گفت‌وگو با کیمبرلی فیرچایلد ۱۷۸
- ما با «حق با آزار دیده است» و «عدالت ترمیمی» چگونه مواجه شده‌ایم؟ / مهسا اسداله‌نژاد ۱۸۷
- از کنش اتصالی به مواجهه انفجاری / آتنا کامل ۱۹۹
- «من هم» و محدودیت‌های گفتمان حقوقی / غنچه قوامی ۲۰۸

مروری بر عملکرد، سیاست‌ها و چالش‌های

برخی از کنش‌گران در جریان «من هم» ایران

پیش‌روی در مسیری ناهموار



Ikon Images/Getty Images

تنظیم گزارش: دلارام علی

آزار و خشونت جنسی مجموعه رفتارهایی است که بسیاری از انسان‌ها در موقعیت‌های نابرابر قدرت آن را تجربه کنند، اما زنان و کسانی که خود را در دوگانهٔ صفر و یکی جنسی/جنسیتی (محدود به زن و مرد، زنانه/مردانه) تعریف نمی‌کنند بیش از دیگران در معرض مواجهه با چنین رفتارهایی هستند. آزار و خشونت جنسی تجربه‌ای است که با وجود گستردگی، پرتکرار بودن و پیامدهای طولانی‌مدتی که

گاه برای بازماندگان به دنبال دارد، کمتر به طور عمومی روایت شده و یا مجال و فضایی برای شنیده شدن پیدا کرده است. موضوع مقابله با آزار و خشونت جنسی برای کنش‌گران و گروه‌های فمینیستی بحث تازه‌ای نیست و برخی از آنان سالهاست که فعالیت‌هایشان را در نقاط مختلف دنیا بر آگاهی‌بخشی و پیشگیری، خدمات‌رسانی و حمایت از بازماندگان و نیز مقابله با ساختارهای تقویت‌کننده و بازتولیدکننده چنین رفتارها و مناسباتی متمرکز کرده‌اند. اما حرکتی که با عنوان «من هم» در سال ۲۰۱۷ آغاز شد، فضای تازه‌ای در این حوزه ایجاد کرد و توانست در زمان کوتاهی افشاگری خشونت جنسی و بحث‌های پیرامون آن را به موضوعی پر سروصدا در فضای رسانه‌ای و شبکه‌های اجتماعی مجازی تبدیل کند.

در ایران نیز موضوع مقابله با آزار و خشونت جنسی از سال‌ها قبل مورد توجه برخی از کنش‌گران و گروه‌های فمینیستی بود^۲ و با فعالیت‌هایی نظیر برگزاری کارگاه‌های آموزشی، ساخت و انتشار ویدئو و پادکست، تولید و انتشار پوسترها و بروشورهای آموزشی، انتشار روایت‌ها و یا نوشتن مقاله و ترجمه به آن پرداخته می‌شد، اما شکل‌گیری جریان «من هم» در فضای مجازی فارسی‌زبانان در اواخر تابستان ۱۳۹۹ اتفاق تازه‌ای بود. مخصوصاً که بعد از گذشت چند سال از شکل‌گیری این جریان در کشورهای دیگر و کم‌توجهی کاربران فارسی‌زبان به آن، دیگر کمتر کسی انتظار آغاز چنین حرکتی را داشت. به واسطه این جریان

1. Me too

۲. از جمله فعالیت‌هایی که از سال‌ها قبل به همت فعالان کرد در این حوزه آغاز شد، می‌توان به «کمیته علیه خشونت‌های ناموسی» اشاره کرد. این کمیته در سال ۱۳۸۷ در سالگرد قتل دعا خلیل اسود و با هدف تحقیق و کار فرهنگی برای بسترسازی علیه خشونت‌های ناموسی در کردستان، کرمانشاه، لرستان، ایلام و حاشیه‌های این مناطق فعالیتش را شروع کرد و اقدامات گسترده‌ای را نیز انجام داد. پروین ذبیحی یکی از اعضای این کمیته و از جمله فعالانی است که سال‌هاست در زمینه پیشگیری و مقابله با خشونت‌های ناموسی در کردستان فعالیت می‌کند.

روایت‌های مختلفی از آزار و خشونت جنسی در روابط عاطفی شخصی، خانوادگی، روابط کاری و در محیط‌های مختلف آموزشی، هنری، رسانه‌ای و ... منتشر شد که برخی با ذکر نام آزارگران و برخی بدون نام بودند. به واسطه انتشار این روایت‌ها، موضوع آزار و خشونت جنسی در فضای مجازی فارسی‌زبان به بحثی داغ تبدیل شد که هم‌چنان هم در جریان است.

در ماه‌های گذشته برخی از گروه‌های فمینیستی که پیش از شکل‌گیری جریان «من هم» ایران، وبسایت‌ها و صفحات مجازی فعالی داشتند به شیوه‌های مختلفی با این حرکت همراه شده‌اند. گاه با انتشار روایت‌ها زمینه‌ای را برای شنیده شدن صدای راویان فراهم کردند، گاه با یادداشت و مصاحبه تلاش کردند تا به آن چه «فرهنگ تجاوز» نامیده می‌شود از زوایای مختلف نور بتابانند، گاه سعی کردند با ترجمه پلی میان تجربیات مشترک و بحث‌های مطرح شده در این حوزه بزنند و ... صفحات مجازی دیگری نیز هم‌زمان با شکل‌گیری جریان «من هم» ایران راه‌اندازی شدند که گاه شخصی و گاه گروهی مدیریت می‌شوند و تمرکز اصلی فعالیت‌هایشان افشاگری آزار و خشونت جنسی است. برخی از این صفحات مجازی، فضایی را برای انتشار روایت‌ها ایجاد کرده‌اند و برخی در توضیح فعالیت‌های خود اشاره کرده‌اند که گروه گردانندگان این صفحه علاوه بر انتشار روایت‌ها تلاش می‌کنند تا خدماتی را نیز در حمایت از آزاردیدگان ارائه کنند. علاوه بر آن، برخی از کنش‌گران به صورت فردی و با حساب‌های کاربری شخصی‌شان روایت‌ها را منتشر و یا زمینه‌ای برای دسترسی آزاردیدگان به حمایت‌های مورد نیازشان ایجاد کرده‌اند. در ماه‌های گذشته یادداشت‌های زیادی در رابطه با دشواری‌ها و تبعات روایت‌گری آزار و خشونت جنسی برای راویان منتشر شده است و ما هم در بخش‌های دیگر این مجموعه به آن پرداخته‌ایم، اما در این گزارش قصد داریم تا مسیری را مرور کنیم که

گروه‌ها و کنش‌گران فمینیست در «من هم» ایران پیموده‌اند. چرا که فکر می‌کنیم نقد عملکرد و سیاست‌هایشان در پرتو شناخت چالش‌ها و پیچیدگی‌های این مسیر معنا پیدا می‌کند و تاکنون کمتر در این باره از خود آنان شنیده‌ایم.

برای تدوین این گزارش که ایده و سوالات آن از دل گفت‌وگوی جمعی از کنش‌گران فمینیست حاصل شد، تصمیم گرفتیم تا به سراغ برخی از گروه‌ها و افرادی برویم که در جریان «من هم» ایران، روایت‌های ناگفته‌آزاردیدگان را برای اولین بار منتشر کردند، چرا که چالش‌های این شکل از فعالیت، متفاوت از بازنشر روایت‌ها و تولید محتوا دربارهٔ مقابله با آزار و خشونت جنسی است. سوالات را برای دو گروه «بیدارزنی» و «دیده‌بان آزار» ارسال کردیم که پیش از آغاز «من هم» در حوزهٔ زنان فعالیت می‌کردند و آن‌ها پاسخ‌هایشان را به صورت مکتوب فرستادند. علاوه بر آن با همراهی گروه «دیده‌بان آزار» و از طریق حساب کاربری توئیتری‌شان همان سوالات را به حساب‌های کاربری توئیتری دو گروه دیگر یعنی «me.too.movment.iran»^۱ و کاکتوس^۲ فرستادیم.

این دو گروه، صفحات مجازی خود را پس از آغاز جریان «من هم» در ایران راه‌اندازی کرده بودند. البته گروه «me.too.movment.iran» پیش از آغاز این جریان و با صفحهٔ مجازی دیگری با نامی متفاوت، فعالیت‌هایی را در حوزه مقابله با آزار و خشونت جنسی انجام داده بود. از گروه کاکتوس جوابی دریافت نکردیم اما گروه «me.too.movment.iran» پاسخ کوتاهی ارسال کرد. در ادامه از آن‌ها خواستیم که در صورت امکان با پاسخ دادن به بقیهٔ سوالات تجربیاتشان را هم با ما به اشتراک بگذارند، زمان ارسال پاسخ‌ها را تا جایی که میسر بود تمدید کردیم اما در نهایت چنین فرصتی حاصل نشد و ناگزیر همان پاسخ کوتاه را که بیشتر دربارهٔ شکل‌گیری این گروه است، در گزارش منعکس کردیم. در

1. @me_too_iran

2. @Kaktooth2

میان کنش‌گرانی هم که به صورت فردی در ماه‌های گذشته در حوزه انتشار روایت‌های آزار و خشونت جنسی فعالیت کرده بودند به سراغ سمانه سوادری رفتیم و او پیشنهاد کرد که به جای پاسخ مکتوب به سوالات، گفت‌وگویی شفاهی با هم داشته باشیم. در نهایت گزارش تنظیم و توسط جمعی که در گردآوری اش کمک کرده بودند، بازخوانی شد. گزارشی که در ادامه می‌خوانید، برگرفته از تجربیاتی است که این جمع در اختیارمان قرار داد و بابت این همراهی از آنان سپاس‌گزاریم.

❑ مقابله‌شان با آزار و خشونت جنسی از کجا آغاز شد؟

در مقدمه گفتیم که فعالیت برخی از گروه‌ها و افرادی که در جریان «من هم» ایران نقش‌آفرینی کردند، هم‌زمان با این حرکت آغاز نشد و آن‌ها از سال‌های قبل‌تر با نام‌های گروهی/فردی در حوزه زنان فعالیت می‌کردند. چطور شد که آن‌ها تصمیم گرفتند به طور مشخص به موضوع آزار و خشونت جنسی بپردازند؟ «بیدارزنی» رسانه‌ی گروهی از کنشگران حقوق زنان است که در زمینه ارتقاء آگاهی جامعه نسبت به برابری جنسیتی و احقاق حقوق زنان فعالیت می‌کند. این رسانه فعالیتش را از سال ۱۳۸۸ با عنوان «تاقانون خانواده برابر» شروع کرده و در بهار ۱۳۹۳، نامش به «بیدارزنی» تغییر یافت. گروه «بیدارزنی» در این رابطه می‌گوید:

«هدف اصلی بیدارزنی ارتقاء آگاهی جامعه نسبت به برابری جنسیتی و احقاق حقوق زنان است و بر همین اساس ترویج برابری و عدالت جنسیتی در نهادهای قانون، خانواده، اشتغال، آموزش و سلامت، ارتقا آگاهی در زمینه قوانین تبعیض‌آمیز جنسیتی در ایران و لزوم تغییر آن، ارتقا آگاهی در زمینه چستی خشونت علیه زنان (در سنین مختلف از کودکی تا بزرگسالی) و ترویج راه‌کارهای مقابله با آن و... از اهداف و برنامه‌های اصلی بیدارزنی است. طی سال‌های فعالیت‌مان

در بیدارزنی، پیرو بازتاب مسائلی که زنان در جامعه ایران به صورت فردی و سیستماتیک با آن روبرو هستند، همواره سعی داشتیم انواع خشونت‌های اعمال شده علیه آنان را هم انعکاس دهیم. یکی از انواع این خشونت‌ها، آزار جنسی علیه زنان در محیط‌های خصوصی و عمومی اعم از خانه، محل کار، دانشگاه و ... است که عموماً از سوی اعضای خانواده و آشنایان اعمال می‌شود. در این راستا دفترچه‌هایی را با عنوان «محل کار باید امن باشد» تدوین و در سایت بیدارزنی منتشر کردیم.»

موقعیت گروه «دیده‌بان آزار» از این منظر کمی متفاوت است و همان‌طور که از نام‌شان پیداست، حوزه کاری و فعالیت رسانه‌ای‌شان از ابتدا به طور مشخص متمرکز بر موضوع آزارهای جنسی و جنسیتی تعریف شده است و مانند بیدارزنی رسانه‌ای عمومی در حوزه زنان نبودند که بخشی از کارشان پرداختن به موضوع آزارهای جنسی باشد.

غنچه قوامی، سردبیر «دیده‌بان آزار»، در این باره می‌گوید: «آزار جنسی جزئی از زندگی روزمره زنان است و نیاز بود گروهی به طور تخصصی و مستمر روی آن متمرکز شود و ما این کار را شروع کردیم. البته ما روی فضاهای عمومی متمرکز بودیم، خیابان‌ها، اماکن عمومی، محیط‌های کاری، دانشگاه و ... درباره اهداف اولیه کار به بخش "درباره ما" در سایت "دیده‌بان آزار" ارجاع می‌دهم. البته امروز پس از حدود ۳ سال ونیم، فعالیت‌هایمان از آنچه تعریف کرده بودیم تا حدودی وسیع‌تر شده است. برای مثال کارگاه آموزشی برگزار می‌کنیم یا به بازماندگان خشونت جنسی مشاوره می‌دهیم و آنها را به وکلای

داوطلب یا روان‌درمانگران ارجاع می‌دهیم.»

سابقه فعالیت «me.too.movment.iran» در زمینه مقابله با آزار و خشونت جنسی به چند ماه قبل‌تر از آغاز جریان «من هم» ایران و با نامی دیگر بر می‌گردد، اما از همان زمان نیز متمرکز بر «افشاگری» آزار و خشونت جنسی بوده است. آن‌گونه که این گروه در توضیحاتش عنوان می‌کند، در حقیقت کارشان از یک فعالیت فردی آغاز شد و بعدها شکل و شمایی دیگر گرفت:

«یکی از صفحاتی که در حال حاضر کار انتشار روایت‌ها را بر عهده گرفته @me_too_iran است. این صفحه را شقایق نوروزی بازیگر و کنش‌گر مسائل زنان راه‌اندازی کرد. او چندین ماه قبل از شروع جنبش، روایت خودش را از آزار و باج‌گیری جنسی در پشت صحنه سریال‌سازی ایران منتشر کرد و بعد از زنان دیگر دعوت کرد تا روایت‌هایشان را برایش بفرستند.»

سمانه سوادی از کنشگرانی بود که در ماه‌های گذشته و بعد از آغاز جریان «من هم» به صورت فردی و از طریق حساب کاربری شخصی‌اش در توییتر و اینستاگرام، روایت‌هایی را از طرف راویان آزار و خشونت جنسی منتشر کرده است.

او در رابطه با فعالیت‌هایش می‌گوید: «الان دیگر تقریباً سه سال می‌شود که فعالیت‌هایم در حوزه زنان را به شکل آنلاین شروع کردم و آشنایی و ارتباطم با فمینیست‌های داخل ایران از همین طریق شکل گرفت. زمانی که در ایران زندگی می‌کردم، حوزه کاری و کنشگری‌ام حوزه کودکان بود. بعد از مهاجرت شرایط و جهان‌بینی‌ام کمی تغییر کرد و وارد حوزه زنان شدم. همیشه در فعالیت‌هایم در مورد «فرهنگ تجاوز» نوشته و صحبت کرده بودم و یکی از حوزه‌هایی هم که فکر

می‌کردم جایش خالی‌ست و باید بیشتر در موردش صحبت کنم مسئله تجاوز آشنایان بود. در طول فعالیتم در این سه سال افرادی به من و بقیه مراجعه می‌کردند و می‌گفتند که توسط فلان آدم مورد آزار قرار گرفته‌ام و چه کار باید بکنم؟ در این موقعیت‌ها با خودم فکر می‌کردم آیا من می‌توانم کاری برای این فرد انجام بدهم؟ مثلاً آیا لازم است افشاگری صورت بگیرد؟ خود آن آدم‌ها هم دقیقاً نمی‌دانستند و بیشتر من باب درد دل و یا هشدار دادن بابت این که فلان آدم را بشناسید پیغام می‌دادند»

❑ «من هم» چه تفاوتی در فعالیتهای قبلی ایجاد کرد؟

هرچند فعالیت گروه‌ها و افراد مد نظر ما در این گزارش با «من هم» آغاز نشد و برخی از آنان از سال‌ها قبل و برخی شاید از چند ماه قبل تر کارشان را در حوزهٔ مقابله با آزار و خشونت جنسی آغاز کرده بودند، اما جریان «من هم» تفاوت‌هایی در فعالیت‌هایشان ایجاد کرد که در این بخش از گزارش به آن می‌پردازیم.

❑ ورود به حوزهٔ افشاگری

شاید بتوان گفت که یکی از اصلی‌ترین تفاوت‌هایی که با شروع جریان «من هم» در فعالیتهای این گروه‌ها و کنش‌گران فمینیست ایجاد شد و انتقادات و چالش‌های بسیاری را هم به دنبال داشت، ورودشان به حوزهٔ «افشاگری» و انتشار روایت‌های آزار و خشونت جنسی بود. سوال مهم برای ما این بود که چطور بعضی از آن‌ها تصمیم گرفتند با مشارکت در انتشار روایت‌ها با جریان «من هم» همراهی کنند و برخی مسیری متفاوت در پیش گرفتند.

گروه «بیدارزنی» در این رابطه می‌گوید: «با آغاز جنبش «من هم»

در ایران روایت‌هایی برایمان ارسال شد. ما هم در راستای ایفای مسئولیت و نقشی که برای خود در این زمینه قائل بودیم، تلاش کردیم که به صورت جدی‌تر در این حوزه عمل کنیم. برای همین در زمره رسانه‌هایی قرار گرفتیم که افراد آزر دیده به آن اعتماد کرده و روایت‌هایشان را ارسال کردند. بر اساس اصولی که برای خود در انتشار روایت‌ها تعیین کرده بودیم، منتشرشان کردیم. هرچه پیش رفتیم سعی کردیم با کسب تجربیات و آگاهی‌های بیشتر اصول خود را تکمیل کنیم. تلاش ما همواره این بوده که با در نظر گرفتن عنصر همدلی با آزر دیده، صداقت، اعتماد و دوری از قضاوت، روایت‌های ارسالی را در شبکه‌های اجتماعی خود منتشر کنیم. بخش اعظمی از این روایت‌ها توسط خود آزر دیده‌ها و به صورت مستقیم برای ما ارسال شد و در موارد معدودی نیز به واسطه برخی از فعالان شناخته شده این حوزه در اختیارمان قرار گرفت..... ما فکر می‌کنیم فعالیت‌هایی که به صورت مستقل و مستمر در این چند ساله انجام داده‌ایم توانسته اعتماد مخاطبان را که از سرمایه‌های اصلی این رسانه است جلب کند و برخی روایت‌هایشان را برای انتشار در اختیار بیدارزنی قرار دهند. ما نیز ضمن ارج نهادن به این اعتماد تلاش کردیم که در سایه ضعف حمایت‌های اجتماعی و قانونی از آزر دیدگان خشونت جنسی در ایران، تریبونی برای این افراد و خشونت‌های اعمال شده علیه آن‌ها باشیم تا صدایشان حداقل به بخشی از جامعه برسد.»

iran.movment.me که زمینه شکل‌گیری‌اش فعالیت فردی «افشاگرانه»

یکی از اعضایش (شقایق نوروزی) چند ماه قبل‌تر از آغاز جریان «من هم» بود،

هم‌زمان با آغاز این حرکت، به شکلی جمعی‌تر و با هدف «افشاگری» آزار و خشونت جنسی راه‌اندازی شد.

آن‌ها در این باره می‌گویند: «شقایق نوروزی چند ماه بعد و با راه افتادن جنبش، همراه با چند تن دیگر از فعالان این حوزه صفحه‌ی جداگانه‌ای را برای جمع‌آوری روایت‌ها راه‌اندازی کردند. این صفحه قبلاً با آدرس @me.too.movment.iran فعالیت می‌کرد که متأسفانه مورد حمله قرار گرفت و از دسترس خارج شد. در آن صفحه چیزی حدود ۲۰۰۰ روایت بی‌نام (از سمت راویان) و با اسامی مخفف آزارگران منتشر شد که در واقع نوعی گزارش آماری از مسئله خشونت جنسی، انواع آن و سایر جزئیات بود. این مجموعه همچنان در آرشیو #می_تو موجود است. بعد از آن در صفحه جدید، فعالیت با انتشار اسامی چند نفر از آزارگران شروع شد که به دلیل اعتبار اجتماعی‌شان قدرتی بیشتر از مرد بودن داشتند.»^۱

سمانه که پیش از آغاز جریان «من هم» افرادی روایت‌هایشان را با او در میان می‌گذاشتند، با آغاز این حرکت با فضایی متفاوت مواجه شد که او را به سمت فعالیت در حوزه «افشاگری» و انتشار روایت‌های آزار و خشونت جنسی سوق داد.

او می‌گوید: «زمانی که «من هم» ایران شروع شد طبیعتاً حجم این روایت‌ها بیشتر از قبل شد و من به عنوان یک فرد با سیلی از روایت‌ها مواجه شدم که دقیقاً هم نمی‌دانستم که باید با آن‌ها چه کار کنم. بعضی از این روایت‌ها، بدون نام بود. یعنی کسانی روایت را فرستاده بودند که فردی آشنا مثل عمو یا دایی به آن‌ها تجاوز کرده بود و

۱. گروه «me.too.movment.iran» به عنوان نمونه به نام سه نفر اشاره کرده بود که اخیراً روایت مربوط به آنها را منتشر کرده‌اند. اما چون در بخش‌های دیگر گزارش نامی از افراد آزارگر برده نشده و اساساً این گزارش نه بازخوانی موارد آزار که مروری بر عملکرد، سیاست‌ها و چالش‌های گروه‌های فعال در این جریان است، در تنظیم گزارش این سه نام را هم (که در صفحه مجازی خود گروه در دسترس هستند) کنار گذاشتیم.

اصلا هم نمی‌خواستند نامی بیرون بیاید. اما می‌خواستند روایت‌شان را دیگران بشنوند. این اتفاقا چیزی بود که بعدها و در طول «من هم» خیلی آزارم می‌داد. این که کسانی که آزارگیشان اصطلاحا بی‌چهره است چقدر به حاشیه رانده می‌شوند. در واقع به همین دلیل بود که شروع به انتشار روایت‌ها کردم. افراد به من مراجعه می‌کردند و این را به نوعی مسئولیت خودم احساس کردم. این که باید در این شرایط یک کنشی داشته باشم و این تصمیم آسان هم نبود. اما بالاخره تصمیم گرفتم که از جریانی که راه افتاده به خاطر عافیت‌طلبی کنار ننشینم و من هم بخشی از آن باشم، فقط به این عنوان که صدای راویان را بازتاب دهم.»

برایمان جالب بود که بفهمیم سمانه به عنوان کنش‌گری که به صورت فردی فعالیت می‌کند، چطور در چنین موقعیتی قرار گرفته و مخاطبانی که او را بیشتر به دلیل فعالیت‌هایش در فضای مجازی می‌شناسند، به او برای انتشار روایت‌شان اعتماد می‌کنند. البته احتمالا برای این که پاسخ دقیق‌تری بگیریم باید این سوال را از راویان می‌پرسیدیم اما می‌خواستیم بدانیم خود او در این باره چه فکر می‌کند. سمانه می‌گوید: «فکر می‌کنم شاید راویان بیشتر به دلیل فضای امنی که سعی کرده بودم بسازم به سراغم می‌آمدند. به جز این، فکر می‌کنم آدم‌ها احساس می‌کردند که وقتی به من پیغام می‌دهند با یک فرد در تماس هستند. این فرد یک مجموعه یا نام حقوقی نیست، آدمی‌ست که تا حدودی او را می‌شناسند، از زندگی خصوصی‌اش چیزهایی می‌دانند (چون من گاهی زخم‌های خودم را هم به آن آدم‌ها نشان داده بودم) و در نهایت به نوعی احساس همدلی می‌کردند.

شاید هم گاهی احساس می‌کردند که من چون خارج از کشور هستم، ممکن است محافظه‌کاری نکنم و اگر جایی از من بخواهند که نام آزارگر را مطرح کنم، بپذیرم. یکی دیگر از موارد هم شاید این باشد که مثلاً می‌دیدند من از روزنامه‌نگار یا فعال اجتماعی یا فعال زنانی نام می‌آورم یا به کارش ارجاع می‌دهم که آن‌ها از جانب او مورد آزار قرار گرفته بودند و خبر این موضوع اذیت‌شان می‌کرد و با پیغام دادن سعی می‌کردند که هشدار بدهند.»

اما گروه دیده‌بان آزار با آغاز جریان «من هم» مسیری متفاوت از «افشاگری» در پیش گرفت. آن‌ها که تمرکز فعالیت‌هایشان از چند سال قبل مقابله با آزارهای جنسی و جنسیتی در فضاهای عمومی بود و روایت‌های متعددی را در این رابطه از راویان دریافت می‌کردند، تصمیم گرفتند که به سنت قبلی خود پایبند مانده و «دیده‌بان آزار» را به بستری برای «افشاگری» تبدیل نکنند. هر چند که مدتی بعد از آغاز این جریان تصمیم گرفتند که روایت‌های آزار و خشونت جنسی را به شکل دیگری منتشر کنند.

غنچه قوامی می‌گوید که از ابتدای فعالیت‌هایشان در رابطه با «افشاگری» این سیاست را در پیش گرفتند که نام مرتکبان آزار را منتشر نکنند: «ما تجربه من هم آمریکا و بسیاری کشورهای دیگر را پشت سر داشتیم. بازخوانی این تجربه‌ها به ما کمک می‌کرد که نسبت به برخی مخاطرات احتمالی هوشیار باشیم و محتاطانه عمل کنیم. از جمله این‌ها که به عنوان گروهی که رسالتی بلندمدت و جمعی برای خود تعیین کرده، در افشاگری فرو نرویم. ورود به افشاگری به طور کلی مسیر و تمرکزمان را تغییر می‌داد. این اصلاً به معنی

نفی یا ناچیزشماری اهمیت افشاگری نیست. بلکه به این معنی است که ما موظف بودیم به کنش‌هایی فراتر از رسواسازی خشونت‌گران فکر کنیم. یکی از انتقادات به «من هم» آمریکا (عمدتا از سوی فمینیست‌های سوسیالیست و مارکسیست) این بود که انرژی و توجه زیادی را صرف و معطوف اسامی مشهور کرده و حساسیت‌ها را نسبت به ساختارها و مناسبات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و حقوقی‌ای که این افراد را تولید و قدرتمند می‌کند کاهش داده است. جریان روایت‌گری آزار جنسی که آغاز شد، این انتقادات موضوعیت بیشتری پیدا کرد و هم‌زمان چالش‌برانگیزتر شد.»

البته دیده‌بان آزار پیش از جریان «من هم» روایت‌هایی منتشر می‌کرد که به گفته قوامی ماهیت رسواسازی نداشتند: «ما چه از طریق نقشه تعبیه‌شده روی سایت و چه از طریق صفحه اینستاگرام و چه از طریق دوستان و آشنایان و ... روایت‌هایی دریافت می‌کردیم. منتها راویان به ندرت به دنبال افشاگری بودند. البته عکس‌ها و ویدئوهای زیادی از زنان دریافت کرده‌ایم که تصویر آزارگران خیابانی را در حال تعقیب، متلک‌پرانی و حتی عورت‌نمایی ضبط کرده‌اند. ولی سیاست خود را توضیح می‌دادیم و این تصاویر را منتشر نمی‌کردیم. به جز این فیلم‌ها، در میان روایت‌ها به ندرت تمایلی برای رسواسازی آزارگران و متجاوزان دیده می‌شد. زنان هدف‌شان را از به اشتراک گذاشتن روایات عموماً این‌طور عنوان می‌کردند: "می‌خواهم زنان دیگر داستاتم را بشنوند تا جرات پیدا کنند"، "دل‌م می‌خواهد داستاتم را بگویم تا از این بار سنگین رها شوم"، "دل‌م می‌خواهد زنان دیگر بدانند خیلی

سخت است اما ارزشش را دارد واکنش نشان بدهند، شکایت کنند" و غیره. در عمده این روایت‌ها نشانه‌های مقاومت زنان به وضوح دیده می‌شد و ما در واقع عاملیت این زنان را انعکاس می‌دادیم. جریان من هم ایرانی که شروع شد، تصمیم گرفتیم روند و سیاست پیشین را ادامه بدهیم و دیده‌بان آزار را به بستری برای افشاگری تبدیل نکنیم.»

پس چطور شد که دیده‌بان آزار هم تصمیم گرفت روایاتی را منتشر کند؟

غنچه قوامی می‌گوید: «در نهایت تصمیم گرفتیم فقط مواردی را منتشر کنیم که مرتکب به طور مکرر و با تکیه بر جایگاه قدرت، خشونت اعمال کرده باشد. مواردی که تواتر روایات حقانیت راویان را اثبات می‌کند و نیازی به راستی‌آزمایی نیست. ما با افراد متعدد مصاحبه و روایات را گردآوری و در قالب گزارش منتشر کنیم و البته اولویت با مواردی بود که کمتر شنیده شده و رسانه‌ها توجه چندانی به آن نکرده بودند. مواردی را هم پیگیری کردیم که عموماً به خواست خود راویان به مرحله انتشار نرسید، اما ما مدارک و مستندات را گردآوری کرده و در جلسات خصوصی به مدیران آن مجموعه‌های کاری ارائه دادیم تا به آزار رسیدگی کنند. در یکی از موارد مردی در جایگاه قدرت شغلی از تعداد زیادی از افراد دارای معلولیت سوءاستفاده کرده بود. این افراد حتی جرات نمی‌کردند روایت‌شان بدون نام منتشر شود چون می‌ترسیدند مرتکب از طریق جزئیات روایت آن‌ها را شناسایی کند. به این افراد اطمینان دادیم هویت‌شان محفوظ باقی می‌ماند و سپس با تعدادی مصاحبه کردیم. روایات مستندسازی شده را به همراه دیگر مدارک و شواهد، در

جلساتی خصوصی به مدیریت مجموعه‌ای که فرد آزارگر در آن مشغول به کار بود، ارائه کردیم.»

❑ نشانه‌گیری فرهنگ تجاوز

در ماه‌های گذشته برخی از کاربران در شبکه‌های اجتماعی مجازی به گروه‌ها و کنش‌گران فمینیست انتقاد کرده‌اند که چرا در زمینه افشاگری و انتشار روایت‌های آزار فعالیت نمی‌کنند. اما آیا این تنها فعالیتی است که در همراهی با جریان «من هم» می‌توان انجام داد؟ اگر گروه/فردی تصمیم بگیرد که فعالیت‌هایش را در این حوزه به شکل دیگری تعریف کند، کم‌کاری یا محافظه‌کاری کرده است؟ آیا نشانه‌گیری «فرهنگ تجاوز» و تلاش برای نشان دادن زوایای پنهانش در جامعه‌ای که «قربانی‌نکوهی»^۱ در آن بسیار ریشه‌دار است، ارزش کمتری نسبت به افشاگری و انتشار روایت‌های آزار دارد؟ جریان «من هم» بستری را فراهم کرد که برخی از کنش‌گران بتوانند از این زاویه به موضوع بپردازند و همراهی بیشتری را علیه «فرهنگ تجاوز» و در حمایت از راویان آزار و خشونت جنسی ایجاد کنند.

سردبیر «دیده‌بان آزار»، در این باره می‌گوید: «زنان خودشان به طرز تحسین‌برانگیزی در توئیتر این کار را آغاز کرده بودند و اصلاً نیازی به سخنگو نداشتند. ما در عوض تصمیم گرفتیم انرژی‌مان را روی تولید محتوا در حمایت از راویان متمرکز کنیم. علیه فرهنگ تجاوز بنویسیم، پرسش‌ها و انتقاداتی را که علیه راویان مطرح می‌شود، پاسخ بدهیم و به چالش بکشیم؛ سوال‌هایی مثل این که چرا زودتر چیزی نگفتی؟ چرا به خانه‌اش رفتی؟ چرا رابطه را ادامه دادی؟ چرا مقاومت

1. Victim blaming

نکردی؟ چرا از خانه بیرون نیامدی؟ این که مصداق خشونت جنسی نیست! شورش را درآورده‌اید! و....»

❑ اقدامات حمایتی برای افراد آزاردیده

اتفاق دیگر بعد از آغاز «من هم»، ورود برخی از گروه‌ها و افراد فعال در این جریان به حوزه اقدامات حمایتی برای افراد آزاردیده بود. این اقدامات گاه توسط خود آنان انجام می‌شد و گاه تلاش می‌کردند تا حلقه اتصالی میان افراد آزاردیده و وکلا و روان‌درمانگران باشند. به نظر می‌رسد که در رابطه با بحث‌های حقوقی و شکایت قضایی از آزار و خشونت جنسی تکلیف تا حدودی روشن است و این حوزه‌ای نیست که کسی به جز وکلا از عهده‌اش بر بیاید. اما در رابطه با حمایت‌های روانی از آزاردیدگان بحث کمی متفاوت و چالش‌برانگیز است. آیا هر فرد یا گروهی که در جریان روایت آزار یا خشونت جنسی قرار می‌گیرد و یا آن را منتشر می‌کند می‌تواند حمایت‌های روانی لازم را برای فرد آزاردیده فراهم کند یا نیاز است که افراد آموزش‌دیده‌ای این مسئولیت را عهده‌دار شوند؟ آیا هر روان‌درمانگری برای ارائه مشاوره به افراد آزاردیده صلاحیت و مهارت کافی دارد؟ کنش‌گران این حوزه چطور می‌توانند افراد مناسب را برای ارائه این‌گونه حمایت‌ها شناسایی کنند؟ این‌ها سؤالاتی است که شاید در ماه‌های گذشته کمتر به آن پرداخته شده باشد. اما آنچه که می‌دانیم این است که برخی از کنشگران فعال در «من هم» ایران تلاش کرده‌اند که افشاگری را آغاز فرآیندی برای حمایت از فرد آزاردیده در نظر بگیرند و علاوه بر همدلی و همراهی، زمینه دسترسی آزاردیده‌ها به دیگر خدمات مورد نیاز را فراهم کنند. به خصوص که انتشار هر روایت در فضای مجازی سیلی از اظهار نظرها را به دنبال دارد که بخشی از آن بازتولیدکننده «فرهنگ تجاوز» و «قربانی‌نکوھی» است و می‌تواند فرد آزاردیده را

در شرایط روانی پرمخاطره‌ای قرار دهد.

غنچه قوامی از اقدامات حمایتی این گروه برای افراد آزار دیده می‌گوید:

«گاهی افراد احتیاج به مشاوره حقوقی داشتند، در موارد معدودی هم با توجه به اسناد و مدارک‌شان تصمیم به شکایت می‌گرفتند که ما آن‌ها را به وکلای داوطلب ارجاع می‌دادیم. گاهی فقط می‌خواستند رنج‌شان را به اشتراک بگذارند یا دنبال روان‌درمانگر بودند. گاهی هم می‌خواستند به آزارگر واکنش درخور نشان بدهند و راهنمایی می‌گرفتند یا متنی نوشته می‌شد که بتوانند برای آزارگر بفرستند تا در صورت مسئولیت‌ناپذیری طرف مقابل به اقدامات بعدی فکر کنند.»

سمانه سوادی هم در این ماه‌ها تلاش کرده تا با رایزنی‌های شخصی بستری برای برخورداری آزاردیدگان از خدمات حمایتی فراهم کند:

«همیشه سعی می‌کردم از پلت‌فرم آنلاین خودم به عنوان کارگاه‌های کوتاه روانشناسی هم استفاده کنم و از افرادی دعوت می‌کردم که بیایند و صحبت بکنند. با برخی از روانشناسان داخل ایران توافق یا قرارداد نانوخته‌ای هم داریم که زنانی را که در شرایط آسیب‌پذیری هستند و یا نیاز به مشاوره دارند به آنها معرفی می‌کنم و آنها یا به صورت رایگان یا با دریافت حداقل هزینه به این زنان خدمات مشاوره‌ای ارائه می‌کنند. من تقریباً در این مدت هر کسی را که برای انتشار روایتش مراجعه کرده و احساس کردم شاید دسترسی نداشته باشد به روانشناسانی که داخل ایران می‌شناختم، معرفی کردم. به جز این، خوب طبیعتاً خودم هم ساعت‌ها با افراد آزار دیده صحبت کردم و سعی کردم حتی اگر فرد می‌خواست خودش را توجیه کند و یا صدای

قربانی‌نکوهان را قبل از انتشار روایتش بشنود و در گفت‌وگو با من بعضی از حرف‌های آنان پاسخ دهد، او را آرام کنم و اطمینان دهم که من باور می‌کنم و نیازی نیست که مدام خودش را در موقعیت پاسخ‌گویی قرار دهد.»

■ بازتاب بحث‌ها، رویکردها و راهکارهای فمینیستی در مواجهه با آزار و خشونت جنسی تلاش برای بازتاب بحث‌ها، رویکردها و راهکارهای فمینیستی در مواجهه با آزار و خشونت جنسی، یکی دیگر از فعالیت‌های کنش‌گران بعد از آغاز «من هم» در ایران بود که قبلاً کمتر به آن پرداخته می‌شد. بخشی از این کار به مدد ترجمه و بخشی با انتشار یادداشت و مصاحبه انجام شد. در ماه‌های گذشته وبسایت‌های مختلفی که در حوزه زنان فعالیت می‌کنند از جمله دو وبسایت «بیدارنی» و «دیده‌بان آزار» ده‌ها یادداشت و ترجمه در این حوزه منتشر کرده‌اند که بخشی از آنها انعکاس رویکردهای نظری فمینیستی و بخشی مربوط به تجربه‌های دیگر کشورها در رابطه با موضوع مقابله با آزار و خشونت جنسی است. کنش‌گران مستقل فمینیست نیز گاه در رسانه‌های شخصی خود در این باره نوشته و یا ترجمه‌هایی را منتشر کرده‌اند.

رویکرد «عدالت‌ترمیمی»^۱ در مواجهه با آزار و خشونت جنسی نمونه‌ای از رویکردهای فمینیستی در این حوزه است که کنش‌گران در ماه‌های گذشته برای معرفی‌اش به جامعه تلاش کرده‌اند و البته به همین دلیل هم مورد انتقاد قرار گرفته‌اند. برخی از کسانی که انتقادهایی را در این رابطه مطرح کرده‌اند بر این باورند که رویکرد «عدالت‌ترمیمی» به دنبال خلاص کردن آزارگران از هرگونه

1. Restorative justice

مجازات و حمایت از افراد آزاردیده برای کنار آمدن با شرایطی است که تجربه آزار و خشونت جنسی برایشان به همراه آورده است. برخی نیز بر این نکته دست گذاشته‌اند که در انعکاس این رویکرد توسط کنش‌گران فمینیست بیش از آن که به موضوع «ترمیم» برای افراد آزاردیده تاکید شود، راهکارهای مواجهه با آزارگران و تاکید بر طردنشدن آنان از جامعه برجسته شده و طوری به نظر می‌رسد که انگار مسئولیت جامعه در این موقعیت محافظت از آزارگران و تنها نگذاشتن‌شان است نه حمایت از افراد آزاردیده و آنچه آنان در این راستا طلب می‌کنند.

گروه «بیدارزنی» که در ماه‌های گذشته یادداشت‌ها و ترجمه‌هایی را در رابطه با موضوع «عدالت‌ترمیمی» منتشر کرده، در این رابطه می‌گوید: «یکی از بحث‌های مهم که در جریان جنبش من هم در ایران مطرح شد، رویکرد عدالت‌ترمیمی به جای تنبیهی بود. ما معتقدیم این رویکرد چون به دنبال تغییر ساختاری نهادها برای پیشگیری از آزار جنسی و خشونت است، موثرتر و انسانی‌تر است. پیش از این در «کارزار منع خشونت خانوادگی» نیز بر آن تاکید داشتیم به‌ویژه که در گفت‌وگو با زنان خشونت‌دیده شنیدیم بسیاری از آن‌ها بیش از آنکه خواستار مجازات باشند خواهان جبران صدمه‌ای هستند که دیده‌اند. آن‌ها می‌خواهند در امنیت زندگی کنند و دیگر شاهد این موضوع نباشند و بیشترین خواسته‌شان این است که در زمان این واقعه و پس از آن از آن‌ها حمایت شود. برای همین ضمن بازنشر مطالب پیشین، در یک فراخوان از صاحب‌نظران خواستیم دیدگاه‌ها و نظرات خود در این زمینه را برای ما ارسال کنند. این اقدام با بازخوردهای مختلفی از سوی مخاطبان بیدارزنی مواجه شد.»

❑ «من هم» چه چالش‌هایی را برای کنش‌گران حوزهٔ مقابله با آزار به دنبال داشت؟ مسیری که کنش‌گران حوزهٔ مقابله با آزار و خشونت جنسی (به ویژه آنهایی که در حوزه افشاگری و انتشار روایت‌ها فعال بوده‌اند) در ماه‌های گذشته پشت سر گذاشته‌اند، مسیری پیچیده، پرچالش و همراه با موقعیت‌های ناشناخته و مبهم بوده است. آن‌ها در این دوران از یک سو با سوالاتی مواجه بودند که در راستای انتخاب عملکرد درست و اصولی برای خودشان پیش آمده و از سوی دیگر گاه‌وبی‌گاه در فضای مجازی در معرض نقدها و حتی حملات تندی قرار گرفتند. علاوه بر آن در مواردی با شکایت‌های قضایی نیز مواجه شده‌اند که کار را تا حدودی برایشان دشوارتر کرده است. در این بخش از گزارش قصد داریم با مرور این چالش‌ها با فضایی که کنش‌گران این حوزه تجربه کرده و گاه بر پایهٔ آن خط مشی‌هایشان را تعیین کرده‌اند بیشتر آشنا شویم.

❑ راستی‌آزمایی برای انتشار روایت‌ها

زمانی که فرد یا افرادی (به صورت جمعی) تصمیم می‌گیرند روایتی از آزار یا خشونت جنسی منتشر کنند، اگر این کار را با نام واقعی‌شان انجام دهند، مسئولیت حقوقی و اجتماعی‌اش بر عهده خودشان است. اما زمانی که تصمیم می‌گیرند روایت را برای انتشار در اختیار میانجی یا واسط قرار دهند، اگر میانجی یا واسط فردی واقعی یا نهادی باشد که شخصیت حقوقی و یا شناخته‌شده دارد، مسئولیت انتشار روایت را بر عهده دارد و معمولاً مسیری برای تأیید روایت طی می‌شود که به آن «راستی‌آزمایی» می‌گویند. اما معیارها و شیوه‌های انجام این «راستی‌آزمایی» تابع یک نسخه یا دستورالعملی واحد نیست و معمولاً نهادها و رسانه‌ها چارچوب‌های حرفه‌ای خودشان را برای این کار تعریف می‌کنند و گاه همین مسئله باعث انتقاداتی نسبت به آن‌ها می‌شود. چرا که در مواردی این

معیارها طوری تعریف شده‌اند که تفاوت‌چندانی با فرآیندهای حقوقی شکایت از آزار و خشونت جنسی (که معمولاً خودشان بسیار مورد انتقادند) ندارد و عملاً راه را بر روی افراد آزاردیده می‌بندد. با این وجود به نظر می‌رسد که دست‌کم به دلیل مسئولیت حقوقی که متوجه ناشر است، کمتر نهاد یا رسانه دارای شخصیت حقوقی بدون انجام این فرآیند اقدام به انتشار روایتی کند که نام یا مشخصات فرد آزارگر در آن قید شده باشد.

در «من هم» ایران، برخی از روایان، روایت‌شان را با نام واقعی خود و نام آزارگر در فضای مجازی و رسانه‌ها منتشر کردند (مانند کاری که سارا امت‌علی و برخی از زنان روزنامه‌نگار انجام دادند)، برخی بدون اشاره به نام خود روایت‌شان را با مخفف نام آزارگر و یا مشخصاتش (یا هر دو) در اختیار رسانه‌هایی قرار دادند که از قبل در حوزه زنان فعالیت می‌کردند (مانند روایت‌هایی که بیدارزنی در این ماه‌ها منتشر کرد)، برخی روایت‌شان را با همین ویژگی‌ها در اختیار افرادی قرار دادند که صفحات مجازی فعالی با نام و هویت واقعی خود داشتند (مانند روایت‌هایی که سمانه سوادى تاکنون منتشر کرده است)، برخی روایت‌هایشان را در اختیار صفحات مجازی قرار دادند که بعد از «من هم» راه‌اندازی شدند (مثل روایت‌هایی که کاکتوس و [me.too.movment.ir](https://www.me.too.movment.ir) منتشر کردند). در این بین کسانی هم بودند که روایت‌شان را بدون نام خود و نام و مشخصات فرد آزارگر نوشتند و آن را برای انتشار در اختیار یکی از این گروه‌ها یا افراد قرار دادند. علاوه بر این‌ها، در مواردی نیز روایانی که در زمان‌های مختلف مورد آزار فردی مشترک قرار گرفته بودند روایت‌شان را به صورت جمعی نوشته و آن را توسط یکی از این گروه‌ها و افراد منتشر کردند.

اما مسیر انتشار این روایت‌ها چگونه بود؟ آیا گروه‌ها و افراد فعال در این حوزه

فرآیندی با عنوان «راستی‌آزمایی» در کارشان داشتند؟ این «راستی‌آزمایی» چگونه و با چه معیارهایی انجام گرفته و آیا جزئیات مربوط به آن در جایی عنوان یا منتشر شده است؟ گروه‌ها و افراد با چه چالش‌هایی در این مسیر مواجه بوده‌اند؟

گروه «بیدارزنی» در این باره می‌گوید: «از همان ابتدا برای انتشار روایت‌های ارسالی، اصولی را در نظر داشتیم. یکی از این اصول ضمن اعتماد به فرد راوی، راستی‌آزمایی روایت‌های ارسالی بود. در همین چارچوب بر اساس تجربیات پیشین و اصول حرفه‌ای که در این زمینه وجود داشت اقدام به تدوین برخی از اصول کردیم و به مرور این اصول در صحنه‌ی عمل کامل‌تر شد. چندی پیش نیز در راستای احترام به مخاطبان خود، این اصول را در قالب یک بیانیه رسانه‌ای منتشر کردیم. از جمله این اصول عبارت‌اند از تاکید بر ایجاد تمایز بر دو گزاره افشاگری و روایت آزار و ناشناخته ماندن نام آزارگر و آزاردیده جهت حفظ امنیت آزاردیده، اطلاع از هویت حقیقی راوی جهت تسهیل امر راستی‌آزمایی و اهمیت لزوم ارتباط با آزاردیده، انتشار غیرشتابزده روایت‌ها و تاکید بر این که روایت باید به صورت مستقیم از فرد آزاردیده به دست ما برسد نه از طریق افراد واسطه و این که تحت فشارهای بیرونی برای انتشار روایت‌ها قرار نگیریم.»

گروه «بیدارزنی» در ادامه اشاره می‌کند که علاوه بر «راستی‌آزمایی» روایت‌ها همواره این سیاست را داشته که نام فرد آزاردیده و آزارگر را منتشر نکند. اما به نظر می‌رسد که این تصمیم برایشان کم‌دردر هم نبوده و گاه حتی آنها را در

معرض اتهام‌هایی نظیر هم‌دستی با آزارگران قرار داده است:

«از همان ابتدای انتشار روایت‌ها تصمیم ما بر این بود از انتشار کامل اسم فرد آزارگر و همچنین آزاردیده خودداری کنیم. با افرادی که روایت‌هایشان را برایمان ارسال می‌کردند به‌صورت صریح و شفاف این موضوع را در میان می‌گذاشتیم. ولی بعد از انتشار روایت‌ها تعدادی از مخاطبان‌مان در شبکه‌های اجتماعی مکرر این سوال را مطرح می‌کردند که چرا بیدارزنی از انتشار کامل اسم آزارگر خودداری کرده؟ عده‌ای این سیاست را در راستای حمایت بیدارزنی از آزارگر و یا انفعال این رسانه می‌دانستند و عملکرد ما در این حوزه را با برخی رسانه‌های خارجی و فعالیت جنبش «می‌تو» در آمریکا مقایسه می‌کردند. چند بار در بیدارزنی برای پاسخ به سؤالات مخاطبان‌مان بیانیه توضیحی منتشر کردیم و تشریح دلایل و محدودیت‌های خود را تشریح کردیم که چرا اسم کامل آزارگر را منتشر نمی‌کنیم. از طرف دیگر گاهی مشاهده می‌کردیم برخی مخاطبان بعد از انتشار روایت‌ها در کامنت‌هایشان نام کامل آزارگر را حدس می‌کردند که بعضاً این اسامی نادرست بود و انتشار اسامی اشتباه ممکن بود از نظر حقوقی مشکلاتی را برای این رسانه مستقل ایجاد کند. برخی نیز در شبکه‌های مجازی روایت بیدارزنی را به همراه نام آزارگر به اشتراک می‌گذاشتند. برای بسیاری این تصور ایجاد شده بود که ما در رسانه‌مان اسم آزارگر را حذف کرده ولی خودمان در بیرون از رسانه اسم را مطرح می‌کنیم در حالی که هیچ‌کدام از افرادی که بعد از انتشار روایت‌ها، نام آزارگران را مطرح می‌کردند همکار ما در بیدارزنی نبودند.»

سمانه، ابتدا فقط روایت‌هایی را منتشر می‌کرده که از حلقه افراد آشنا و معتمد به دستش می‌رسیده اما کم‌کم بنا به دلایلی تصمیم می‌گیرد تا حیطه همراهی‌اش در انتشار روایت‌ها را گسترده‌تر کند و به همین دلیل فرآیندی برای «راستی‌آزمایی» در نظر می‌گیرد:

«اوایل بر پایه اعتماد به افرادی که کاملاً می‌شناختم روایت‌هایی را منتشر می‌کردم و روایتی را از جانب کسی که نمی‌شناختم منتشر نمی‌کردم. بعدتر که این گفتمان شکل گرفت که اصلاً سیاست انتشار روایت‌ها چه باید باشد و ... این نقد هم مطرح شد که آن زنی که شناخته‌شده نیست یا روابطی با خبرنگاران و فعالان و غیره ندارد کجای این قصه است. این موضوع مرا آن قدر نگران و درگیر کرد که سعی کردم کمی از دایره آدم‌های معتمد فراتر بروم و بر پایه خواهرانگی و این که آن فرد بتواند خودم را قانع کند، پیش بروم. بنابراین در مواردی بر پایه همین باور و خواهرانگی و البته شواهدی که با عقل جور در می‌آمد عمل کردم و خبر در این بین روایت مربوط به یکی از مردان روزنامه‌نگار غیرواقعی از آب در آمد... در رابطه با راستی‌آزمایی کارم به این شکل بود که اول خودم با فرد آزاردیده صحبت می‌کردم. گاهی صوتی و گاهی نوشتاری. بعد از این گفت‌وگو از آن‌ها می‌خواستم که اگر شواهدی دارند، مثل عکس یا اسکرین‌شات برایم ارسال کنند و اگر کسی شاهد بوده و یا مطلع (یعنی زمانی که آزار اتفاق افتاده، فرد آزاردیده او را در جریان قرار داده و مثلاً می‌تواند بیاید و بگوید که دو سال پیش که آزار اتفاق افتاده چطور در جریان قرار گرفته و چه شنیده و ...) را هم به من معرفی کنند. این

مسیری بود که اتفاق می‌افتاد. هیچ وقت این طور نبود که روایتی به دست من برسد و هیچ کاری در موردش نکنم و فقط منتشر کنم. هر راهی را که ممکن بود می‌رفتم. مثلا من خودم هیچ وقت روزنامه‌نگار نبودم اما اگر روایت مربوط به یک روزنامه‌نگار بود برای دوسه دوست معتمد روزنامه‌نگار می‌فرستادم تا نظرشان را بدانم. گاهی هم اسم‌ها را می‌گفتم. مثلا راجع به آن روزنامه‌نگاری که بعدها روایتی منتشر شد که به قصد سوءاستفاده طراحی شده بود، من قبل تر آدم و اسم این فرد را مطرح کردم و نوشتم من روایتی دارم از این شخص که فرد معتمدی در اختیارم قرار داده و توسط یک فرد معتمد دیگر هم تأیید شده و واقعا هم همین طور بود. این را گفتم تا اگر فرد یا گروه دیگری هم روایتی از این آدم به دستش رسید بداند که من هم روایتی در اختیار دارم. حتی از روزنامه‌نگاران خواستم که بروند و در رابطه با این فرد پرس‌وجو کنند و آنها هم رفتند و با این پیام برگشتند که بله درست است و ما هم روایت‌هایی را از او شنیده‌ایم من برای انتشار روایت باید حتما خودم هویت واقعی راوی را می‌دانستم. ممکن بود که راوی از یک ایمیل یا اکانت ناشناس (یعنی با یک اسم دیگر) به من پیغام بدهد، اما باید خودش را معرفی می‌کرد. حتی در مورد آن روایت فیک هم همین طور بود. فرد با اکانت ناشناس روایت را برایم فرستاده بود اما خودش را معرفی کرده بود. من هم این اسم را چک کردم که بینم واقعا چنین آدمی در آن زمانی که در روایت آمده در آن روزنامه فعالیت می‌کرده یا نه و جواب گرفتم که بله. ولی بعد معلوم شد که از اسم آن آدم سوءاستفاده شده است.»

اما تکلیف روایت‌هایی که راهی برای راستی‌آزمایی‌شان نبود، چه می‌شود؟ سمانه سواد می‌گوید: «در این موارد فرد را ارجاع دادم به سایر پلت‌فرم‌ها به خصوص پلت‌فرم‌هایی که در داخل ایران هستند. مثلا در موردی فردی به من مراجعه و عنوان کرد که از جانب روزنامه‌نگاری مورد آزار قرار گرفته است. من نه خود او را می‌شناختم و نه روزنامه‌نگار متهم به آزار را و نه این که روایت مشابهی در رابطه با آن فرد به دستم رسیده بود. خب ناچار بودم که این فرد را معرفی کنم به گروه‌های داخل ایران، چون می‌دانستم که احتمال دارد آن‌ها این افراد را بشناسند و ممکن است قبلا هم روایتی از این فرد به دست‌شان رسیده باشد.»

سمانه در این ماه‌ها به دلایلی نتوانسته مسیر این راستی‌آزمایی را با مخاطبان‌ش در میان بگذارد و حالا فکر می‌کند شاید دلیل بخشی از فشارهای تحمیل‌شده به او این باشد که دیگران نمی‌دانستند پیش از انتشار هر روایت چه اقداماتی انجام می‌دهد:

«متأسفانه من این‌ها را با مخاطبان در میان نگذاشتم. تصمیمی بود که خودم برای فرآیند کارم گرفتم. الان وقتی به آن روزها نگاه می‌کنم فکر می‌کنم چقدر روزهای طوفانی بود و چه شب‌هایی که با اضطراب می‌خوابیدم. با اضطراب این که فردا وقتی توییت‌م را باز کنم قرار است چه فحش‌ها و توهین‌هایی بشنوم. الان فکر می‌کنم که چقدر منطقی بود که بعضی از این چیزها را می‌نوشتم و منتشر می‌کردم. حتی من به دلیل هزارپاره بودن‌مان در ایران و کشورهای دیگر این را به دوستان و همراهانم هم نگفتم. علاوه

بر این هزارپاره بودن، موجی هم که ما با آن مواجه شدیم موج سه‌مگینی بود و قدرت تصمیم‌گیری را از من گرفته بود که چه چیزهایی را خوب است با سایرین هم در میان بگذارم و یا عمومی کنم و چه چیزهایی را نه. الان که فکر می‌کنم می‌بینم که اگر بعضی از این چیزها را نوشته بودم، بهتر و درست تر بود. چون یادم می‌آید که برخی اکانت‌ها بودند که آمدند و گفتند ما هر روایتی را که به دستمان برسد منتشر می‌کنیم و راستی‌آزمایی هم نمی‌کنیم و شما خودتان قضاوت کنید. من این کار را نمی‌کردم اما هیچ وقت هم به مخاطب نگفتم که بر چه اساسی و با چه روشی راستی‌آزمایی می‌کنم. البته فضایی هم که ما در آن فعالیت می‌کردیم به قدری خصمانه بود که این احساس آرامش را نداشتیم که بتوانم فکر کنم و بعد برای مخاطب بنویسم که چطور کار می‌کنم.»

اما گروه «دیده‌بان آزار» رویکرد متفاوتی نسبت به این موضوع دارد. از یک سو «راستی‌آزمایی» را در برخی موارد ضروری می‌داند و از سوی دیگر گاه آن را ناممکن و یا در تناقض با اصول فمینیستی می‌بیند و به همین علت سیاست‌اش این است که روایت‌های فردی را منتشر نکند.

غنچه در این رابطه می‌گوید: «سیاست ما این بود که به بستری برای افشاگری تبدیل نشویم اما کم‌کم پیام‌های حاوی درخواست افزایش نام آزارگران بیشتر شد و با چالش‌های جدیدی مواجه شدیم. فضا عوض شده بود و دیگر نمی‌توانستیم به یادآوری سیاست‌هایمان برای مخاطبان بسنده کنیم و مثل گذشته صرفاً پیشنهاد ارجاع به وکیل یا روان‌درمانگر بدهیم. زنان شروع کرده بودند به بازخوانی و بازتعریف

تجربه‌های آزاردهنده گذشته و امروز. ما حتی پیام‌هایی دریافت می‌کردیم از کسانی که سال‌ها قبل مورد خشونت جنسی قرار گرفته بودند و می‌پرسیدند آیا اکنون امکان پیگیری حقوقی وجود دارد؟ از طرفی دیگر عمده افراد می‌خواستند آزارگر را افشا کنند بی‌آنکه نامی از خودشان به میان آورده شود و اصلاً به همین دلیل می‌خواستند که دیده‌بان به عنوان واسطه عمل کند. این مسئله را بسیار پیچیده می‌کرد. در حالتی که فرد خشونت‌دیده با هویت خودش افشاگری می‌کند احتمال اتهام نادرست یا دروغین بسیار پایین است. تمامی تحقیقات صورت‌گرفته هم این موضوع را تایید می‌کند. به وضوح می‌دانیم هزینه علنی‌سازی تجربه خشونت جنسی چقدر بالاست، چه به لحاظ حقوقی و چه به لحاظ اجتماعی، بویژه در ایران. افرادی که مورد خشونت جنسی قرار می‌گیرند به خاطر همین هزینه‌ها نه‌تنها شکایت نمی‌کنند بلکه حتی با نزدیکان و اطرافیان خودشان هم به سختی حرف می‌زنند یا اصلاً حرف نمی‌زنند. در چنین شرایطی بحث اتهام دروغین اصلاً موضوعیت چندانی پیدا نمی‌کند. بویژه آنکه حق شکایت بابت تهمت و افترا برای فرد متهم‌شده محفوظ باقی می‌ماند. مسئله آنجایی چالش‌برانگیز می‌شود که راوی می‌خواهد هویتش پنهان بماند که البته با توجه به هزینه‌ها بودن روایت‌گری کاملاً محق است. اما وقتی بناست که پلتفرم فمینیستی میانجی این‌گونه افشاگری شود، ناگزیر راستی‌آزمایی اهمیت و ضرورت پیدا می‌کند. اما پرسشی که مطرح می‌شود این است که این راستی‌آزمایی بر اساس چه معیارهایی صورت خواهد گرفت؟ بر اساس اسناد و

مدارک دارای ارزش حقوقی؟ مترقی‌ترین سیستم‌های حقوقی هم نتوانسته‌اند در قبال پرونده‌های خشونت جنسی باکفایت و عادلانه عمل کنند و اصلاً من هم در آمریکا بیش از هر چیز شکست سیستم قضایی در مواجهه با خشونت علیه زنان را به نمایش گذاشت. در انگلیس در سال ۲۰۱۹ تا ۲۰۲۰، تنها ۲ درصد از گزارش‌های تجاوز به محکومیت ختم شده‌اند در حالی که این آمار برای دیگر جرائم خشونت‌آمیز حدود ۸ درصد است. حالا ما با پرچم فمینیستی بیاییم و مناسباتی مشابه بر پا کنیم و به فرد خشونت‌دیده بگوییم مدرک بیاور؟ شاهد بیاور؟ اسکرین‌شات بفرست؟ چطور اطمینان حاصل کنیم که راست می‌گویی؟ چطور می‌شود تعارض این راستایی آزمایشی را با حمایت فمینیستی و خواهرانگی از میان برداشت؟ به‌ویژه آنجا که عده زیادی موفق به عبور از فیلتر این راستی آزمایشی نمی‌شوند. آن زنانی که مدرکی ندارند، دوستانی از میان فعالان اجتماعی، روزنامه‌نگاران و ... ندارند که تاییدشان کنند و برایشان شهادت بدهند، زنانی که سرمایه اجتماعی ندارند. بسیاری از روایاتی که به دست دیده‌بان می‌رسد از زنانی است خارج از حلقه‌های سیاسی، اجتماعی و روشنفکری اطراف کنش‌گران فمینیست و از شهرهای مختلف کشور. در رابطه با موارد معدودی که قصد افشاگری داشتند یعنی حتی اگر تصمیم می‌گرفتیم از طریق پرس‌وجو از اطرافیان اقدام به راستی آزمایشی کنیم، هیچ‌گونه دسترسی‌ای به این اطرافیان نداشتیم. ناگزیر مجبور به حذف تجربه این زنان می‌شدیم. دیده‌بان آزار صلاحیت و جایگاه تعیین معیار راستی آزمایشی را نداشت و با توجه به نوپا بودن جریان افشاگری در

ایران نمی‌خواست که از روی احساس وظیفه و مسئولیت، تصمیماتی آسیب‌زا بگیرد. پرسش دیگری که به میان آمد این بود که آیا تمامی تجربه‌ها را باید با نام مرتکب علنی کرد؟ یعنی بین کسی که آزاری کم‌شدت و یک‌باره مرتکب شده و فردی که تجاوز کرده یا به طور نظام‌مند در بستر روابط نابرابر قدرت مرتکب خشونت شده نباید تمایزی قائل شد؟ ما معتقد بودیم تفاوت وجود دارد و در عین حال در جایگاهی نبودیم که بخواهیم برای رنج زنان سلسله‌مراتب عیارسنجی تعیین کنیم. واقعیت این است که سوءرفتارهای جزئی هم می‌تواند آثاری بلندمدت و پرهزینه روی زندگی فرد آزاردیده داشته باشد. نتایج تحقیقی که سال ۲۰۱۷ در آمریکا انجام شده بود نشان می‌داد ۵۰ درصد از زنانی که در محیط کار مورد آزار قرار می‌گیرند (نه لزوماً توسط مافوق بلکه هم‌رده‌ها) در طی دو سال استعفا می‌دهند و وقتی آزارها شدیدتر می‌شود این آمار به ۸۰ درصد می‌رسد و تعداد زیادی از این زنان به طور کلی از زندگی حرفه‌ای خود دست می‌کشند. تمامی این مباحث و نگرانی‌ها نه تنها در جریان افشاگری آزار جنسی در ایران بلکه در من هم کشورهای دیگر نیز هم‌چنان محل مناقشه است و پاسخی متفق‌القول ندارد. به همین دلیل ما نیاز داشتیم زمان بگذرد و به میانجی‌گفت‌وگوهای عمومی سر حدافلی از شیوه‌ها، معیارها و الگوها به توافق برسیم، برخی اصول مهم را به آزمون و خطا نسپاریم و ناخواسته عامل سرکوب زنان نشویم. برای مثال در طی زمان ظرفیت‌هایمان را برای حمایت از روایان پس از افشاگری بسنجیم و مکانیسم مشخصی برای پاسخگوسازی و مسئولیت‌پذیری

آزارگران تعریف کنیم. در نهایت تصمیم گرفتیم فعلا مواردی را منتشر کنیم که مرتکب به طور مکرر و با تکیه بر جایگاه قدرت مرتکب خشونت شده است. مواردی که تعدد روایات حقانیت راویان را اثبات می‌کند و نیازی به راستی‌آزمایی نیست.»

■ شناسایی مصادیق آزار و خشونت جنسی

یکی دیگر از چالش‌هایی که کنش‌گران در جریان «من هم» ایران با آن مواجه شدند شناسایی مصادیق آزار و خشونت جنسی یا به عبارتی انتخاب یا نائید عناوینی بود که در رابطه با طیف گسترده‌ای از رفتارهای آزاردهنده به کار می‌رود. در تجربه «من هم» ایران در ماه‌های گذشته گاه روایت‌هایی با یک عنوان یا هشتگ واحد در فضای مجازی منتشر شد و بعد گروهی از کاربران از این منظر به نكوهش فرد آزاردیده یا منتشرکننده روایت پرداختند که عبارت اطلاق شده به این رفتار، نامناسب یا اغراق‌آمیز است و یا این که راوی سعی کرده با انتخاب عنوانی که سطح بالاتری از خشونت را نشان می‌دهد، آزارگر را در موقعیتی قرار دهد که سایرین امکانی برای اصلاح یا تغییر رفتار در او نبینند. این که چه چیزی را می‌توان «رضایت‌جنسی» تعریف کرد، چه چیزی «آزار» محسوب می‌شود، چه رفتارهایی به معنای «تعرض» و یا «تجاوز» است، آیا فرد آزاردیده باید در روایتش عنوانی را به کار ببرد که خودش برای این رفتار مناسب می‌داند، آیا افراد و گروه‌های منتشرکننده روایت وظیفه دارند از عناوینی استفاده کنند که بر اساس چارچوب‌هایی آن را برای آزار ذکرشده مناسب‌تر می‌دانند، آیا این کار ممکن است بازتولیدکننده سرکوب نسبت به افراد آزاردیده باشد و یا آنان را در روابط قدرتی قرار دهد که برای انتشار روایت‌شان ناگزیر به پذیرش تغییراتی شوند که انتشاردهندگان روایت از آن‌ها می‌خواهند در حالی که خودشان با آن موافق

نیستند، همگی سوالات و چالش‌هایی هستند که کنش‌گران این حوزه در ماه‌های گذشته با آن مواجه بوده‌اند.

گروه «بیدارزنی» در این باره می‌گوید: «گاهی روایت‌هایی ارسال می‌شد که از نظر هیئت تحریریه ما و بر اساس مصادیق معمولی که در این زمینه وجود دارد، مصداق آزارجنسی نبود. وقتی این موضوع را به راوی می‌گفتیم با عکس‌العمل او مواجه می‌شدیم ولی در نهایت ضمن همدردی با او، دلایل مان را برای منتشر نکردن روایت مطرح می‌کردیم.»

سر دبیر «دیده‌بان آزار»، با اشاره به سوال‌ها و ابهام‌هایی که در رابطه با این موضوع داشتند، می‌گوید: «یکی دیگر از چالش‌هایی که در میانجی‌گری برای انتشار روایات به میان می‌آید این است که مصادیق خشونت جنسی چگونه مشخص می‌شوند. آیا ما صرفاً به احساس زن و رنجی که متحمل شده توجه داریم یا بر اساس معیارهایی حقوقی تصمیم می‌گیریم آنچه که رخ داده تجاوز، آزار و یا تعرض جنسی بوده است؟ رضایت جنسی را چگونه تعریف می‌کنیم؟ اگر معیارمان حقوقی است بی‌تردید قوانین ایران مبنای تصمیم‌گیری مان نخواهد بود. اما بر قوانین و رویه قضایی کدام کشورها تکیه می‌کنیم؟ بسیاری از مصادیقی که به لحاظ فمینیستی و اخلاقی موجب رنج و تثبیت فرودستی زنان قلمداد می‌شوند هنوز در تعاریف مترقی و مبسوط از رضایت جنسی و تجاوز در سیستم‌های حقوقی غربی از جمله آمریکا و انگلیس هم نمی‌گنجد و محل بحث هستند. در جریان روایت‌گری‌ها بعضاً مشاهده کردیم که افراد برای مشروعیت بخشیدن به رنج خود، تجربه‌شان را در قالب قوانین کشورهای دیگر صورت‌بندی کردند. مواردی چون فریب جنسی یا درآوردن غیرتوافقی کاندوم، در رویه قضایی

کشورهای دیگر نیز در پرونده‌های انگشت‌شمار عامل مخدوش‌کننده رضایت شناخته شده است. در حالی که برخی نظریه‌پردازان فمینیست معتقدند هر شکلی از دروغ، فریب و یا حتی افشاندن اطلاعات برای برقراری رابطه جنسی، آگاهانه بودن رضایت را زیر سوال می‌برد. حال که فراتر از نهاد قانون، بر سر تعیین قواعد رفتاری جدید گفت‌وگو می‌کنیم چرا هم‌چنان باید به تعاریف و تفاسیر محدود سیستم‌های حقوقی برآمده از مناسبات مردسالار تکیه کنیم؟ این مسئله مهمی برای اشخاص و گروه‌هایی است که قصد دارند میانجی انتشار روایات باشند. شاید به دلیل همین پیچیدگی‌هاست که صداهایی که در «من هم» ایرانی بیرون آمد مربوط به مصادیق سرراست و صریح خشونت جنسی بود و صدای چندان از تجاوزهای خاکستری (به عنوان مثال) به گوش نرسید، مواردی که سیستم‌های قضایی غرب هم در مواجهه با آنها مردود شده‌اند. از طرفی دیگر در فقدان سازوکار و معیارهای مشخص، این احتمال وجود دارد انگاره‌های کلیشه‌ای ذهنی خود نسبت به قربانی‌بودگی را در تعیین حقانیت راویان دخیل کنیم. مثلاً در روایت کسی که با زبان صریح جنسی تجربه تروماتیک خود را بازگو کرده است تشکیک کنیم یا اصلاً تجربه عده‌ای از زنان را ذیل خشونت جنسی تعریف نکنیم و نادیده بگیریم. یا این که راوی را بشناسیم و از پیشینه روابط عاطفی و جنسی او اطلاع داشته باشیم و این اطلاعات موجب سوگیری شود. کل حرف این است که هم‌زمان که پرچم فمینیستی حمایت از بازماندگان خشونت جنسی را به دست گرفته‌ایم این خطر وجود دارد که مکانیسم‌های طرد و حذف را بازتولید کنیم.»

سمانه سوادی، «چگونه روایت کردن» را یکی از چالش‌های جدی این حوزه می‌داند و می‌گوید همچنان در فعالیتهای این ابهام‌مواجه است که آیا باید در چگونگی بازگویی تجربیات به راویان کمک کند یا هیچ مداخله‌ای نکند و صرفاً بازتاب‌دهنده صدایی باشد که راوی می‌خواهد به جامعه منتقل کند. او در حال حاضر آن‌گونه که خودش می‌گوید راه دوم را برگزیده است:

«روایتی که عریان بود یا راوی می‌خواست که با جزئیات نوشته شود و روایتی که قربانی ایده‌آل نداشت به شدت برای جامعه غیرقابل باور و به سخره گرفته می‌شد. من هنوز هم گاهی شب‌ها به این فکر می‌کنم که آیا باید به آن فرد می‌گفتم که نمی‌توانم روایت را با این جزئیات منتشر کنم؟ یا او صاحب روایت بود و حق داشت هر طور که می‌خواهد آن را بنویسد. بعد با خودم می‌گویم من فعال این حوزه بودم و شاید باید می‌دانستم که این روایت بعد از انتشار با این برخوردها مواجه خواهد شد. خلاصه این ماجرای چگونه بازگو کردن روایت واقعا یکی از چالش‌هاست و این که آیا ما موظف هستیم که سیاست و تاکتیک خاصی را برای چطور نوشتن روایت‌ها در نظر بگیریم و رعایت کنیم، مثلا بخش‌هایی از روایت را حذف بکنیم؟ آیا ما موظفیم روایتی منتشر کنیم که باورپذیر باشد و در نوشتن آن روایت این مسئله را لحاظ کنیم و یا از راویان چنین چیزی بخواهیم؟ این‌ها همه چالش بوده و هست. من متنی را که راوی‌ها می‌نویسند حتی اگر غلط تایپی و نگارشی هم داشته باشد عینا به همان شکل منتشر می‌کنم. اصطلاحا کپی‌پیست می‌کنم و برای این کار دلیل هم دارم. دلیل این است که خودم را کسی می‌بینم که فقط این پلت‌فرم

را در اختیار بقیه قرار داده نه کسی که می‌خواهد بگوید من بدم که بهتر یا درست‌تر از شما بنویسم. در کل اعتقادم این است که زنانی (چه راویان و چه فعالان این حوزه) که داخل ایران هستند و با وجود تمام سرکوب‌ها و محدودیت‌های قانونی فعالیت می‌کنند و علیه خشونت جنسی برمی‌آشوبند رهبران این جنبش هستند و افرادی مثل من که خارج از ایران هستیم باید سعی کنیم نقش حامی را داشته باشیم.»

❑ فشار، تهدید، بدنام‌کردن و شکایت حقوقی از جانب افراد متهم به آزارگری

مسئله دیگری است که برخی از کنش‌گران در ماه‌های گذشته با آن مواجه شده‌اند. این کنش‌گران کمتر از این تجربه صحبت کرده‌اند و شاید برای کسانی که از بیرون فعالیت‌هایشان را دنبال می‌کنند این تصور ایجاد شده باشد که چون بعضی از آنها در رسانه‌هایشان نام آزارگران را به شکل کامل منتشر نکرده و از حروف مخفف استفاده کرده‌اند، دست کم به لحاظ حقوقی خطری متوجه‌شان نبوده است.

قوامی تجربهٔ مواجهه با چنین موقعیتی را داشته است: «افرادی که در فضای مجازی متهم به خشونت جنسی می‌شوند به راحتی می‌توانند از راویان و سایت‌ها و صفحاتی که با شناسه گردانندگان فعالیت می‌کنند، شکایت کنند. مواردی که آزارگران سریالی را افشا می‌کنیم با تکیه بر همان تواتر روایات در دادگاه جواب پس می‌دهیم یا افراد آزاردیده و دیگران اگر حاضر شوند می‌توانند شهادت بدهند. اما مواردی که راوی نمی‌خواهد هویتش علنی شود مسئولیت بر گردن واسطه‌ها می‌افتد بی‌آنکه اسناد و مدارکی برای دفاع از خود در دادگاه داشته باشند، آن هم در مقابل مردان شاکی که عموماً به شبکه‌های قدرت متصل هستند. در موردی ما روایتی از یک دانشجو با نام راوی و بدون نام آزارگر که یک

استاد دانشگاه بود منتشر کردیم، در این روایت حتی نام دانشگاه عنوان نشده بود. با این حال استاد و مدیر گروهش ادعا کردند که هویت متهم به آزار به واسطه نام دانشجو برای عده زیادی محرز شده است. استاد دانشگاه تماس گرفت، تهدید و بعد شکایت کرد. این پرونده علیه من و دو راوی آزارهای این استاد در جریان است. البته اولویت ما همواره پایبندی بر اصول و باورهایمان بوده و منتشر نکردن تک‌روایات به دلیل همین سیاست‌ها بوده و نه هراس از عواقب حقوقی. اما این ملاحظات حقوقی از چالش‌های ماست. با این حال تصور می‌کنم راویان درک کنند که دیده‌بان نه سازمانی رسمی و دولتی است و نه از بودجه‌ای برخوردار است و نه حمایت رسمی و قدرتمندی پشت خود دارد و ما همیشه باید این نکته را در نظر داشته باشیم که اگر پایمان به محاکم قضایی کشیده شود با دست خالی در مقابل شاکی قرار نگیریم.»

گروه «بیدارزنی» تا زمان انتشار این گزارش به دلیل انتشار روایت‌ها با چالش حقوقی مواجه نشده اما در مواردی در معرض فشار، تهدید و حتی بدنام‌شدن از جانب افرادی قرار گرفته که روایت منتشرشده در بیدارزنی به آن‌ها منتسب شده است.

این گروه از تجربه‌شان برایمان می‌گویند: «برخی از افراد متهم به آزار که روایت‌هایشان در بیدارزنی منتشر شده بود، با ارسال پیام‌هایی در شبکه‌های اجتماعی تلاش می‌کردند که این رسانه و فرد آزاردیده را مورد حمله قرار داده یا تحت فشار بگذارند. یکی از این آزارگرها متن تهدیدی را که برای یکی از راویان نوشته بود برایمان ارسال کرد و حتی در اقدامی حیرت‌آور تلاش کرد که رسانه بیدارزنی را به نهادهای قدرت در جمهوری اسلامی ایران متصل کند و این شبهه را ایجاد کند

که بیدارزنی این روایت‌ها را برای تأثیرگذاری بر پروندهٔ او در یکی از نهادهای اطلاعاتی جمهوری اسلامی ایران منتشر کرده است. در مورد دیگری چندین بار از ما خواسته شد با افرادی که فرد متهم به آزار معرفی می‌کند مصاحبه کنیم تا متوجه شویم که روایت درستی منتشر نکرده‌ایم، امری که در هیچ جای دنیا مرسوم نیست. در این مورد به دلیل حمایت از آزاردیده که همچنان آزارگر به او دسترسی داشت ما هیچ توضیح عمومی ندادیم و به همین دلیل از سوی برخی افراد مورد اتهام بسیاری قرار گرفتیم. در حالی که آن فرد چندین بار متن‌هایی علیه بیدارزنی منتشر کرد و در متنش به راحتی اسامی افرادی را که با آن‌ها در ارتباط بود بدون اجازه‌شان منتشر کرد. ولی ما باز سکوت کردیم چون می‌خواستیم کوچک‌ترین مشکلی برای آزاردیده به وجود نیاید.»

سمانه سوادى که ساکن انگلیس است می‌گوید که تاکنون در رابطه با فعالیت‌هایش در حوزهٔ انتشار روایت‌ها با شکایت حقوقی مواجه نشده اما تجربهٔ دریافت پیام‌هایی از سوی افراد آزارگر و یا تخریب چهره‌اش در شبکه‌های اجتماعی مجازی را داشته است:

«در یکی دو مورد افرادی که نام‌شان به عنوان آزارگر در روایت‌ها آمده بود به من پیغام دادند. یکی از آن‌ها پیغام عجیبی داده بود و ضمن این که گفته بود این روایت‌هایی که تو تأیید کردی همهٔ حقیقت نیست و مخدوش است و ... از من خواسته بود که به او کمک کنم و البته لایه‌هایی از تهدید هم در پیامش بود. جواب دادم که هیچ حرف و صحبتی با شما ندارم و دارید ضمنی مرا تهدید می‌کنید و خداحافظ. در مورد دیگری هم فرد آزارگر پیغام داده بود که من از شما تعجب می‌کنم و یک جانبه قضاوت

کردید و من خودم فمینیست هستم و ... بعد هم گفته بود که من شما را قبول داشتم و فعالیت‌هایتان را هم دنبال می‌کردم و حالا متاسفم که می‌بینم روایت نادرستی را راجع به من منتشر کردید. اتفاقاً روایت مربوط به این فرد را یکی از قدیمی‌ترین دوستانم عنوان کرده بود و از سال‌ها قبل در جریانش بودم. به این پیغام اصلاً جوابی ندادم. در بقیه موارد کسی مستقیم با من وارد گفت‌وگو نشد ولی خب بعضی‌ها در فضای مجازی به صورت عمومی راجع به من نوشتند و گفتند خانم سوادی که روایتی در مورد ما منتشر کرده، آدم معتمدی نیست یا صرفاً می‌خواهد خودش را مطرح کند و دیده شود و ... که من هم اصلاً جوابی به آن‌ها ندادم.»

❑ سابقه ارتباط یا همکاری رسانه‌ای با فرد متهم به آزار

یکی از مواردی که در جریان «من هم» ایران چالش‌برانگیز شد، سابقه ارتباط یا همکاری برخی از رسانه‌ها با افرادی بود که در روایت یا روایت‌هایی به آزارگری متهم شده بودند. برخی از این افراد گاه مطالبی را در وبسایت‌ها یا مجلات مختلف منتشر کرده و گاه خودشان به عنوان عضو تحریریه یا دبیر سرویس فعالیت رسانه‌ای داشتند. با انتشار روایت/روایت‌های آزارگری این افراد موجی از انتقادات در فضای مجازی نسبت به رسانه‌هایی ایجاد شد که سابقه همکاری با آن‌ها را داشتند. بخشی از منتقدان معتقد بودند که افراد آزارگر باید بلافاصله از فعالیت کنار گذاشته شوند و هرگونه شبهه در طرد آنان بازتولیدکننده «فرهنگ تجاوز» است. برخی دیگر از منتقدان معتقد بودند که نه‌تنها این افراد باید از فعالیت رسانه‌ای کنار گذاشته شوند بلکه اگر رسانه‌ای پیش از این مطالبی را از آنان منتشر کرده باید این مطالب را با ذکر توضیح (در خصوص آزارگر بودن این افراد) حذف کند. برخی دیگر اما از اساس رسانه‌ای را که فرد آزارگر قبل از انتشار روایت در

آن فعالیت و یا حتی فقط مطالبی را برای انتشار به آنها داده، هم‌دست آزارگر و بازتولیدکننده «فرهنگ تجاوز» می‌دانستند و معتقد بودند جدا از این که این رسانه با فرد آزارگر قطع همکاری بکند یا نه، باید خود رسانه هم توسط دیگران بایکوت شود. این انتقادات البته محدود به گروه‌ها و رسانه‌های فعال در حوزه زنان نبود و دایرهٔ گسترده‌تری داشت.

گروه «بیدارزنی» در مقطعی با برخی از این انتقادات مواجه شد: «در جریان من هم برخی روایت‌های آزار در مورد کسانی منتشر شد که پیش از این بعضاً به صورت متفرقه مطالبی برای انتشار در اختیار رسانه بیدارزنی قرار داده و به هیچ‌وجه عضو هیئت تحریریه آن نبودند. اما برخی از مخاطبان در مورد این افراد و مطالب‌شان که پیش از این منتشر کرده بودیم، از ما سوال می‌پرسیدند. ما در جواب به این مخاطبان تأکید داشتیم که این فرد و یا افراد عضو تحریریه بیدارزنی نبوده‌اند و مطالب منتشر شده مربوط به گذشته است. در آن زمان بیدارزنی به هیچ وجه اطلاعی در مورد احتمال آزارگر بودن این افراد نداشته و قطعاً در آینده در دریافت مطالب از این افراد به این موضوع توجه خواهد کرد.»

■ نگاه امنیتی حاکمیت به کنش‌گری فمینیستی

چالش‌ها برای کنش‌گرانی که در داخل ایران فعالیت می‌کنند محدود به پیچیدگی‌های فرآیند کار (به ویژه در انتشار روایت‌ها) و یا تهدید، فشار و حتی شکایت‌های حقوقی از سوی آزارگران و یا مواجهه با انتقادهای مطرح‌شده نیست. بلکه آنان با مشکل دیگری هم مواجه هستند که ماهیت فعالیت و کنش‌گری‌شان را هدف گرفته و آن نگاه امنیتی حاکمیت است.

سردبیر «دیدهبان آزار»، عمده‌ترین چالشی را که با آن مواجه بوده‌اند،

نگاه امنیتی به تشکل‌سازی و سازماندهی فمینیستی و به طور کلی کنشگری حوزه جنسیت می‌داند: «شکل‌گیری جریان روایت‌گری آزار جنسی در ایران، فرصت خوبی برای گردآوری کمک‌های مردمی در راستای حمایت از بازماندگان خشونت جنسی بود. اتفاقی که در من هم آمریکا افتاد و Time's Up میلیون‌ها دلار برای بازماندگانی گردآوری کرد که به طور عمده از میان زنان کم‌دستمزد بودند و این بودجه توانست عده زیادی را تشویق به دادخواهی کند. جریان‌های مقابله با خشونت جنسی در من هم ایرانی قدرت بسیج‌سازی بالایی داشته‌اند، همبستگی قدرتمندی میان زنان شکل گرفته است، می‌توانند جمع‌سازی کنند، منتها به نظر می‌رسد که تا حدود زیادی سرکوب امنیتی جلوی استفاده از این ظرفیت‌ها را گرفته است. این موضوع دست آزارگران و حامیان‌شان را برای تهدید کنشگران حامی بازماندگان خشونت جنسی و شکایت کردن از فعالیتهای غیررسمی بازتر می‌کند. مثلاً برای پیگیری روایتی از یکی از استادان موسیقی با یک آموزشگاه تماس گرفته شد و از قضا منشی خواهر فرد متهم به آزار از آب درآمد. خیلی راحت تهدید کرد که با وزارت کشور و وزارت ارشاد تماس می‌گیرد و اگر دیده‌بان آزار مجوز نداشته باشد شکایت خواهد کرد. یعنی برایش واضح بود که چنین فعالیتی در ایران امکان دریافت مجوز ندارد و از این مسئله به عنوان ابزاری برای تهدید و فشار استفاده کرد. مورد دیگری که می‌توانم به آن اشاره کنم این است که همراهان دیده‌بان آزار در نقاط مختلف کشور به خیابان‌ها می‌روند، درباره آزار جنسی گفت‌وگو و پوستره‌های دیده‌بان آزار را نصب می‌کنند و برایمان عکس و گزارش می‌فرستند. به وفور پیام‌هایی دریافت می‌کنیم که

می‌پرسند آیا بدون مجوز با ما برخوردی صورت نخواهد گرفت؟ اکثریت این داوطلبان زنان بسیار جوان و گاهی حتی دختران مدرسه‌ای هستند. اگر با قطعیت بگوییم برخوردی نمی‌شود و خلاف آن رخ بدهد، مسئولیت سنگینی است. همین ملاحظات و نگرانی‌ها برای داوطلبان باعث شده بسیاری از ظرفیت‌های تاثیرگذار را از دست بدهیم. اگر نه با این حجم از نیروی داوطلب در نقاط مختلف کشور می‌توانستیم به همکاری‌های فراگیرتر و ساختارمندتر فکر کنیم و جمع‌هایی گسترده‌تر شکل بدهیم. مورد دیگری که می‌توانم مثال بزنم بحث‌های مالی است. افرادی پیام می‌دهند و نیاز به تراپیست دارند منتها توانایی پرداخت هزینه را ندارند. ما اگر امکان جمع‌آوری کمک‌های مردمی داشتیم، می‌توانستیم هزینه‌های وکیل و روان‌درمانگر را برای عده‌ای که از تمکن مالی برخوردار نیستند، تقبل کنیم. اما چون مجوز رسمی نداریم چنین اقداماتی به راحتی برچسب امنیتی می‌خورد و در دسرساز می‌شود. یا مثلاً در دانشگاه‌ها، همواره تلاش کرده‌ایم که ارتباط و همکاری‌مان را با تشکل‌ها و نشریات دانشجویی حفظ کنیم. اصلاً با همین انگیزه برای دانشگاه کارگروه مجزا تعیین کرده‌ایم. اما نگاه امنیتی به کنش‌گری فمینیستی در دانشگاه‌ها هم برقرار است و فعالیت‌ها را محدود می‌کند. به سختی از طریق مجوزی که دانشگاه‌ها یکی در میان به تشکل‌ها می‌دهند می‌توانیم کارگاه برگزار کنیم. یک بار ۲۵ نوامبر یک نشریه دانشجویی فقط به خاطر انتشار پوستری از دیده‌بان آزار دربارهٔ آزار جنسی در دانشگاه توقیف شد. هر چه از مرکز دورتر می‌شویم این فشارها بیشتر هم می‌شوند.»

جمع‌بندی

آزار و خشونت جنسی، تجربه‌ای به وسعت تاریخ، و حاصل روابط نابرابر قدرت است. فمینیست‌ها سال‌هاست برای روشنگری دربارهٔ روابط قدرت و از میان برداشتن‌شان تلاش کرده‌اند. تلاش‌هایی که حتی اگر موفق نشده روابط قدرت و ساختارهای شکل‌دهنده و بازتولیدکننده‌شان را از میان بردارد اما دست‌کم لرزه‌هایی بر پایه‌های آن انداخته است. بلندکردن صدا در مقابل آزار و خشونت جنسی از جنس همین لرزه‌هاست. لرزه‌هایی که از دل رنج حاصل از تبعیض، نابرابری و بی‌عدالتی بیرون آمده و سوییۀ دیگر آن عاملیت در مقاومت، همبستگی و برهم‌زدن هرگونه مناسبات ستم‌گرانه است.

در این گزارش تلاش کردیم بخش‌هایی از عملکرد برخی از کنش‌گران فعال در جریان «من هم» ایران را انعکاس دهیم، همچنین سیاست‌هایی که در فرآیند فعالیت‌هایشان در پیش گرفتند و چالش‌هایی که گاه پیمودن این مسیر را برایشان دشوار کرد. قصد داشتیم تا در این گزارش انتقادهایی را که گاه نسبت به فعالیت‌های این کنش‌گران مطرح می‌شود در بستر تجربیات‌شان مرور کنیم و زمینه‌ای برای گفت‌وگوهای آتی و بازاندیشی در این حوزه فراهم کنیم. امید داریم که گفتن و نوشتن از تجربه‌ها، ما را به هم نزدیک‌تر، و نیرویی برای ادامهٔ مبارزه ایجاد کند.

واکاوی ابعاد مغفول «من هم» در ایران



Pedro Fequiere/BuzzFeed

شهین غلامی

پس از گذشت هفته‌ها و ماه‌ها از انتشار روایات آزار جنسی در فضای مجازی که از آن با عنوان «من هم» یاد می‌شود و نیز تحلیل‌های متعددی که درباره این روایت‌ها منتشر شد، نگاهی انتقادی به این جریان و واکاوی ابعاد مغفول آن ضروری به نظر می‌رسد.

حرکت خودجوش «من هم» در ایران اگرچه از همان ابتدا تاکنون نقاط قوت و امیدهای بسیاری را برانگیخته است اما برای دفاع از سیاست روایتگری و

تبدیل آن به سیاستی دربرگیرنده (Inclusive) لازم است به دنبال صداهای ناشنیده، درحاشیه مانده و نیز واکاوی موانع پیش‌روی «من هم» بگردیم تا بتوانیم ضمن حفظ دستاوردهای این حرکت، قدم‌هایی اساسی برای پیش‌برد آن در آینده برداریم. از این رو لازم می‌دانم پیش از پرداخت به این ابعاد، نکاتی را درباره حدود و مشخصات نقد خود مشخص کرده و تاکید کنم که این نقد با هدف ایجاد گفت‌وگو و انتقادات سازنده برای آینده «من هم» و کارزارهای مشابه در حوزه مقابله با آزار جنسی نوشته شده است.

❑ بیگیری و ردیابی «من هم» در جنبش‌های فمینیستی

«من هم» جهانی و خصوصا جنبش «من هم» در غرب در ادامه جنبش‌ها و کارزارهای تاریخی مبارزه با آزار جنسی شکل گرفت. آنچه را که «من هم» به طور مشخص از سال ۲۰۱۷ به بعد به عنوان مقابله با آزار جنسی و افشای روایت‌های آزار آغاز کرد باید در ادامه سال‌ها مبارزه و جنگیدن برای تبدیل موضوع آزار از موضوعی شخصی به موضوعی سیاسی فهمید. نخستین نقطه عطف مبارزه با آزار جنسی همزمان با آغاز موج دوم فمینیسم جهانی بود. در این دوره مبارزه با آزار جنسی و پروبلماتیزه کردن مساله تجاوز در راستای مبارزه با آنچه فمینیست‌های موج دوم «کنترل و تملک بدن زنان» می‌نامیدند شکل گرفت. تشکیل گروه‌های «ارتقای آگاهی» (consciousness raising) و حلقه‌های حمایتی برای زنان، موضوع آزار جنسی را از موضوعی شخصی و تجربه‌ای که فقط توسط «مردان غریبه» اتفاق می‌افتد به موضوعی سیاسی تبدیل کرد که در هر لحظه و توسط نزدیکترین افراد حتی همسر می‌تواند رخ دهد. مبارزات فمینیست‌ها در این دوره سبب شد تا گروه‌های مختلفی برای حمایت از

«قربانیان» و درمان «تروماهای پس از تجاوز» شکل گیرد و حتی تجاوز در رابطه ازدواج در برخی کشورها جرم‌انگاری شود. مبارزات موج دوم فمینیسم در خصوص آزار جنسی اگرچه در ابتدا بسیار مورد استقبال قرار گرفت اما به مرور به دلیل تاکید بیش از حد بر جنبه‌های شخصی موضوع تجاوز، ابعاد تروماتیک و حسی آن و قربانی‌سازی زنان مورد انتقاد قرار گرفت. هم‌چنین فمینیست‌های سیاه بعدها این مبارزات را به دلیل نادیده گرفتن تجربه آزار جنسی زنان سیاه و نادیده گرفتن «تقاطع» مساله جنسیت با نژاد و طبقه نقد کردند.

از سال ۲۰۰۰ میلادی به بعد مجدداً موضوع آزار جنسی به موضوع مهمی در مباحث فمینیستی تبدیل شد. این بار جنبش فمینیستی ضمن نقد آن چه موج دوم به عنوان مبارزه با آزار جنسی در پیش می‌گرفت توجهات را به علل ساختاری موضوع از جمله نبود قوانین حمایتی در محیط کار و یا نادیده گرفتن موضوع رضایت در قانونگذاری جلب کرد. در چین بستری هشتگ #MeToo در سال ۲۰۱۷ (که ابتدا توسط تارانا بورک، فمینیست سیاه در آمریکا در سال ۲۰۰۷ به راه افتاد) با هدف مبارزه با آزار جنسی در محیط کار و عمومی کردن مساله آزار در فضای عمومی و به طور خاص رسانه، توجهات عمومی را به خود جلب کرد. به این ترتیب، پیوندی که «من هم» در غرب با تاریخ مبارزات فمینیستی در زمینه مبارزه با آزار جنسی، راهکارها، چشم‌اندازها و دستاوردهای آن داشت، زمینه تحلیل متفاوتی درباره «من هم» در ایران را به ما یادآور می‌شود. در ایران مقابله با آزار جنسی در درون جنبش زنان تاریخ متفاوتی دارد. در جنبش زنان ایران،

1. Loney-Howez, Rachel. 2019. "The Politics of the Personal: The Evolution of Anti-rape Activism From Second-Wave Feminism to #MeToo." In #MeToo and the Politics of Social Change. Springer Nature, 2136-

خواست مقابله با آزار جنسی تا پیش از «من هم» به دلیل مسائل و تبعیض‌های بنیادین و ساختاری که جنبش زنان در ایران با آن روبرو بوده است، به ندرت به شکل خواستی مهم و دارای اولویت مطرح شده است. شاید بتوان «کمپین زنان و مردان علیه خشونت تا هشت مارس» را که در سال ۱۳۸۲ توسط مرکز فرهنگی زنان شکل گرفت یکی از نخستین کارزارهایی دانست که درباره موضوع خشونت جنسی به راه افتاد. این کمپین با تشکیل شش کمیته «امضاء به مجلس قوه قضاییه و مراجع قانونی برای تغییر قوانین، کمیته جمع‌آوری مدارک و گزارش‌های مستند مربوط به خشونت علیه زنان، کمیته هنری علیه خشونت، کمیته آموزش به مردان و زنان علیه خشونت بر زنان، کمیته تهیه و پخش جزوات آموزشی برای دختران و پسران و بالاخره کمیته بررسی خشونت‌های خیابانی» بر آن بود تا با جمع‌آوری مستندات گزارش خود را درباره خشونت علیه زنان و به طور خاص خشونت جنسی در هشتم مارس آن سال منتشر کند.^۱

«کارزار منع خشونت خانگی» کارزار دیگری است که خواست مبارزه با آزار جنسی را در ذیل مطالبات خود قرار داد. این کارزار که در سال ۱۳۹۷ توسط تعدادی از فعالان فمینیست به‌منظور «ترویج مطالبه تصویب قانون منع خشونت خانوادگی علیه زنان» به راه افتاد، یکی از مصادیق خشونت خانگی را آزار جنسی می‌داند که «می‌تواند توسط افرادی رخ دهد که به سبب صمیمیت، ارتباط خونی یا قانونی به یکدیگر پیوند خورده‌اند»^۲ به غیر از این کارزار، گه‌گاه وبسایت‌های فعال در حوزه زنان درباره آزار جنسی می‌نوشتند یا ترجمه می‌کردند. هم‌چنین می‌توان متصور شد که در مناطق دور از مرکز یا در میان تشکل‌های مردم‌نهاد، گروه‌هایی درباره این موضوع کار کرده باشند اما صدایشان در جایی منعکس

1. <https://www.dw.com/fa-ir>

2. <https://t.me/pdvcir>

نشده باشد. با این وجود، مطالبه مقابله با آزار جنسی علی‌رغم این تلاش‌ها تا کنون به طور مشخص آغازگر کارزاری همگانی نبوده است.

با در نظر داشتن چنین بستر و تاریخی می‌توان گفت حرکت خودجوش «من هم» نخستین حرکتی در ایران است که موضوع آزار جنسی را از سطح مطالبه‌ای حاشیه‌ای یا در ذیل مطالبات دیگر، به مطالبه‌ای مرکزی و سیاسی تبدیل کرد. از این نظر شاید بتوان آن را با «موج دوم فمینیسم» و تاکید بنیادینی که فمینیست‌های آن جریان بر سیاسی کردن مساله آزار جنسی و موضوع حق بر بدن و کنترل بدن زنانه داشتند، تلقی کرد. پس از سال‌ها آن‌چه را که همواره کارکرد خاطره و روایت داشت، در حرکت «من هم» به خواستی جمعی تبدیل شد که باید مستقل مطالبه می‌شد. تاکید بر این تاریخ و زمینه از این رو ضروری است که در اغلب انتقاداتی که به «من هم» در ایران وارد می‌شود، جریان ایران را با لنز «من هم» جهانی می‌سنجند و بدون در نظر گرفتن بستر طرح این مطالبه در جامعه ایران، تمام انتقادات نسبت به «من هم» جهانی را درباره «من هم» در ایران تکرار می‌کنند. بنابراین هر گونه نقدی بدون در نظر گرفتن این تفاوت‌ها نقدی غیرمنصفانه و نادقیق است چرا که بار سال‌ها تبعیض ساختاری، قانونی و سیاسی درباره موضوع آزار جنسی را از «من هم» مطالبه می‌کند. به همین دلیل این متن سعی می‌کند به جای نقدی بیرونی، نگاهی از درون و همدلانه به حرکت خودجوش «من هم» بیندازد و پیشنهادهاتی را برای ادامه مسیر آن مطرح کند.

از «عدالت مجازی» به سوی «عدالت ساختاری»

از آغاز «من هم»، نوشته‌ها و یادداشت‌های بسیاری راویان را به «راه انداختن دادگاه‌های مجازی» و «هیئت منصفه‌های مجازی» متهم کردند که به جای پیگیری شکایت خود در دادگاه‌ها در فضای مجازی به اتهام‌زنی می‌پردازند.

انتقادات غیرمنصفانه و گاه قیم‌آبانه تا جایی پیش رفت که زمانی که این حرکت از سوی عده‌ای مورد حمله سایبری قرار گرفت و روایتی مخدوش را منتشر کرد، به جای نشانه گرفتن پدرسالاری نهفته در چنین حمله‌ای و بی اعتبار ساختن پایه‌های آن، موج حمله‌ها را به سمت صفحات و وبسایت‌هایی روانه کردند که این روایت را منتشر کرده بودند. این حملات تا جایی پیش رفت که عده‌ای دادخواهی مجازی «من هم» را از اساس بی اعتبار دانستند. اگرچه چنین حملاتی فقط خاص «من هم» در ایران نیست و در دیگر کشورها نیز فمینیست‌ها در جریان جنبش روایتگری آزار جنسی، مدام مورد چنین حملات مجازی قرار گرفته‌اند، اما «من هم» در ایران کوشش کمی در توضیح و تبیین چرایی مطالبه‌گری در فضای مجازی و نقد مواج‌هاست مردسالارانه با روایاتی که با اسم مستعار منتشر می‌شوند داشته است. به بیان دیگر، مطالبه عدالت در فضای مجازی با توجه به محدودیت‌های نهادسازی در جنبش زنان ایران مطالبه‌ای مهم است اما فعالان این حوزه کمتر به توضیح چرایی و چگونگی انتخاب این فضا، ظرفیت‌های آن و نیز واکاوی حملات مجازی پرداخته‌اند.

از سوی دیگر به نظر می‌رسد حرکت «من هم» در ایران، در جستجوی عدالت برای آسیب‌دیدگان آزار جنسی کمتر به نقد آن دسته از قوانین و ساختارهایی پرداخته که تمامی امکان‌های عدالت‌خواهی را محدود به فضای مجازی می‌کنند. به بیان دیگر، انتشار روایت و بازتاب صدای آزاردیدگان در فضای مجازی اگرچه قدمی مهم در مسیر دستیابی به عدالت است اما بدون نقد ساختارهای قدرت که سازنده روابط نابرابر جنسی و جنسیتی‌اند، می‌تواند با مخاطره روبرو شود. نظام‌های حقوقی و قانونی یکی از مراجع مهم تعریف و جرم‌انگاری آزار جنسی هستند. در ایران، در چنین نظام‌هایی حوزه خصوصی به عنوان یکی از منابع مهم

وقوع آزار جنسی از حوزه قانون گذاری حذف شده‌اند که عملاً باعث شده وقوع خشونت در این فضاها سهولت یابد. هم‌چنین نابرابری‌های اقتصادی، زنانه شدن فقر و تبدیل زنان به نیروی کار ارزان برای مشاغل مراقبتی و خدماتی باعث شده تا نابرابری جنسیتی افزایش یابد که این خود یکی از منابع افزایش خشونت و آزار جنسی علیه زنان است. از سوی دیگر، تنوع فرهنگی و تعلق داشتن به اقلیت‌ها، نظام‌های مختلفی از نابرابری را بوجود می‌آورد که به راحتی در فضای مجازی قابل ردیابی نیست.

«من هم» به عنوان حرکتی برخاسته از زنان طبقه متوسط و دارای دسترسی به فضای مجازی اگرچه پوشش‌دهنده بخشی از صداها است اما تا کنون نتوانسته صداها را حاشیه و دور از مراکز قدرت را پوشش دهد. اگرچه در مورد آزار «ک.الف» تعدادی از آزاردیدگان از شهرهای کوچک (که به امید دستیاری در پژوهش با او همکاری و در نهایت مورد آزار قرار گرفته بودند) روایت خود را منتشر کردند، اما به نظر می‌رسد «من هم» هنوز نتوانسته آن گروه‌هایی را که در روابط قدرت به حاشیه رانده شده و مورد تبعیض مضاعف قرار می‌گیرند در تحلیل‌های خود در نظر بگیرد. بر اساس تحلیل نظریه اینترسکشنالیتی (تقاطع)، نابرابری جنسیتی را نمی‌توان به عنوان موضوعی تک‌عاملی بررسی کرد. بر اساس این نظریه، ساخت جنسیت همواره با ساختارهای دیگر قدرت از جمله طبقه، نژاد، داشتن یا نداشتن معلولیت و دیگر ساخت‌ها تقاطع می‌یابد. این به این معنی است که آن ستم جنسیتی که زنی در طبقه کارگر، زنی درحاشیه یا زنی دارای معلولیت تجربه می‌کند از ستم گروه‌های برخوردار از قدرت و صاحب امتیاز متفاوت است. «من هم» اگرچه در مواردی محدود به پوشش صدای برخی از این گروه‌ها پرداخت، اما تا کنون تلاش کمی برای انعکاس تجربیات دیگر گروه‌ها داشته است و اگر

بخواهد خود را از حرکت خودجوش مجازی به کارزار یا جنبشی برای مبارزه با آزار جنسی تبدیل کند، باید با نگاهی اینترسکشنال به مساله آزار جنسی از عدالت مجازی فراتر رود و درگیر خواست عدالت ساختاری و فراگیر برای تمامی گروه‌های تحت تبعیض شود. البته نباید فراموش کرد که مطالبه‌گری از جنبش زنان باید محدودیت‌های نهادسازی این جنبش را در نظر بگیرد. در سال‌های اخیر و پس از افزایش فشار و بسته شدن نهادهای مختلف فعال در حوزه زنان، فضای مجازی با تمام محدودیت‌هایش به یکی از مهم‌ترین منابع عدالت‌خواهی جنسیتی تبدیل شد. بنابراین نقدی باید پیشاپیش این فشارها و محدودیت در نهادسازی را به رسمیت بشناسد.

❑ بازنندیشی مفهوم آزار جنسی

از زمان انتشار روایات آزار جنسی یک پرسش در میان فعالان جنبش زنان و نیز مخاطبان مدام تکرار می‌شود و آن این است که آزار جنسی چیست و تفاوت آن با تجاوز در چه است؟ در اغلب بازنندیشی‌ها و پاسخ به این پرسش از مدل کلاسیک تعریف استفاده می‌شود که آزار جنسی را شامل هرگونه تماس جنسی بدون عمل دخول و تجاوز را با عمل دخول تعریف می‌کند. برخی دیگر نیز در تفاوت این دو مفهوم از «آزار جدی» یا «غیر جدی» استفاده کردند. چنین تعاریفی در برخی از نظریات حوزه جنسیت به دلیل مردسالاری نهفته در آن‌ها مورد انتقاد گرفته‌اند.

بر اساس این انتقادات، مفهوم رضایت و آزار مدام توسط نهادهای قدرت و ساختارهای اجتماعی تعریف و بازتعریف می‌شوند. در چنین تعاریفی اغلب خشونت و اجبار به عنوان رفتار «نرمال» جنسی مردانه و تمکین و سر باز زدن در مواقع بروز خشونت به عنوان رفتار «نرمال» جنسی زنانه معنا می‌شوند. در

چنین شرایطی این رفتارهای «نرمال» به الگوهای جنسیتی تبدیل می‌شوند و حدود تعاریف رضایت و آزار را تعیین می‌کنند. در این الگوی کلاسیک به عنوان مثال مشخص نمی‌شود که مرز رضایت کجاست؟ آیا زنی که در رابطه در معرض رفتارهای خشونت‌آمیز قرار دارد و رضایت را به عنوان عاملی برای توقف چرخه آزار جنسی انتخاب می‌کند، می‌توان راضی نامید؟ آیا اجبار به ازدواج و درگیر شدن اجباری در روابط زناشویی به معنای رضایت است؟ آیا عدم رضایت همواره به معنای «مقاومت فیزیکی» و «نه گفتن علنی» است و آیا آن کسی که توسط نزدیکان و آشنایان مورد آزار جنسی واقع می‌شود می‌تواند نه بگوید و مقاومت کند؟^۱

از سوی دیگر، برخی نیز تعاریف کلاسیک آزار و رضایت جنسی را به دلیل نادیده گرفتن خشونت و آزار جنسی علیه گروه‌های جنسیتی دیگر از جمله زنان «ترنس» و عدم بازنمایی تجربیات آنان مورد انتقاد قرار می‌دهند. به همین دلیل، برخی از پژوهشگران حوزه جنسیت هم چون «لیز کلی» برای تعریف مفهوم آزار جنسی مدل «پیوستار» را پیشنهاد می‌کند. در مدل پیوستار، خشونت و آزار جنسی طیفی را تشکیل می‌دهد که با گذشت زمان و بر اساس تجربیات گروه‌های مختلف می‌تواند تغییر کند.

لیز کلی توضیح می‌دهد که ساختارها و روابط قدرت فقط به گروه‌های ممتاز اجازه می‌دهد تا در تعریف مفاهیم و تعیین حدود آن‌ها تصمیم‌گیری کنند. زنان، دیگر گروه‌های جنسیتی، و گروه‌های در حاشیه به دلیل عدم دسترسی به منابع قدرت از مشارکت در ساخت مفاهیم باز می‌مانند و تجربه‌هایشان با ملاک و

1. Hinds, Sophie, and Bianca Fileborn. 2019. "Girl power gone wrong": #MeToo, Aziz Ansari, and media reporting of (grey area) sexual violence." In *Feminist Media Studies*, 639656-

معیارهای طبقات دارای امتیاز مورد ارزیابی قرار گرفته و به حاشیه می‌روند.^۱ به نظر می‌رسد «من هم» تا کنون گفت‌وگوی کمی برای بازاندیشی این مفاهیم داشته است و اگر بخواهد به خواستی عمومی برای مقابله با آزار جنسی تبدیل شود، نیازمند بازاندیشی مفاهیم و پیش‌فرض‌های خود درباره مقوله آزار جنسی است.

حساسیت در جرم‌انگاری آزار جنسی

از آغاز «من هم»، تردیدها و پرسش‌های بسیاری پیش روی فعالان این حوزه در زمینه مطالبه عدالت از دستگاه‌های قضایی و حقوقی بوده است. با توجه به مجازات‌های شدید تعیین‌شده در سیستم قضایی و در مواردی حتی اعدام، از همان ابتدا در میان برخی این نگرانی و حساسیت وجود داشت که آیا افشای نام آزارگران و انتشار روایات، دست دولت را برای مجازات‌های تنبیهی شدید باز نمی‌گذارد؟ آیا اعدام فرد آزارگر در تناقض با عدالت فمینیستی نیست؟ عده‌ای هم اساساً هرگونه مطالبه عدالت از سیستم حقوقی را منتفی می‌دانند. چرا که خود این سیستم را یکی از نهادهای مولد خشونت علیه زنان می‌دانند. تاکنون پاسخ‌ها و مطالب مختلفی در این زمینه منتشر شده‌اند که می‌توان با آن‌ها موافق یا مخالف بود.

اما آن‌چه در این بخش به عنوان «حساسیت در جرم‌انگاری آزار جنسی» مطرح می‌شود نه پاسخ به این پرسش‌ها بلکه پرسشی بنیادین‌تر از جنبش‌ها و حرکت‌های مقابله با آزار جنسی یعنی بازخوانی و تعیین حدود جرم‌انگاری آزار جنسی است. مروری بر اخبار روایات منتشرشده در جریان «من هم» نشان

1. Kelly, Liz. 1988. "Surviving Sexual Violence." Cambridge: Polity Press.

می‌دهد که این حرکت فقط در یک مورد توانسته است موضوع را در نهادهای قانونی مطرح کند. در باقی موارد آزارگران علی‌رغم شواهد و مستندات فراوان مورد بازخواست حقوقی قرار نگرفتند.

این موضوع به ما یادآوری می‌کند که گروه‌هایی که وابستگی نزدیک‌تری به منابع قدرت (اعم از دانش، قدرت سیاسی یا اجتماعی) دارند، احتمالاً مصونیت بیشتری در برابر مراجع قانونی دارند. پیگیری و مرور پرونده «بهار چشم براه» و «زهرآلود پور» به ما نشان می‌دهد که چگونه برخی افراد در این سیستم‌ها از برخی دیگر مصون‌ترند.

از سوی دیگر یکی از مواردی که برخی گروه‌های فمینیستی از جمله فمینیست‌های سیاه به ما یادآوری می‌کنند این است که در مطالبه عدالت از نظام حقوقی باید نسبت به بازتولید خشونت علیه گروه‌های در حاشیه و دور از مراکز قدرت حساس بود، چرا که آن‌ها در روندهای جرم‌انگاری بیشتر در معرض مجازات و تعقیب‌های قانونی هستند. به همین دلیل در جرم‌انگاری اشکال آزار جنسی باید مراقب روندهایی بود که به تولید کلیشه درباره گروه‌های در حاشیه می‌پردازند. این حساسیت هم‌چنین باید به رصد روندهای کنترل‌گری بپردازد که در حاشیه تعقیب‌های قضایی رخ می‌دهند. به عنوان مثال باید نسبت به روندهای قضایی که پس از پیگیری پرونده‌های آزار جنسی با توصیه‌های اخلاقی زنان را دعوت به «مراقبت بیشتر از خود» (مانند تشویق به پوشش مناسب‌تر) می‌کند، حساس بود.

در عین حال، مطالبه از نظام حقوقی برای جرم‌انگاری آزار جنسی باید همراه با نقد ساختارهای معرفتی آنان برای تعریف حدود آزار جنسی و مجازات مجرمان باشد. پرونده ک.الف و تغییر مورد اتهامی او از «تجاوز به عنف» به «افساد

فی الارض» نشان می‌دهد که چگونه مطالبه زنان برای مقابله با آزار جنسی می‌تواند از تملک و اختیار آنان خارج شده و در تملک و اختیار نظام حقوقی قرار گیرد. «من هم» نیاز دارد که ابعاد مختلف مطالبات خود را واکاوی کند و در تعیین حدود سیاست مطلوب خود نقش فعال‌تری ایفا کند.

❑ مقابله با آزار جنسی: مطالبه‌ای مستقل یا درهم‌تنیده با مطالبه‌های دیگر؟

همان‌گونه که در ابتدای این نوشته اشاره شد، «من هم» به عنوان حرکتی خودجوش برای مقابله با آزار جنسی، کنشی نوپا و در حال شکل‌گیری است. در روایات منتشرشده در فضای مجازی تا کنون مطالبه اصلی، روایت‌گری، شکستن قفل سکوت و به اشتراک گذاشتن تجربه آزار جنسی است. با این وجود، برای این که این حرکت بتواند در ادامه به خواستی عمومی برای تمامی گروه‌ها تبدیل شود، لازم است خود را با دیگر مطالبات سیاسی و اجتماعی زنان پیوند بزند.

مقابله با آزار جنسی اگرچه خواستی مهم است اما بدون به چالش کشیدن دیگر اشکال تبعیض و نابرابری جنسیتی با دشواری مواجه می‌شود. شاید اشاره به نمونه آرژانتین مثال خوبی در این زمینه باشد. در آرژانتین جنبش «یک زن کمتر هم نه» که در اعتراض به زن‌کشی شکل گرفته بود با آغاز کارزار «من هم» به تدریج مطالبات خود را با این جنبش پیوند داد و پس از مدتی در جنبش زنان آرژانتین مبارزه با آزار جنسی و تجاوز در کنار مبارزه با زن‌کشی به خواستی مهم تبدیل شد.

در ایران هم چنین گفتگویی میان مطالبات مختلف ضروری است. آمار بالای زن‌کشی، افزایش میزان بازماندگی دختران از تحصیل، تشدید روند بیکاری و فقیر شدن زنان به دلیل شرایط ناشی از کرونا فقط بخشی از اتفاقاتی است که در یک

سال اخیر به اشکال مختلف زنان را هدف نابرابری و تبعیض قرار داده است. «من هم» بدون پیوند زدن خود با این تبعیض‌ها و نقد مکانیسم‌هایی که چرخه‌های متکثر خشونت را تولید و بازتولید می‌کند، به خواستی مستقل و حاشیه‌ای تبدیل می‌شود که در کوران تبعیض و نابرابری به فراموشی سپرده می‌شود.

آزاده کیان، مدیر مرکز مطالعات جنسیتی و فمینیستی

در دانشگاه پاریس ۷ درباره «من هم» در ایران:

بعضی از انتقادات به جنبش افشاگری، برای سرکوب زنان است



Bruno Levy

الیه محمدی

صدای زنان در سالی که گذشت بلندتر از هر زمان دیگری در شبکه‌های اجتماعی شنیده شد. زنانی که از شهرپور امسال یکدیگر را پیدا کردند، سکوتشان را درباره خشونت جنسی شکستند و دیگر نخواستند درباره آزارهایی که دیده بودند، زمزمه‌های در گوشی کنند. آن‌ها آمده بودند تا با بر هم زدن مناسبات قدرت، همبستگی و عاملیتشان را هرچه بیشتر به رخ بکشند.

اما از همان آغاز انتشار روایات، بعضی از آزاردیدگان به دروغ‌گویی و وارونه نشان دادن واقعیت متهم شدند. نه تنها بازماندگان بلکه فعالانی هم که به زعم خود بلندگوی این روایات بودند، از این موج انتقادات در امان نماندند. «آزاده کیان»، استاد جامعه‌شناسی و مدیر مرکز مطالعات جنسیتی و فمینیستی در دانشگاه پاریس ۷، این انتقادات را روشی برای سرکوب زنان می‌داند؛ روشی که به عقیده او اغلب از سوی مردان آزارگر به کار بسته می‌شود اما می‌تواند در بین زنان اتحادساز باشد.

او در این گفت‌وگو از لزوم ادامه تابوشکنی از سوی زنان می‌گوید اما معتقد است روابط قدرت یا روابط جنسیتی را که در تمام ساختارها، نهادها و افراد وجود دارد، نمی‌توان با یک افشاگری سرنگون کرد. کیان می‌گوید اگر شش ماه قبل ایران را با حالا مقایسه کنید، متوجه می‌شوید که شکل‌گیری گفتمان پیرامون آزار جنسی تاثیر داشته است. به گفته او افشاگری حالت گفتمانی دارد و همین گفتمان قدرت را به چالش می‌کشد؛ «من به هیچ وجه به سیستم قضایی ایران امیدوار نیستم اما فکر می‌کنم که افشاگری زنان، به فرهنگ‌سازی کمک می‌کند و جامعه را به لحاظ فرهنگی تکان می‌دهد. امید من به این تغییرات مثبت فرهنگی به نفع زنان است.» متن گفت‌وگو با آزاده کیان درباره پا گرفتن جنبش «من هم» در ایران، چالش‌های پیش روی آن، وظایف کنشگران، چگونگی برخورد با متهمان و ... را در زیر می‌خوانید.

❑ خانم کیان، به طور کلی نظر شما درباره جنبش روایتگری علیه خشونت جنسی که در بین کاربران ایرانی شبکه‌های اجتماعی رخ داد، چیست؟
به نظر من آنچه که با عنوان جنبش «من هم» ایرانی شکل گرفته است،

یک تابوشکنی تاریخی است. برای اینکه با عده‌ای از زنان مواجهیم که به شکل جمعی تصمیم می‌گیرند تا درباره آزارها و اذیت‌های جنسی که برایشان رخ داده است، صحبت کنند و تا حدودی هم این جنبش موفق بوده است. در جامعه‌ای که اگر زنی مورد آزار و اذیت جنسی قرار بگیرد، خود زن مورد اتهام واقع می‌شود، -اتهاماتی مانند اینکه شاید خود تو لباس نامناسب پوشیدی یا کاری کردی که باعث تعرض آن مرد شده است- حرف زدن از اینکه دهها و صدها زن در جامعه مورد آزار قرار گرفته‌اند، یک حرکت رو به جلو است. خیلی از این زنان از جانب افراد مطرح و شناخته‌شده جامعه مورد آزار قرار گرفته‌اند و مطرح کردن این موضوع توسط این زنان یک تابوشکنی بود. زنان با این کارشان، خودشان را هم در معرض اتهام و هم در معرض خطر قرار دادند.

■ از آنجایی که خشونت جنسی علیه زنان برآمده از ساختار قدرت و فردا است بودن مردان به زنان است، چقدر این تابوشکنی می‌تواند به نفع بازماندگان و برهم زدن نظم ساخته شده از قدرت باشد؟

بله همینطور است. تحقیقات در تمام دنیا نشان داده است که قریب به اتفاق این آزارهای جنسی را مردان به زنان می‌رسانند، گرچه که برخی از مردان همجنسگرا یا زنان ترنس هم در معرض این آزارها هستند. دلیل این ماجرا چیست؟ دلیلش وجود روابط قدرت در تمام جوامع است و اینکه مردان در روابط قدرت جایگاه بالاتری دارند. اگر نگاه کنید، این استادان هستند که به دانشجویان تعرض کردند، یا کارگردانان و تولیدکنندگان فیلم هستند که به بازیگران تجاوز کردند، یا وزرا هستند که کارمندانشان را مورد آزار قرار دادند. منظور این است که همیشه تعرضات جنسی به جز شمار اندکی، از جانب روابط قدرت شکل گرفته است. در واقع به نظر من این افشاگری‌ها مرحله اول است و طبعاً با این موارد تمام

نمی‌شود و باید ادامه پیدا کند. ولی زنانی که تحت آزار جنسی قرار گرفته‌اند به خودشان این قدرت را داده‌اند که قدرت آن مردان را به چالش بکشند. یعنی ما اینجا با یک چالش قدرت مواجه هستیم و البته که با افشاگری‌ها نه به تنهایی روابط قدرت از بین می‌رود و نه روابط اجتماعی نابرابر آنچنان اصلاح می‌شود.

❑ یعنی معتقدید این جنبش به این شکل و شمایل نمی‌تواند برای مقابله با خشونت جنسی و به چالش کشیدن این قدرت مردانه چندان کارآمد باشد؟

ببینید، ما نمونه کشورهای دیگر را هم پیش رو داریم. به نظر من باید این حرکات ادامه پیدا کند و قوانینی وضع شود که در درجه اول واژه‌ها تعریف شوند. یعنی زمانی که ما می‌گوییم آزار جنسی، منظورمان چیست؟ تجاوز یعنی چه؟ و این کلمات در قانون چگونه تعریف می‌شود؟ من مقداری از این افشاگری‌ها را در شبکه‌های مجازی دنبال کردم و به نظرم آمد که حتی زنانی که افشاگری می‌کنند، هنوز دید روشنی به این موضوع ندارند. بعضی‌ها می‌گفتند به من تجاوز شده اما زمانی که داستان‌شان را می‌گفتند متوجه می‌شدیم که تجاوز نبوده است و آزار جنسی بوده. به همین دلیل نمی‌توان گفت روابط قدرت یا روابط جنسیتی را که در تمام ساختارها، نهادها و افراد وجود دارد، نمی‌توان با یک افشاگری سرنگون کرد. چون افشاگری حالت گفتمانی دارد و از لحاظ گفتمانی، شما قدرت را به چالش می‌کشید و برای اینکه این چالش گفتمانی به یک چالش علمی در جامعه ما تبدیل شود، کار حقوقی بسیاری لازم است و از جانب زنان هم این چالش باید همه‌گیر شود. وقتی شما به اقشار فرودست‌تر زنان نگاه می‌کنید، که متعلق به طبقه پایین‌دست یا کارگر هستند، کمتر این افشاگری اتفاق می‌افتد و دلیلش هم این است که ممکن است این زنان، شغلشان را از دست بدهند، حمایت‌کننده نداشته باشند و تمام این موارد باعث می‌شود که خشونت و آزار

جنسی را ببینند و بخاطر اینکه روابط اقتصادی و روابط قدرت به نفعشان نیست، مجبورند که سکوت کنند.

❑ در واقع شما قانونگذاری را راه‌حل نهایی برای مقابله با خشونت‌های جنسی می‌دانید؟

من به هیچ وجه به سیستم قضایی ایران امیدوار نیستم و کل قوانینی که در ایران وجود دارند، تبعیض‌آمیز است. من زمانی که قوانین مدنی و قانون جزا ایران را با دیگر کشورهای مسلمان مقایسه می‌کنم، می‌بینم که ایران، واقعا تبعیض‌آمیزترین قوانین را دارد. کشوری مانند مراکش و یا مصر سعی کردند که قوانین را رفرم کنند، ولی ایران چنین کاری را انجام نداده است. از طرفی ما جامعه‌ای داریم که با نهادهای قدرت به شدت فاصله گرفته است. حکم اعدام در ایران وجود دارد اما زنان بیش از پیش شخص قاتل را می‌بخشند. این موضوع نشان دهنده تغییراتی است که در جامعه ایران شکل گرفته است.

من فکر می‌کنم که افشاگری زنان، به فرهنگسازی کمک می‌کند و جامعه را به لحاظ فرهنگی تکان می‌دهد. یکسری مسائل را مطرح می‌کند که شاید قوه قضاییه و مجلس، یک روزی این موارد را در نظر بگیرند، اما من فعلا امیدی به قوه قضاییه یا نهادهای مسلط حکومتی ندارم. امید من به این تغییرات فرهنگی است. ما اگر بتوانیم همین موضوع را که «زنی که آزار دیده است هیچ تقصیری نداشته بلکه فردی که آزار داده است مقصر است»، حل کنیم خیلی جلو می‌افتیم. من این موضوع را مجدد بگویم که در هیچ جای دنیا، هیچ قانونی به نفع زنان تغییر نکرده است، مگر اینکه پیش و پس این تغییر مبارزه زنان وجود داشته است.

■ شما درحالی بر این تغییرات گسترده اجتماعی تاکید می‌کنید که سرکوب امنیتی مساله‌ای مهم در وضعیت حال حاضر ایران است. با این وضعیت چقدر می‌توان به شکل‌گیری یک حرکت جمعی که تغییرساز باشد امیدوار بود؟

بله یکی از دلایل عقب ماندن در بسیاری از مسائل، سرکوب شدیدی است که بر هر نوع حرکت جمعی وارد می‌شود. این موضوع هم در سال‌های اخیر تشدید شده است و همین هم باعث می‌شود، حرکت‌های جمعی نتوانند ظهور و بروز پیدا کنند ولی به هر حال باید جریان مقابله وجود داشته باشد. مسئله دیگر این است که ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، ایران در جریان جهانی شدن قرار دارد، از این لحاظ می‌شود امیدوار بود و حتی انتظار داشت که دامنه فشارهای عمومی گسترده‌تر شود و به ایران هم برسد. منظورم هم فشارهایی که از داخل است و هم فشارهایی که از طریق بین‌المللی وجود دارند. مدافعان حقوق بشر و حقوق زنان، باید بتوانند با هم به تعامل و پیوند برسند و به نیرویی تبدیل شوند که حاکمیت حاضر شود برخی از قوانینش را تغییر دهد. به طور مثال در گذشته، در قانون جزای اسلامی، جان افراد اقلیت‌های مذهبی، نصف جان مسلمانان بود، یعنی اگر یک مرد مسیحی در ایران کشته می‌شد، خون بهایش، نصف خون بهای یک مرد مسلمان بود اما بخاطر فشارهای بین‌المللی که در زمان آقای خاتمی وارد شد، در سال ۲۰۰۳ میلادی، یعنی تقریباً دو سال مانده به انتهای ریاست‌جمهوری او، این قانون در ایران تغییر پیدا کرد و این تبعیض برداشته شد. اما این افراد حاضر نشدند که همان دیه را برای زن و مرد یکسان کنند. برای همین می‌گوییم زمانی که فشارهای بین‌المللی مضاعف باشد، می‌توان امید داشت که شاید به نتایج مثبتی در حوزه زنان رسید. موضوعی که از ابتدای جمهوری اسلامی تا کنون شاهد آن هستیم، این است که

اصولا اسلام‌گرایی سیاسی، چه در ایران و چه در جنبش‌های اسلام‌گرا، اصل و اساسشان بر نابرابری‌های جنسیتی است.

❑ خانم کیان، بسیاری از اذیت و آزارهای جنسی در سطح خرد یعنی در محل‌های کار و یا دانشگاه‌ها اتفاق می‌افتد. علاوه بر راه‌حل‌های کلانی که از آن گفتید، چه راه‌حل خردی را می‌توانید پیشنهاد دهید که بتواند به کاهش این خشونت‌های جنسی کمک کند؟

زمانی که شما کارمند هستید و از طریق رئیس یا مسئولتان مورد آزار جنسی قرار می‌گیرید یا زمانی که دانشجوی هستید و از جانب استاد مورد آزار قرار می‌گیرید، باید مکانیزم‌های تشویقی وجود داشته باشند که نشان دهند اگر شما از این آدم شکایت می‌کنید، این شما نیستید که اخراج می‌شوید و یا کارتان را از دست می‌دهید، بلکه او است که اخراج می‌شود و متاسفانه ما این مکانیزم‌ها را در ایران نداریم. به طور مثال سال‌ها است در فرانسه، مکانیزمی مبنی بر برابری زن و مرد داریم که به این شکل است که اگر دانشجویی مورد تعرض قرار گرفت می‌آید و شکایت می‌کند و پروسه آغاز می‌شود. حتی استاد می‌تواند ممنوع‌التدریس شود. بنابراین این امکان به دانشجو داده می‌شود که چنین کاری انجام دهد. تحقیقی اخیرا در دانشگاهی که من در آن هستم انجام شده و نشان می‌دهد که خوشبختانه، تعرضات بسیار کاهش پیدا کرده است. چون این مکانیزم‌ها وجود دارند. من حرفم این است که به قوه قضاییه امید ندارم، اما امید دارم که دانشگاه‌های علامه طباطبایی، تهران، بهشتی، آزاد اسلامی و دیگر دانشگاه‌ها این مکانیزم‌ها را راه‌اندازی کنند. امید دارم که ما بتوانیم در سازمانی و یا در شرکت‌های عمومی و خصوصی این مکانیزم‌ها را راه‌اندازی کنیم. این مکانیزم‌ها هم کار را ساده‌تر می‌کنند و هم وقتی در مراکز علمی و دانشگاهی

وجود داشته باشند، خیلی راهگشا خواهند بود. زمانی که این مکانیزم‌های محلی ایجاد شود، آن زمان می‌تواند روی قوه قضاییه هم تاثیرگذار باشند.

❑ یعنی معتقدید این مکانیزم‌ها می‌توانند به شکل‌گیری یک گفتمان جمعی پیرامون خشونت جنسی کمک کنند؟

بله، من این موضوع را خیلی ضروری می‌دانم. چون فکر می‌کنم کنش و واکنش افراد هم در طرح مسائل تاثیر دارد. گافمن، جامعه‌شناس کانادایی روی موضوع کنش و واکنش بسیار تاکید دارد و من از لحاظ جامعه‌شناختی بسیار به این موضوع معتقدم. من فکر می‌کنم زنی که مورد آزار جنسی قرار گرفته است، خودش می‌داند که آزار جنسی دیده اما اینکه چگونه بتواند خودش را از تمام آن تابوها بیرون بکشد، خطر را به جان بخرد و این موضوع را افشا کند، مهم است. این آدم اگر در کنش و واکنش‌ها حضور داشته باشد و در جایی باشد که بتواند حرفش را مطرح کند و به حرف دیگران گوش دهد، می‌تواند جرات بیشتری پیدا کند. به همین دلیل می‌گویم اگر مکانیزم‌هایی در محیط‌های کار، محیط‌های علمی و غیر علمی اعمال شوند، بعد از مدتی باعث می‌شود که آزاردیدگان بروند و درباره تجربه‌شان صحبت کنند. چون کنش و واکنش‌ها می‌توانند امر مثبتی ایجاد کنند. ولی باز برای اینکه این گفتمان بتواند تاثیرگذار باشد، باید واژه‌ها و مفاهیم آنها تبلیغ شوند و کار روی آنها انجام گیرد. از تجارب دیگران هم کمک گرفته شود و این موضوع مطرح شود که تعریف آزار جنسی چیست؟ برای بیان مفهوم واژه‌ها متخصصان مطالعات جنسی باید در ایران کار انجام دهند. فکر افراد و آگاه کردن افراد تاثیر دارد. البته من به هیچ عنوان از لغت آگاهی خوشم نمی‌آید؛ چون در رابطه با این موضوع خیلی فکر می‌کنم و معتقدم زنی که در معرض آسیب جنسی قرار بگیرد، خودش می‌داند که آزار دیده است اما اینکه چگونه جرئت بیان کردن

آن را داشته باشد تا خودش را از این تابوها بیرون بکشد، یک بحث دیگر است.

■ این تابوشکنی و جریان روایتگری آزار، چگونه ما را تغییر می‌دهد؟ در واقع چگونه می‌تواند تن‌های جدا افتاده از یکدیگر را به تن‌های متکثر و به هم پیوسته بدل کند؟

این موارد تجربه‌های شخصی هر فرد است و زمانی که تجارب شخصی افراد مشترک می‌شود، در آنجا می‌توانیم دنبال یک دلیل بگردیم. در حال حاضر تجارب به شکل شخصی مطرح می‌شوند و تازه این گفت‌وگوی جمعی در حال ایجاد شدن است و همین گفت‌وگوی باعث ایجاد یک تجربه مشترک می‌شود. درست مانند تجربه‌های خشونت غیر جنسی اما فیزیکی که بسیاری از زن‌ها فکر می‌کردند تنها خودشان در معرض خشونت قرار دارند و جرئت نداشتند درباره این موضوع با دیگران صحبت کنند، اما بعدها که عده‌ای درباره این موضوع صحبت کردند مشخص شد که این یک تجربه مشترک است و همین باعث ایجاد یک حرکت ضد خشونت علیه زنان شد. نه تنها در کشورهای اروپایی این اتفاق رخ داده است بلکه در کشوری مانند ترکیه هم قوانین ضد خشونت علیه زنان اعمال شده است. در این موضوع هدف نشان دادن قدرت اشتراک تجربه از لحاظ تئوری‌های جامعه‌شناختی است. برای این کار ما باید یک فضا داشته باشیم. این فضا می‌تواند مجازی یا واقعی باشد. این موضوع به شرایط حاکم بستگی دارد.

■ یکی از نقدهای مهم به این جنبش این موضوع است که «من هم» متعلق به زنان فرودست و حاشیه‌ای نیست. به نظر شما شروع این حرکت نمی‌تواند در دراز مدت برای همه زنان از هر طبقه‌ای کمک‌رسان باشد؟

همانطور که عرض کردم اگر این آزارهای جنسیتی در سطح کاری باشد، خیلی

از زن‌ها از صحبت کردن درباره آن خجالت می‌کشند و به ناچار سکوت می‌کنند چون ممکن است نان‌آور خانواده باشند. به همین دلیل مجبورند این موارد را تحمل کنند. چون فکر می‌کنند ممکن است کارشان را از دست بدهند. کسانی هم که درباره این موضوع افشاگری می‌کنند اغلب زنان تحصیلکرده هستند که به شبکه‌های اجتماعی دسترسی دارند. اما برخی از افراد چنین دسترسی ندارند. شما اگر به حاشیه‌های سیستان و بلوچستان و کردستان و دیگر نقاط مراجعه کنید، می‌بینید که بسیاری از زنان به چنین امکاناتی دسترسی ندارند. در نگاه سنتی هم خیلی از خانواده‌ها هنوز نتوانستند این موضوع را درک کنند و نگاه حساسی به زنان دارند. اما همین افشاگری‌ها می‌تواند به نحوی جامعه را تغییر دهد. ولی در حال حاضر این تغییرات بیشتر در فضای مجازی رخ می‌دهد.

❑ غیر از موضوع همه‌گیر بودن جنبش «من هم» در بین تمام طبقات زنان، با توجه به تمام این کنش‌ها و واکنش‌هایی که در روایتگری خشونت اتفاق می‌افتد، به نظر شما چه چالش‌های دیگری پیش روی این جنبش است؟

یکی از چالش‌ها، تعریف واژه‌ها و معنای حقیقی آزار جنسی است. مثلاً زنی می‌تواند مردی را که از موقعیت بسیار بالایی هم برخوردار است، متهم کند که این آقا چهل سال پیش، دستش را روی زانوی من گذاشته بود. ما در فرانسه این مورد را داشتیم که یکی از وزیرها از جانب زنی به این مورد متهم شده بود و آن مرد هم گفت من چنین کاری نکردم و موضوع هم حل شد. نکته مهم این است که قبل از اینکه درباره چیزی صحبت کنیم، مشخص کنیم که می‌خواهیم چه بگوییم. چون در بسیاری از موارد این اتهامات بررسی می‌شود و زمانی که مشخص می‌شود چیزی نبوده به ضرر زن‌هایی تمام می‌شود که واقعا در معرض آزار جنسی قرار گرفتند. آزار جنسی چیزی نیست که بتوان به راحتی آن را ثابت کرد.

❑ منظورتان از اینکه «مشخص کنیم درباره چه چیزی می‌خواهیم حرف بزنیم»، چیست؟

اینکه ما چگونه آزار جنسی را در قانون مطرح می‌کنیم بستگی به شرایط سیاسی و تاریخی هر کشوری دارد، اما همانطور که گفتم، ما به عنوان یک ایرانی می‌توانیم از تجاری که در دیگر کشورها وجود دارد بهره‌مند شویم و بعد نحوه بیان کردن آن را با شرایط کشور خودمان تطبیق دهیم نه اینکه کپی برداری کنیم. اگر کپی برداری کنیم هیچ وقت به جایی نمی‌رسیم. برای همین من گفتم فعالان حقوق زنان درباره این موضوع باید کار انجام دهند. باید از حقوقدانان استفاده کرد تا بتوانیم از تجارب دیگر کشورها هم برای خودمان استفاده کنیم. به طور مثال قانون کشور فرانسه این است که آزار جنسی زمانی آزار تلقی می‌شود که چندبار تکرار شود.

❑ با این حساب، به نظر شما زنی که می‌خواهد افشاگری کند چه فاکتورهایی را باید مدنظر قرار بدهد و آیا مگر اساساً فاکتورهای استاندارد در این زمینه وجود دارد؟

نمی‌توان یک استاندارد و یا یک معیار مشخص برای هر نوع آزار جنسی مشخص کرد. به طور مثال در کشور فرانسه وزیر کشور به آزار جنسی متهم است و شما برای اینکه از آزارگر شکایت کنید، اول باید به پلیس مراجعه کنید، این در حالی است که پلیس وابسته به وزارت کشور است. بنابراین پیشبرد این مسائل اصلاً راحت نیست. بحث درباره این موارد موضوعات تازه‌ای است که در جنبش «من هم» مطرح شده است و فکر می‌کنم نیاز به بررسی و واکاوی بیشتری دارد.

❑ بسیاری از منتقدان معتقدند که این افشاگری‌ها می‌تواند نتایج منفی نه تنها برای زنان که به ویژه برای فمینیست‌ها داشته باشد، شما چه قدر این موضوع را به جا می‌دانید؟

من اصلاً این موضوع را درست نمی‌دانم. به نظر من این افشاگری‌های مبتنی بر آزار جنسی یکی از ابعاد حرف زدن درباره روابط قدرت در جامعه و روابط اجتماعی نابرابر میان زن و مرد است. یکی از جوانب این نابرابری دستمزد کمتر زنان است، یکی دیگر این است که اکثر تصمیم‌گیری‌های عرصه قدرت هنوز هم با مردان است. این موضوع جوانب مختلف دارد و افشاگری آزار جنسی، یکی از جوانب این رابطه‌های نابرابر جنسیتی در جوامع حال حاضر ما است. ما تمام این موارد را باید در امتداد یکدیگر ببینیم، جامعه‌ای که در آن برابری جنسیتی وجود داشته باشد، هیچ مردی به خودش اجازه تعرض به زنی را نمی‌دهد. این موارد را نمی‌توان باهم مقایسه کرد، بلکه باید پیوند آنها با هم بررسی شود و ببینیم که آیا این روابط قدرت باید تغییر کنند یا خیر. یکی از کارهای فعالان و فمینیست‌ها هم همین بررسی و واکاوی این تبعیض‌ها و اطلاع‌رسانی است. بنابراین نه تنها ضرر ندارد که منافع زیادی را هم شامل حال تمام زنان می‌کند.

❑ به غیر از این وظایف در واکاوی روایات بازماندگان، آیا فعالان حقوق زنان و فمینیست‌ها باید با همه آزارگران به طور یکسان برخورد کنند؟

به نظر من کنشگران حقوق زنان باید بلندگوی زانی باشند که مورد اذیت و آزار جنسی قرار گرفته‌اند. این افراد چون دائم با این افراد در ارتباطند بر اساس ادعاهای افراد می‌توانند متوجه شوند که ادعایشان تا چه اندازه به واقعیت نزدیک است و تا چه اندازه صحت ندارد. فعالان می‌توانند بلندگو و مشوق باشند تا زنان جسارت کنند و روایت خودتان را مطرح کنند و این مهم‌ترین کاری است که کنشگران می‌توانند

انجام دهند. در واقع باید مامن باشند و خودشان را در جایگاه قاضی قرار ندهند. راستی‌آزمایی برای زمانی است که شما از روایت‌ها تجربه‌های متعددی داشته باشید و بتوانید یک روایت دروغ را از روایت درست تشخیص دهید و در اینجا نقش روانشناس بسیار تاثیرگذار است نه یک کنشگر اجتماعی.

❑ از زمان شروع افشاگری‌ها علیه خشونت جنسی در ایران، یکی از چالش‌ها افشا کردن یا نکردن نام متجاوزان و آزارگران بوده است. موضوعی دیگر هم درباره این مسئله مطرح شده بود و آن «اصل برائت» بود. عده‌ای معتقدند هیات منصفه اجتماعی، یعنی اذهان عمومی افراد، در محکومیت متجاوزان باید اصل برائت را رعایت کنند و از ذکر نام خودداری کنند. نظر شما در این باره چیست؟ به طبع این اصل باید وجود داشته باشد اما کاری که می‌توان در این زمینه انجام داد این است که افشاگری شود، اما نامی از او برده نشود اما به گونه‌ای با آزارگر برخورد کنیم که بتوان فهمید این فرد چه کسی است. ولی اگر شما نریشنی بگویید که مشخص نشود آن فرد چه کسی بوده، تحت چه شرایطی این اتفاق افتاده و رابطه شما با آن فرد چه بوده است، به طبع ارزش افشاگری را زیر سوال می‌برد و کار دیگر افشاگران را نیز بی‌ارزش می‌کند. برای افشاگری، فرد باید تاریخ و ساعت و جا را با دقت بگوید که افشاگری ارزش پیدا کند. من بارها در شبکه‌های اجتماعی دیده‌ام که وقتی روایت دقیق نیست، اصل مطلب زیر سوال می‌رود.

❑ اما مواقعی وجود دارد که بازماندگان روایت دقیقی را به خاطر ندارند، یا مدت زیادی گذشته و یا ممکن است دچار شوک‌های مختلفی شده باشند که آسیب را دقیق به خاطر نیاورند. من با این موضوع موافقم. در برخی از موارد افراد به روانشناس مراجعه می‌کنند.

مورد تعرض جنسی قرار گرفتن، تاثیر شدیدی روی روان افراد می‌گذارد تا جایی که فرد خودش دلش می‌خواهد همه چیز را فراموش کند و همه عوامل را به کار می‌گیرد تا چیزی به خاطر نیاورد تا بتواند راحت زندگی کند. مثلا کودکی که در پنج سالگی مورد تعرض پدر بزرگش قرار گرفته است سخت است که همه چیز را به خاطر بیاورد، اما افشاگری‌هایی که اخیرا داشتیم مربوط به افراد بزرگسال بود که به تازگی برایشان اتفاق افتاده است. بنابراین به نظر من تا جایی که ممکن است بهتر است روایات با جزئیات دقیق باشد.

■ **باتوجه به گسترش جنبش «من هم» در غرب و شروع آن در ایران، به نظر شما این جنبش چقدر می‌تواند در بین عامه مردم تاثیر داشته باشد تا جایی که آنها بتوانند افراد آزاردیده را باور کنند؟**

من نمی‌توانم درباره ایران و چگونگی برخورد مردم با آزاردیدگان اظهارنظر کنم اما تجاربی که در کشورهای غربی داریم نشان می‌دهد که اگر این مسائل به مردمی که رادیو، تلویزیون و شبکه‌های اجتماعی دنبال می‌کنند، ثابت شود باور می‌کنند. در ایران موضوعی که وجود دارد این است که قوانین و قوه قضاییه به ضرر زنان هستند، پس باید روایت دقیق باشد تا افکار عمومی بپذیرد. به همین دلیل هم من فکر می‌کنم که کنشگران حقوق زنان نقش اساسی در این زمینه دارند که چه چیزهایی را پوشش بدهند و چه چیزهایی را پوشش ندهند. من باز هم می‌خواهم روی اهمیت گسترش گفتمان تاکید کنم که مسئله خیلی مهمی است. شما اگر شش ماه قبل ایران را با حالا مقایسه کنید، متوجه می‌شوید که شکل‌گیری گفتمان پیرامون آزار جنسی تاثیر داشته است و افراد درباره آن صحبت می‌کنند. این موضوع به نوعی بحث را به بخش‌های مختلف اقشار اجتماعی می‌برد و به خودی خود بسیار موثر است.

❑ به دنبال این افشاگری‌ها مساله مهم دیگری مورد بحث قرار گرفته و آن هم چگونگی برخورد متهمان آزار جنسی با بازماندگان است. شما بهترین نوع مواجهه آزارگران با بازماندگان برای آزارگران را چه می‌دانید؟ اولین قدم، پذیرش آسیب رساندن است. قدم دوم عذرخواهی از زنی است که به او آسیب رسانده‌اند، قدم سوم پذیرش مجازاتی است که برایش تدوین شده است.

❑ منظورتان از مجازات، مجازات کیفری است؟
بله.

❑ منظورتان تبعات اجتماعی است یا برخوردهای سفت و سخت قضایی؟ چون همانطور که می‌دانید گفتمان عدالت ترمیمی برای مواجهه با آزارگران در سال‌های اخیر در بسیاری از کشورها پررنگ شده است. کادر سیستم قضایی ایران که کاملاً نابرابرانه و کاملاً ناعادلانه است، معلوم است که من هم دلم نمی‌خواهد مسئله را به این سیستم قضایی ارجاع دهم. تجربه‌ای که من می‌گویم مربوط به کشورهای دموکراتیک است. مجازات کیفری در شرایط ایران را کاملاً می‌فهمم. این که حتی برخی از زنان افشاگری نمی‌کنند به این دلیل است که نمی‌خواهند دستشان به خون کسی آغشته شود و اصولاً نمی‌خواهند با سیستم قضایی رابطه داشته باشند. ما به چه دلیل کسی را محکوم می‌کنیم؟ به این دلیل که زن‌ها شی نیستند و بدنشان به خودشان متعلق است و اینکه اگر یک زن به شما بگوید نه، یعنی نه. زمانی که چنین فردی مجازات می‌شود، به نوعی سعی داریم تا سواستفاده از قدرت را محکوم کنیم.

❑ یکی از موضوعاتی هم که پیش از شروع جنبش «من هم» در غرب و ایران و هم بعد از آن مورد بحث بوده این است که مثلا پس از انتشار روایات افشاگرانه، بسیاری در توئیتر نوشته بودند زنی که خودش با پای خودش به خانه یک مرد رفته و با او شراب نوشیده، باید احتمالش را می‌داده که مورد تجاوز هم قرار بگیرد، بنابراین حق اعتراض ندارد. یا نوشته بودند که آن زن حتما خودش خواسته که با آن مرد رابطه جنسی داشته باشد و حالا به خاطر انتقام‌جویی از اینکه رابطه‌اش با آن مرد به جایی نرسیده است دست به افشاگری زده است. صحبت کردن درباره این موضوع چگونه باید صورت بگیرد و اگر بخواهید پاسخی به این دست منتقدان بدهید، چه می‌گویید؟

در کشورهای غربی هم این تصور وجود دارد که وقتی زنی با پای خودش به خانه مردی می‌رود، اگر مرد بخواهد با او همبستر شود حق دارد و اگر زن خودش مایل به سکس نبود به خانه آن مرد نمی‌رفت. با چند روش می‌توان با این تصور مبارزه کرد. یکی از لحاظ برخورد فرهنگی است.

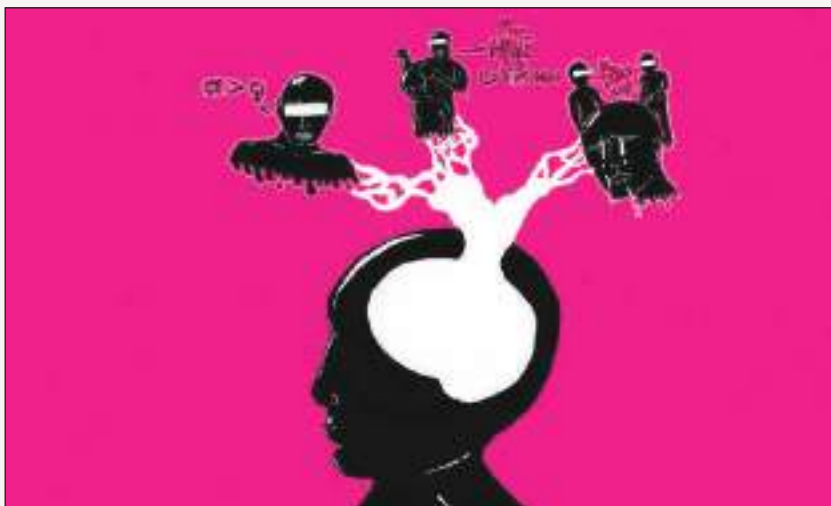
به این معنی که در سطوح مختلف دانشگاه‌ها، مدارس و رسانه‌ها این موضوع مطرح شود که وقتی زنی می‌گوید: نه، یعنی نه! و تحت هر شرایطی باید به خواست او احترام گذاشت. روش دوم مقابله کیفی است. به این معنا که این زنان بتوانند از متجاوز شکایت کنند حتی اگر خودشان همراه مردی به هتل و یا خانه او رفته باشند. در پروسه اجتماعی شدن افراد در خانواده و مدارس، اگر از همان ابتدا والدین به فرزندان پسرشان یاد دهند که به خواست زنان احترام بگذارند و خود زنان هم یاد بگیرند که باید به نظرات و بدنشان احترام گذاشته شود، باعث می‌شود که راحت‌تر با این مسائل مبارزه کرد. مساله آموزش و تربیت بسیار مهم است.

اگر والدین آموزشی دهند که با مردسالاری سرستیز داشته باشد، تاثیر شگرفی خواهد داشت. لازمه همه این‌ها همکاری همه دستگاه‌ها با یکدیگر است که در ایران از این موضوع خیلی دور هستیم. اما می‌شود این موضوع را شروع کرد و ادامه داد و به آن امیدوار بود.

نگاهی تحلیلی به واکنش‌های مردان

به جنبش «من هم» در ایران

مردانگی‌های جدید و خشونت یقه‌سفید



J.R.D

سمیه رستم‌پور

مصونیت مردانه

با فراگیر شدن موج «من هم»، در ایران همچون جاهایی که پیش‌تر آن را تجربه کرده بودند، این امید وجود داشت که بالاخره شرایط برای شنیدن صدای زنان از سوی اجتماعی از مردان و نیز جامعه‌ای همچنان مردسالار (مبتنی بر قدرت مردانه) فراهم شود. هرچند در مورد ایران به سختی می‌توان گفت این موج توانسته به درون مکالمات روزمره یا زندگی واقعی وارد شود، با این حال

دست‌کم در سطح شبکه‌های اجتماعی، جریان «من هم» این امکان را به زنان قربانی آزار جنسی و جنسیتی داد تا امری را که تاکنون شخصی، سرکوب‌شده و حتی انکارشده بود، آزاد کنند و آن را به شکل جمعی و علنی در فضای عمومی - اجتماعی به بحث بگذارند. ابزارها و امکان‌های نوین برای آموزش و کنش، دسترسی به طیف گسترده‌ای از کتاب‌ها، مقالات، فیلم‌ها و شبکه‌های فمینیستی و خصوصا مداخلات روزافزون رسانه‌های اجتماعی به زنان طبقه متوسط ایران اجازه داد که تجربه‌ای جدید را در زمینه علنی کردن تابوی آزار جنسی و خشونت مردان علیه زنان از سر بگذرانند. این جریان به واقع «مصونیت مردان» را، که دست‌شان را برای اعمال خشونت باز گذاشته بود، به چالش کشید و راهی یافت تا با محاکمه خاطیان در ساحت نمادین (مجازی)، آنجا که پای سرمایه اجتماعی و فرهنگی فرد آزارگر در میان است، سطحی از «عدالت جنسیتی» را عملیاتی کند. باید در نظر داشت که این امکان‌های آگاهی‌بخش هم‌زمان نوعی فرصت برای مردان نیز به شمار می‌رود، بدین معنی که مردانی که صادقانه خواهان کنشگری بر اساس اصل برابری جنسیتی‌اند، اکنون ابزار کافی و لازم برای آشنایی با انواع خشونت‌های جنسی و جنسیتی و تعاریف فمینیستی مربوطه را در اختیار دارند. در چنین شرایطی سوال این است که چه چیزی مانع از آن می‌شود که مردان، حتی نسل جوان تحصیلکرده که در دوره بالندگی فمینیسم پرورش یافته، به قدر کافی از این امکان‌ها بهره‌نگیرند و بر خلاف آن، به مکانیسم‌هایی برای دفاع از «مصونیت/سلطه مردانه» روی بیاورند؟ از خلال بررسی واکنش برخی مردان به روایت‌های «من هم» این پرسش نیز مطرح می‌شود که چرا در شرایطی که به نظر می‌رسد زنان ابزارهای مادی و نظری لازم برای جلوگیری از خشونت مردان را در اختیار دارند باز هم شاهد حجم بالایی از خشونت و آزار علیه زنان هستیم؟

آیا شاهد فرم‌های نوینی از مرد/پدرسالاری هستیم که توانسته است خودش را با مقتضیات جوامع کنونی انطباق دهد و اشکال مشروعی از خود را بازتولید کند؟ آیا تداوم این خشونت‌ها و آزارها دقیقاً نشانه آسیب‌پذیری پدرسالاری و تضعیف آن نیست؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها، این متن کوتاه با در نظر گرفتن اهمیت ساختارهای کلانی که فراتر از فردیت افراد در گسترش خشونت جنسی و جنسیتی نقش ایفا می‌کنند (موضوعی که در متون دیگر به قدر کافی به آن پرداخته شده است)، توجه خود را به مسئولیت مردان و نقش مردانگی عادی‌سازی شده معطوف می‌کند.

❑ خشونت مردانه یقه‌سفید ❑

بر اساس تحقیقات انجام‌شده در کشورهای مختلف، محکوم شدن به خشونت جنسی یا جنسیتی در جریان «من هم»، تأثیر عینی و مادی کمی بر زندگی مردان متهم داشته است. در ایران نیز جز در چند مورد محدود که افشاگری‌ها به مداخله (پدرسالارانه) حاکمیت انجامید، سایر متهمان در زندگی اجتماعی و شغلی خود همچنان تا حد زیادی از امکان‌های سلطه‌گری پیشین برخوردارند و «من هم» برایشان چندان پرهزینه نبوده است. به نظر می‌رسد که به جهت جامعه‌شناختی، متاهل بودن، موقعیت برتر شغلی، شبکه روابط اجتماعی گسترده خصوصاً با صاحبان قدرت و دانش، شهرت رسانه‌ای و مجازی، فرهیخته بودن، و همچنین نزدیکی به نهادهای امنیتی یا دولتی از جمله مواردی هستند که توانسته‌اند نوعی «مصونیت مردانه» را برای آزارگران، اغلب طبقه متوسط، در ایران فراهم کنند. در مواردی محدود حتی این افشاگری‌ها به شهرت بیشتر این مردان یا بالارفتن مشروعیت‌شان در محافل مردسالارانه منجر شده است. می‌توان فروش میلیاردی تابلوی آیدین آغداشلو را یکی از این موارد به شمار آورد. این مکانیسم‌های تدافعی

جمعی در دفاع از «مردانگی» از سوی گروه‌هایی صورت می‌گیرد که هوشندانه تلاش می‌کنند با تحقیر قربانی(ها) و انکار او(آن‌ها)، مسئولیت را بار دیگر از مردان برداشته و بر دوش زنان بگذارند. این مسئولیت‌گریزی با تحمیل «عذاب وجدان» بر زنان انجام می‌شود، ابزاری سلطه‌جویانه که قرن‌هاست برای تثبیت جایگاه فرودست زنان از سوی مردان به کار گرفته شده است. بدین ترتیب می‌بینیم که خشونت جنسیتی و جنسی روایت‌های زنان، بیش از هر چیز از منظر قربانیان آن‌ها مورد توجه قرار گرفته و در تحلیل‌ها بسیار کم به مردانی پرداخته‌اند که مرتکب این خشونت‌ها شده‌اند. اما برای این که بتوانیم به مقاومت‌هایی همه‌جانبه بیندیشیم، ضروری است که مکانیسم‌های جامعه‌شناختی تقویت‌کننده این خشونت‌ها - آزار و اذیت، تجاوز به عنف، خشونت اقتصادی، خشونت جنسی - را از دریچه مردان بشناسیم که عامل اجرایی این خشونت‌ها هستند.

در حالی که مردسالاری سیستمی است که زنان را از طریق تصرف بدن و خصوصاً بهره‌برداری از «کار بازتولیدی» مورد ظلم و ستم قرار می‌دهد، «مردانگی» بیش از هر چیز یک ایدئولوژی واکنشی و حتی ارتجاعی است که تلاش می‌کند با کنترل و سلطه برتری‌جویانه یا تثبیت نقش‌های جنسیتی از امتیازات مردان محافظت کند. باید توجه داشت که مردان، به عنوان یک طبقه اجتماعی^۱، کیفیت بهتر و بالاتر زندگی خود را به عنوان جنس برتر به واسطه سرکوب زنان و ستم جنسیتی بر آن‌ها کسب کرده‌اند. حفظ این امتیازات و واگذار نکردن‌شان یکی از مسئولیت‌های مهم مردانی است که هویت‌شان با آن گره خورده است. هم‌چنین نباید نادیده گرفت که این مردانگی در میان مردان با سرمایه اجتماعی و فکری - فرهنگی بالا نامرئی‌تر و بازشناسی‌اش دشوارتر است، زیرا آن‌ها به مکانیسم‌هایی

۱. نخله‌ای فمینیستی در فرانسه با نام «فمینیست‌های ماتریالیست» زنان و مردان را به عنوان دو طبقه اجتماعی معرفی می‌کند.

موثر برای کتمان یا انکار آن مجهزند، با این حال خصیصه‌های آن در کشورهای مختلف شناسایی شده است. در ایران نیز این مکانیسم به روشنی در تداوم چیزی است که شاید بتوان آن را با مفهوم ابداعی «خشونت مردانه یقه‌سفید» شناسایی کرد. چارلز رایت میلز، جامعه‌شناس آمریکایی، جزو اولین کسانی بود که با انتشار کتاب «یقه‌سفیدان» (۱۹۵۱) در حوزه «ساختار طبقاتی» این واژه را در تعریف کسانی به کار برد که با سوءاستفاده از موقعیت و نفوذ اداری خود مرتکب جرایم سودآور غیرخشن می‌شوند. در مطالعات جرم‌شناختی نیز «جرم یقه‌سفید» از سوی ادوین ساترلند مطرح و رایج شد. او جرم یقه‌سفیدها را جرمی می‌داند که شخص قابل احترام و برخوردار از موقعیتی خوب با شأن اجتماعی بالا در جریان شغلی‌اش مرتکب شود، طوری که اعتبار و حوزه نفوذ و صورت ظاهرش موجب شود تا مردم به او گمان بد نبرند. به اعتقاد مارک آنسل نیز، یقه‌سفیدان کسانی هستند که معمولاً با ظاهری آراسته، در سایه قدرت یا توان اقتصادی و اجتماعی خود به ضرر حقوق و منافع دیگران مرتکب سوءاستفاده می‌شوند.^۱ اگر بخواهیم تعاریف مشابهی را در حوزه فمینیستی به کار بگیریم، می‌توان از چیزی با نام «خشونت مردانه یقه‌سفیدان» نام برد: نوعی مردسالاری که از قضا موجودیتش را از گفتمانی می‌گیرد که از خلال آن فرد آزارگر می‌تواند در عین حال که خود را طرفدار حقوق زنان جا می‌زند، با ظاهری قابل قبول و موقعیت اجتماعی مناسب، مصنوعیت و پوشش لازم را برای اعمال خشونت‌هایی پیچیده و کمتر شناخته‌شده علیه زنان کسب کند. روایت‌های منتشرشده در سایت بیدارزنی یا دیده‌بان آزار مثال‌های مختلفی در این زمینه ارائه می‌دهند. حتی می‌توان با اغماض گفت که بیشترین آزارگران در جنبش اخیر «من هم» در ایران در این دسته قرار می‌گیرند.

1. <http://ensani.ir/file/download/article/20180416101032-10134-20.pdf>

بیانیه‌ای که در سال ۱۳۹۵ جمعی از فعالان زنان در دفاع از روایت سه زن علیه آزار یکی از فعالان اپوزیسیون منتشر کردند، نوعی از خشونت را مورد انتقاد قرار می‌دهد که در همین دسته قرار می‌گیرد.

در سال ۲۰۱۷، به دنبال موج «من هم» فرانسوی، مجله ال (ELLE) به یکی از مراکز نظرسنجی معتبر فرانسوی ماموریت داد تا تحقیق کند که آیا جنبش «من هم» و بحث‌هایی که پیرامون آن در مورد برابری دو جنس شکل گرفته، بر میزان و شیوه بازنمایی مردانگی در مردان فرانسوی و نحوه رفتارشان با زنان در روابط شغلی، جنسی، خانوادگی و ... تاثیری داشته است یا خیر. نتایج نشان می‌دهد که برخلاف تصور رایج، مردان «جوان» بیش از همه نسبت به «مردانگی» خود دیدگاه‌های مردسالارانه دارند و بیشتر از سایرین خود را موظف به رعایت قواعد مردانگی متعارف می‌دانند.^۱ بنابراین نباید به این تصور غلط دامن زد که مردان به صرف این که به نسل جدید تعلق دارند، به شکل بالقوه نسبت به نسل قبلی مردانگی کمتری دارند. در واقع بیش از همه، روش‌های بروز و تعیین‌یابی این مردانگی است که تغییر کرده و به‌روز شده است. این موضوع ضرب‌المثل معروف عربی را به ذهن می‌آورد که مارک بلوک، مورخ فرانسوی، نقل‌اش کرده است: «مردان بیشتر از آن که به پدرشان شبیه باشند، به زمانه خود شباهت دارند»^۲. به این معنا مردان آزارگری که در صد‌دند از امتیازاتی که جنسیت‌شان به آن‌ها داده است برای سلطه (خشونت‌آمیز) جنسی و یا غیرجنسی بر زنان استفاده کنند، هم‌زمان تلاش خواهند کرد که از روش‌هایی به‌روز استفاده کنند تا متهم کردن‌شان دشوار شود.

اما باید در نظر داشت که جنبش «من هم» در مقابل تله‌هایی که مردانگی‌های

1. <https://www.ifop.com/publication/les-hommes-et-la-masculinite-a-lerre-post-metoo/>

2. Bloch, Marc. Apologie pour l'histoire. A. Colin, 1949. P.41

جدید پیش پایش گذاشته، منفعل نبوده و استراتژی‌های مقاومتی و تهاجمی خود را به کار گرفته است. روایت‌های دسته‌جمعی و نامه‌های گروهی زنان یکی از خلاقانه‌ترین راه‌هایی بود که به کار گرفته شد و زنان آزاردیده در این متون واکنش‌های مردان را به چالش کشیدند. از جمله موارد مهم دیگر در این زمینه پیگیری مصرانه ماجرا در مواردی است که فرد آزارگر امکان‌های گریز بسیاری را بسیج کرده است، و همچنین شرح موانع حقوقی و اجتماعی «من هم» در ایران و محدودیت‌های عدالت تنبیهی، و افشاگری درباره ماهیت اجتماعی آزارگران، طبقه‌شان و سرمایه‌هایی که از خلال مردانگی کسب می‌کنند. استفاده از ابزارهای متنوع رسانه‌ای ملی و فراملی، اهرم‌های فشار جمعی، بهره‌گیری از نظریات نوین حوزه جنسیت و سکسوالیته، به اشتراک‌گذاری تجربیات مشابه زنان در کشورهای مختلف را نیز می‌توان در این دسته قرار داد. مهم‌تر از همه این‌که «من هم» در ایران با ابداع ضدگفتمان، خودش را در دام مفهوم‌ها و مقوله‌های ساده و عادت‌واره‌های جنسیتی نینداخت.

❑ مردانگی‌های جدید

همان‌طور که می‌توان برخی خشونت‌های فیزیکی مردان علیه زنان یا موارد زن‌کشی را نوعی واکنش به از دست دادن مردانگی کنترل‌گر و تضعیف تسلط مردانه قلمداد کرد، هم آزار جنسی-جنسیتی مردان یقه‌سفید و هم افشای این آزارها از سوی زنان قربانی طبقه متوسط می‌تواند شاهدهی بر آسیب‌پذیری پدرسالاری و تضعیف آن باشد. این جنبش نشان می‌دهد که قدرت و کنترل مردان، نه خودبسنده بلکه وابسته به پذیرش آن توسط جنس دیگر است. در واکنش، مردانگی تضعیف‌شده قصد شورش می‌کند، استراتژی‌های نو ابداع می‌کند، تلاش می‌کند همدستانی جدید پیدا کند، و در یک کلام خود را با شرایط

متضاد پیش‌آمده سازگار می‌کند. نظم مردسالارانه باید به هر قیمتی، حتی در ساحت کنونی پیشرفت فمینیسم، بازتولید شود، اما این بار نه با روش‌های نخ‌نمای پدرسالارانه نفی‌شده، بلکه با «مردانگی‌های جدید». هر چقدر یک جامعه به جهت حقوقی مردسالارانه‌تر، به جهت اجتماعی پدرسالارانه‌تر و به جهت سیاسی سرکوب‌گتر باشد، به همان اندازه امکان رشد و بالندگی برای مردانگی‌های جدید یقه‌سفید نیز بیشتر است. در جنبش اخیر «من هم» در ایران، مردانی که توانستند به راحتی از زیر باز مسئولیت خشونت‌ی که مرتکب شده بودند شانه خالی کنند، اغلب به روش‌های نوین مردانگی روی آورده بودند. آن‌ها خود را مدافع زنان معرفی می‌کردند، به نوشته‌هایشان در مورد زنان ارجاع می‌دادند، در مواردی از تعاریف فلسفی دهان‌پرکن بهره می‌گرفتند تا به واسطه دانش‌شان ارباب عمومی ایجاد کنند، زنان را به دروغ‌گویی، جوگیری، سوءاستفاده از جنسیت‌شان، ناآگاهی از گرایش‌های جنسی نامتعارف ولی مشروع یا حتی به زیاده‌بدنویسی یا دخالت‌های بی‌جا و همچنین خلط روابط جنسی و عاطفی متهم می‌کردند که یادآور کلیشه‌های جنسیتی موجود در مورد پرحرفی، احساساتی و فضول بودن زنان است. در اکثر این موارد، زنان قربانی به ابژه‌هایی «فریب‌خورده» تقلیل داده می‌شوند که لیاقت یا توان همنشینی با مردان مفتخر و فرهیخته‌ای را نداشتند که بر تمام اصول جنسی «آگاهی و کنترل و تسلط» دارند. این زنان همچنین متهم می‌شوند که به عارضه خطرناک «زیادی فمینیست بودن» یا «فمینیست افراطی» مبتلا هستند و این زیاده‌روی آن‌هاست که رفتارهای مردان را آزار تلقی می‌کند و گرنه می‌توان مرتکب خشونت یا سوءاستفاده از قدرت مردانه شد ولی نامش را چیز دیگری گذاشت. بنابراین جدل بر سر «نام‌گذاری‌ها» که یکی دیگر از مشخصه‌های «من هم» ایرانی بود، همزمان نوعی جدل بر سر تعاریف

و چهارچوب‌بندی نیز هست. در این جا مردانگی با کمک مفاهیم مردسالارانه، تعریف خشونت یا رضایت، صورت‌بندی آزار جنسی و تعیین مرزها تلاش کرده خود را بر جنبش «من هم» ایران تحمیل کند.

این قبیل رفتارها را می‌توان در چهارچوب واکنش‌های ضدزن و فراگیر به پیشرفت فمینیسم در سطح جهانی نیز ارزیابی کرد. در سطح بین‌المللی، این گروه ناخواسته در تداوم جریان‌هایی است که به عنوان یک جنبش اجتماعی فراملی، گفتمانی مردسالارانه و همگن در مورد «بحران مردانگی»^۱ و «فمینیسم (بودگی) بیش از حد»^۲ را نمایندگی می‌کنند. مردانی که جنبش «من هم» و سایر واکنش‌ها یا مقاومت‌های زنان را تهدیدی مهم علیه مردانگی برتری‌جویانه خود می‌دانند، از هیچ راهی برای به حاشیه راندن‌شان، کم‌اهمیت جلوه دادن‌شان، متهم کردن‌شان به بدفهمی، و حتی تئوری‌پردازی علیه‌شان دریغ نمی‌کنند. چنین جریان‌هایی سعی می‌کنند نشان دهند که آن‌ها مسئله برابری دو جنس را بهتر از زنان و فمینیست‌ها درک کرده‌اند و بر خلاف گروه اخیر که تندرو و ساده‌اندیش‌اند، بصیرت مردانه‌شان قادر است به شکلی خردمندانه حد و مرز نظری و کنشگری فمینیستی را در حوزه آزار جنسی تعیین کند.

این مرزگذاری‌ها، به روال تاریخی و همیشگی‌اش، به نام دفاعی روشنفکرانه از ارزش‌هایی برابری‌خواهانه اما در واقع به کام مردان و در دفاع از مردانگی تهدیدشده‌شان انجام می‌شود. در مورد ایران، متونی که در واکنش به جنبش «من هم» در زمینه اصل برائت نوشته شدند بدون این که زمینه سیاسی-اجتماعی

1. Dupuis-Déri, Francis. «Le discours de la « crise de la masculinité » comme refus de l'égalité entre les sexes: histoire d'une rhétorique antiféministe.» Cahiers du Genre 1 (2012) : 119143-.

2. Bard, Christine, Mélissa Blais, and Francis Dupuis-Déri. Antiféminismes et masculinismes d'hier et d'aujourd'hui. Presses Universitaires de France, 2019.

کشور را در نظر بگیرند، می‌توانند ناخواسته چنین گرایش‌هایی را تقویت کنند. با تزریق کلیشه‌های جنسیتی به جامعه، مردسالاری به مردان این فرصت را می‌دهد تا ضمن ایجاد همبستگی مردانه، از سلطه بر زنان بهره ببرند به گونه‌ای که به راحتی از سوی جامعه تحمل شود. از سوی دیگر، مقاومت زنان در تقابل با این نوع سلطه‌گری‌ها، به زنان این فرصت را می‌دهد تا با ایجاد نوعی همبستگی موازی، با تغییر تعاریف و قواعد کلیشه‌ای به جنگ برتری‌جویی مردانه بروند و از انعطاف‌پذیری جامعه بکاهند. بدین ترتیب مردی که آزارگر است در مواجهه با روایت‌هایی که علیه‌اش نوشته و منتشر شده، یک بار در سطح فردی (به مثابه مرد) و بار دیگر در سطح اجتماعی (جنگ با مردانگی) به چالش کشیده می‌شود. در واکنش، آن‌ها نوعی برنامه مردسالارانه را اتخاذ می‌کنند که به واسطه آن یا خود را قربانی نشان می‌دهند (همانند آزارگرانی که افشاگری‌ها را نوعی برنامه‌ریزی سیستم امنیتی اطلاعاتی جمهوری اسلامی ایران علیه خود جا می‌زدند) یا خشونت روی داده و سهم خود را انکار می‌کنند (آنانی که معتقد بودند زنان با رضایت کامل در موقعیت خشونت قرار گرفته‌اند).

مردانی هم که تا حدی مسئولیت رفتارشان را می‌پذیرند، اغلب آنجا که در مورد خودشان صحبت می‌کنند، هدفشان این است که از آن امتیازات جدید روان‌شناختی و اجتماعی کسب کنند چون حاضر نیستند به تمامی از برخورداری‌هایشان دست بکشند. در چنین شرایطی در بهترین حالت ممکن آن‌ها مردسالاری و مردانگی را نفی و تقبیح می‌کنند، اما هم‌زمان بر سهم و نقش زنان در آن تاکید می‌کنند و بدین ترتیب به «مردانگی‌های جدید» علاقه نشان می‌دهند و حتی آن را ترویج و عادی‌سازی می‌کنند. در اینجا باز هم تصویری از «مرد خوب» و مسئولیت‌پذیر می‌سازند که در تعریف آن سطحی از خشونت و آزار علیه زنان قابل تحمل و

پذیرفته شده است و قربانی (زن) همان قدر مقصر جلوه داده می‌شود که آزارگر. همان‌طور که مشاهده کردیم مردانگی نه خصیصه‌ای بیولوژیکی متعلق به مردان، بلکه ویژگی رابطه‌ای است که به شکل اجتماعی زنان را نیز درگیر می‌کند. بنابراین مواجهه با آن نه صرفاً موضوعی مربوط به مردان بلکه خوانشی از روابط قدرت میان دو جنس است. از این جهت، هر نوع تعهد ضد مردسالارانه، متضمن ضدیت با همدستی مردانه و تقویت همبستگی میان زنان است. بدون ایجاد نوعی آگاهی در ضدیت با «مردانگی سمی» و تأمل در موقعیت اجتماعی جنسیتی‌شان، مردان در تعهد خود به فمینیسم با خطر اتخاذ مواضع بی‌اثر و حتی با اثر معکوس مواجهند. در این تعریف، مردان اگر می‌خواهند واقعا علیه مردسالاری عمل کنند، در دفاع از منافع «طبقه زنان» چاره‌ای جز شورش علیه «طبقه اجتماعی» خود و خیانت به همبستگی مردانه ضامن این طبقه ندارند. آن‌ها باید به میل مردانه‌ای نه بگویند که در روندی اجتماعی شکل گرفته و موجب می‌شود که از «مسلط شدن» بر زنان لذت ببرند. برخی از مردان حتی اعتبار یا هویت‌شان را صرفاً از همین برتری و سلطه بر جنس مخالف کسب می‌کنند: باعث می‌شود فکر کنند کسی هستند یا توانایی خاصی دارند یا واقعا بالیاقت‌اند و ناکامی‌های دیگر خود را با آن جبران کنند. ایستادن و نه گفتن در برابر همه این امتیازات کار ساده‌ای نیست.

نباید فراموش کرد که هر نوع ایجاد همبستگی با فمینیست‌ها و دست‌شستن کامل از امتیازات مردانه، می‌تواند از سوی سایر مردان نوعی «خیانت به همبستگی مردانه» تلقی شود که تحمل عواقبش برای همه مردان ساده نیست. تایید مردانگی یکی از نیازهای اجتماعی مردانی است که در جوامعی عمیقاً مردسالار زندگی می‌کنند که در آن‌ها هر آنچه مردانه است ارزشمند، و هر امر

زنانه‌ای ضد ارزش، تحقیر شده و نشانه‌ای از بی‌کفایتی است. بورديو، جامعه‌شناس فرانسوی، در این زمینه باروری و بارداری را مثال می‌زند و توضیح می‌دهد که چطور اولی امری ارزشمند تلقی می‌شود چون به مردان نسبت داده می‌شود و دومی چون زنانه است نوعی تفاوت دست‌وپا گیر و کم‌ارزش و حتی بعضاً ضعف شمرده می‌شود، این در حالی است که این دو به خودی خود فاقد ارزش‌گذاری‌اند و هر دو در فرآیند بازتولید نسل اهمیت یکسانی دارند. در واقع این تعاریف اجتماعی هستند که خصلت‌های بیولوژیکی موجود را طبقه‌بندی می‌کنند. به این معنا مردانگی نیز نه حاصل تفاوت دو جنس، بلکه نتیجه برتری اجتماعی-تاریخی یک جنس بر دیگری است. بنابراین هر اندازه که این تعاریف اجتماعی به شکل تاریخی دچار تغییر می‌شوند به همان اندازه مردانگی می‌تواند تضعیف یا تقویت شود. «من هم» در چهارچوب چنین فرایندی، نه تنها به «صدای زنان» بلکه به «امر زنانه» در تعریف‌های دوگانه اجتماعی اعتبار می‌بخشد که خود منجر به تضعیف مشروعیت مردانگی می‌شود. به عبارت دیگر، «من هم» بیش از هر چیز موج فراگیری است که می‌خواهد جامعه را از طریق آموزش مردانگی سالم متحول کند که در آن روابط مبتنی بر قدرت بین دو جنس به حداقل می‌رسد. چنین کاری یک قطب‌نمای فمینیستی برای استفاده مردان نیست بلکه بررسی عملکرد و روابط درهم‌تنیده دو جنس با یکدیگر و ارزیابی نتایج آن بر خشونت و آزارهایی است که قربانیان و تروماهای زیادی به همراه دارد. ادبیات نظری غنی فمینیستی تولید شده در حوزه کوپیر و مطالعاتی که توانسته‌اند مشروعیت مردانگی و دوگانه‌های تقویت‌کننده آن را به چالش بکشند، می‌توانند چراغ راهی برای درک بهتر موج «من هم» و جریان‌هایی با خصلت‌های مشابه باشند.

آزار در زندگی شخصی: تاوان در زندگی شغلی؟!



TAYLOR GALLERY

نوشتین کشاورز نیا، محبوبه حسین زاده

در سال ۲۰۱۷ که خبرهای جنجالی آزارگری چهره‌های معروف هالیوود را می‌شنیدیم، شاید کمتر کسی فکر می‌کرد که جریان «من هم» در کشور خودمان نیز شروع شود و زنان شجاعانه تجربیاتشان را از انواع آزار در روابط شخصی و کاری، در شبکه‌های اجتماعی با بقیه در میان بگذارند.

در این چندماه که از شروع «من هم» در ایران می‌گذرد، نام‌های بسیاری را به عنوان آزارگر شنیده‌ایم، برخی چهره‌های مشهور و شناخته‌شده‌ای بودند و برخی

چهره‌هایی کمتر شناخته‌شده، بعضی هم کسانی بودند که در دایره روابط امن ما قرار داشتند و شاید تصورش را هم نمی‌کردیم که زنی را آزار داده باشند. برخی از این آزارگری‌ها در محیط‌های کاری و روابط حرفه‌ای بود و برخی دیگر در روابط شخصی.

آزارها از هر نوعی که بود، با افشای هر نامی، عده‌ای این بحث را مطرح می‌کردند که یا خود آزارگر باید از کارش استعفا دهد و یا باید اخراجش کنند. در مواردی که آزارگر، زن و یا زانی را در محیط‌های آموزشی و کاری آزار داده و یا برای برقراری رابطه جنسی تحت فشار گذاشته بود و یا حتی اقدام به تعرض کرده بود، مطالبه اخراج یا استعفا منطقی‌تر به نظر می‌رسید. آزارگران با سوءاستفاده از شهرت، قدرت و جایگاهی که از طریق فعالیت در عرصه هنری، رسانه‌ای، آموزشی، پژوهشی و ... به دست آورده بودند، زانی را آزار داده بودند، پس باید با استعفا و یا اخراج، آن جایگاه و قدرت از آن‌ها پس گرفته می‌شد.

اما ماجرا وقتی پیچیده‌تر شد که افراد از سوی شرکای جنسی و عاطفی سابق در روابط خصوصی متهم به آزار و خشونت شده بودند. در برخی موارد جلساتی در محیط کاری تشکیل شده بود، آن هم با حضور همه اعضای مجموعه، و از فرد متهم به آزار با برخورد نامناسب و سرزنش آمیز توضیح خواسته بودند. در مقابل کم نبودند مدیرانی که هیچ واکنشی نسبت به روایت‌های آزار نشان نداده بودند، حتی در مواردی که فرد از سوی چند زن متهم به آزارهای شدید شده بود. و البته مجموعه‌هایی هم بودند که فقط به خواسته راوی آزار یا شریک جنسی سابق، مرد متهم به آزار را اخراج کردند.

این که آیا باید با آزارگری‌های سیستماتیک و عامدانه به همان شیوه‌ای برخورد شود که با رفتارهایی که از سر ناآگاهی صورت گرفته است، بحث دیگری است،

اما برای ما که چند سال است در مجموعه «کار بدون آزار» برای پیشگیری و توقف آزارهای جنسی در محیط کار فعالیت می‌کنیم، این سوال مطرح شد که آیا متهمان به آزار جنسی و یا خشونت در روابط شخصی و خصوصی باید پیامدهای رفتار آزارگرانه‌شان را در محیط‌های کاری ببینند؟ آیا مدیران حق دارند جریمه‌هایی از قبیل بازخواست، تذکر، تعلیق، اخراج و ... را برای فرد خاطی در نظر بگیرند؟ اگر پاسخ مثبت است شیوه برخورد و مواخذه باید چطور باشد؟ آیا بر مبنای این که اسم فرد آزارگر از طریق رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی علنی شده است، مدیران مجموعه کاری او باید در مورد اقدامات تنبیهی‌اش به صورت عمومی اطلاع‌رسانی کنند؟ ده‌ها سوال و مسئله ابهام‌برانگیز دیگر حول این موضوع پیش می‌آید که قصد داریم در این مطلب با مرور شرایط به راهکارهای احتمالی برسیم.

❑ دیگران چه می‌کنند؟

ظاهراً سردرگمی در به‌حق یا ناحق بودن تاثیر آزارگری در روابط شخصی بر زندگی شغلی و حرفه‌ای فقط مختص ما نیست. ماجرای «ری رایس» و نامزدش در سال ۲۰۱۴ باعث شد که این بحث در سطح ملی آمریکا مطرح شود که آیا باید فردی که در روابط شخصی و خصوصی‌اش مرتکب خشونت و آزار شده است، از کار اخراج شود؟ ویدئویی که در سپتامبر سال ۲۰۱۴ منتشر شد، ری رایس را داخل آسانسوری در «آتلانتیک سیتی» نشان می‌داد که با ضربات مشت به نامزدش حمله‌ور شد و بعد از ضرب‌وشتم پیکر بی‌هوشش را از آسانسور به بیرون کشید. ری رایس، بازیکن راگبی (فوتبال امریکایی) تیم بالتیمور ریونز بود که بعد از انتشار این ویدئو از ماجرای که شش ماه قبل اتفاق افتاده بود، به دنبال سلسله واکنش‌هایی به این فیلم از تیم اخراج شد و علاوه بر آن لیگ فوتبال این کشور او را به صورت موقت از حضور در رقابت‌های ورزشی محروم کرد.

اما همچنان با گذشت چند سال، جواب قطعی از پیش‌آماده‌ای برای این سوال وجود ندارد که در شرایط مشابه که فردی به آزار و خشونت در روابط خصوصی متهم شده است، چه باید کرد و فقط به چند توصیه کلی بسنده می‌شود از جمله این‌که:

- سعی کنید قبل از محکومیت قطعی فرد در دادگاه تصمیمی درباره ادامه همکاری‌اش نگیرید، بخصوص اگر فرد متهم کارمند خوبی است و بقیه همکارانش احساس نمی‌کنند که در ریسک رفتارهای پرخاشگرانه و یا خشونت‌آمیزش قرار دارند.

- اگر فرد متهم به آزار چهره‌ای مطرح و شناخته‌شده است، بهتر است برای حفظ اعتبار شرکت عذرش را بخواهید حتی اگر هنوز این اتهام اثبات نشده باشد. همچنین اگر فرد آزارگر یکی از مدیران و یا به نوعی الگوی دیگران است، او را در موضع قدرت نگه ندارید.

و اما مهم‌ترین توصیه این است که در آئین‌نامه‌ها و پروتکل‌های پیشگیری از آزار حتماً این مورد را هم بگنجانید که هرگونه سابقه خشونت و آزار در روابط شخصی و خصوصی می‌تواند باعث تخطی از سیاست‌های استخدامی این شرکت و موسسه شود.

البته در این‌جا بحث ما در مورد کشوری است که قوانینی برای مقابله با هر نوع آزار و خشونت، چه در محیط‌های کاری و چه در روابط شخصی و خصوصی دارد، و اثبات ارتکاب خشونت در دادگاه می‌تواند در وضعیت اشتغال افراد تاثیر طولانی مدت بگذارد. اغلب شرکت‌ها از کارکنان‌شان سوءپیشینه می‌خواهند و بسیاری از کمپانی‌ها ترجیح می‌دهند درباره استخدام فردی که سوءپیشینه دارد، ریسک چندان نمی‌کنند. از طرف دیگر محکومیت قطعی در

پرونده‌های خشونت خانگی به صورت قانونی می‌تواند مانع استخدام افراد در برخی مشاغل خاص شود. برای مثال در حوزه آموزش توقعاتی وجود دارد که فرد الگوی خوبی برای دانش‌آموزان باشد، در بخش‌های خدمات اجتماعی و مددکاری فرد باید چهره‌ای قابل اعتماد باشد، بخصوص در مواردی که با قربانیان خشونت‌های خانگی کار می‌کند، و سابقه محکومیت این تصویر را خدشه‌دار می‌کند.

❑ ما چه باید بکنیم؟

پاسخ به این سوال در جامعه ما بسیار پیچیده‌تر می‌شود چون نه قانون مشخصی برای رسیدگی به آزار جنسی در محیط‌های کاری داریم، و نه قانونی برای رسیدگی به خشونت و آزار در روابط شخصی و یا همان خشونت خانگی. از طرفی نمی‌توان چندان خوش‌بین بود که حتی اگر قانونی برای تامین امنیت زنان به تصویب برسد، موارد خشونت و آزار در روابط شخصی غیررسمی را در برگیرد. از سوی دیگر همچنان این باور رایج وجود دارد که اتفاقاتی که در حوزه روابط شخصی و خصوصی می‌افتد، نباید به فضاهای حرفه‌ای و شغلی کشیده شود و منصفانه نیست که افراد به دلیل رفتارهای خشونت‌آمیز و آزارگرانه در روابط شخصی، در محیط کاری و شغلی مورد مواخذه و بازخواست قرار بگیرند و یا تاوان بپردازند. حتی در جریان «من هم» ایرانی شاهد بودیم که عده‌ای استدلال می‌کردند که خود فرد مرتکب آزار و خشونت شده است، همسر و فرزندانش چه گناهی کرده‌اند که تاوان این رفتارها و یا بیکاری او را بپردازند!

قبل از قبول یا رد این باور رایج، بهتر است به سوال دیگری پاسخ دهیم: تجربه رفتارهای خشونت‌آمیز و آزارگرانه در روابط خصوصی، بر زندگی حرفه‌ای و شغلی افراد چه تاثیری می‌گذارد؟

تجربه خشونت در روابط زوجینی و یا دیگر روابط شخصی، تاثیرات روانی

ویران‌گری بر افراد خشونت‌دیده، اکثراً زنان، دارد و اعتماد به نفس، و توانایی حفظ شغل‌شان و خروج از رابطه خشونت‌آمیز کاهش می‌دهد.

تحقیق صورت‌گرفته از سوی «نهاد زنان سازمان ملل متحد» در سال ۲۰۱۳ نشان می‌دهد که تعداد زیادی از زنانی که تجربه خشونت خانگی را از سر می‌گذرانند، مشاغل موردی و پاره‌وقت دارند، و درآمدشان در مقایسه با زنانی که تجربه چنین خشونت‌هایی را ندارند، ۶۰ درصد پایین‌تر است.

نگاهی به تحقیقات مختلف نشان می‌دهد که خشونت در روابط شخصی تأثیری عمیقاً منفی بر امنیت و ظرفیت زنان برای اشتغال و حفظ شغل‌شان دارد:

- در یکی از مطالعات انجام‌شده در ایالات متحده، ۴۴ درصد پاسخ‌دهندگان گفته‌اند که تجربه خشونت خانگی در محیط کارشان هم تأثیر گذاشته است. از بین ۲۱ درصد از زنان و مردانی که در این مطالعه قربانی روابط خصوصی شناخته شده‌اند، ۶۴ درصدشان گفته‌اند که این خشونت بر توانایی‌هایشان تأثیر گذاشته است از جمله ۲۱ درصدشان به دلیل کاهش بهره‌وری شغل‌شان را از دست داده بودند.

- پیمایش‌های انجام‌شده درباره شاغلان در کشورهای استرالیا، بلژیک، کانادا، مغولستان، نیوزلند، فیلیپین، تایوان، ترکیه و انگلیس نشان می‌دهد که به طور میانگین یک‌سوم از شاغلان، و اساساً هم زنان، خشونت خانگی را در سطوح مختلفی در زندگی‌شان تجربه می‌کنند؛ حدود نیمی از پاسخ‌دهندگان احساس می‌کردند که این تجربه تأثیرات منفی بر عملکرد شغلی‌شان داشته است و سه نفر از هر چهار نفر به سختی می‌توانستند روی کارشان تمرکز کنند.

- در تحقیقی که در بخش‌هایی از سریلانکا انجام شده، ۱۶ درصد از زنانی

که خشونت در روابط خصوصی را تجربه می‌کردند، مجبور شده بودند که برخی روزها سر کار نروند و یا دنبال مداوای جراحتهایشان باشند. اما این فقط یک سوی ماجراست. آزارگران و مرتکبان خشونت خانگی هم می‌توانند شاغلانی باشند که مشکلاتشان را با خود به محیط کار می‌کشانند. ممکن است آزار دیده و آزارگر هر دو در یک جا کار کنند، و یا تنها جایی که مرتکب خشونت می‌داند که پارتنر سابق‌اش آنجاست، محل کارش باشد: -تحقیق انجام شده در یکی از ایالت‌های آمریکا نشان می‌دهد که ۷۸ درصد از ۱۵۲ مرتکب خشونت، حداقل یک بار از منابع محیط کار برای ابراز ندامت، خشم و عصبانیت، رصد و پیگیری، و یا تهدید و تحت فشار گذاشتن فرد آزار دیده استفاده کرده‌اند.

-تحقیق دیگری درباره ۴۴۳ مرد آزارگر و مرتکب خشونت خانگی نشان داد که یک سوم از آن‌ها در طول ساعات کاری‌شان با پارتنر فعلی/سابق‌شان در تماس بودند تا او را از لحاظ احساسی آزار بدهند و یا رصدش کنند. این مردان گفته‌اند که مرتباً در حال ارسال پیام و یا جر و بحث با پارتنر فعلی/سابق‌شان بودند و حواس‌شان به کارشان نبود. یک پنجم این مردان گفته‌اند که فرد یا افرادی در محیط کار نسبت به این رفتارهای آن‌ها آگاه بوده است، و تقریباً نیمی از آنها گفته‌اند که این مسائل اغلب بر عملکرد شغلی‌شان تاثیر منفی داشته است.

با مرور این آمارها متوجه می‌شویم که اتفاقاً محیط کار نقطه ورود بسیار مهمی برای پرداختن به هنجارهای اجتماعی و رفتارهای پشتیبان خشونت در روابط خصوصی و محرمانه است. با آگاهی از تاثیرات منفی تجربه آزار و خشونت بر وضعیت سلامت جسمانی و روانی افراد و بر فعالیت‌های

شغلی و حرفه‌ای‌شان، دیگر نمی‌توانیم به سادگی بگوییم که هر آنچه فرد در چارچوب روابط خصوصی و محرمانه انجام می‌دهد هیچ ارتباطی به وضعیت شغلی‌اش ندارد.

ارتباط میان حوزه شخصی و عمومی در این‌جا محیط کار_ ما را به یاد این شعار معروف فمینیست‌ها می‌اندازد «هر آنچه شخصی است سیاسی است». این شعار در واقع اعتراض به سنتی است که به آزادی عمل افراد در حوزه خصوصی اولویت می‌دهد، بدون توجه به این که عوامل عمومی، موقعیت‌های نابرابر و آسیب‌زای خصوصی را ایجاد می‌کنند. مشکلات موجود در زندگی زنان از جمله خشونت و آزار جنسی، و قوانین نارسا و ناکافی برای مقابله و پیشگیری از خشونت، ناشی از سیاست‌های نابرابر و نادرست در حوزه عمومی است. فراموش نکنیم که خانواده و حوزه خصوصی یکی از جایگاه‌های اصلی روابط قدرت و نابرابری جنسیتی است. علاوه بر این، علت اصلی آزارگری جنسی نیز سوءاستفاده از قدرت است. آزارگر با توسل به جدایی دو حوزه شخصی و عمومی، از قدرتی که در حوزه عمومی یا محیط کار به دست می‌آورد، به آسانی برای رفع تمایلات و خواسته‌های شخصی‌اش سوءاستفاده می‌کند بدون این که رضایت و خواست طرف مقابل را در نظر بگیرد.

علاوه بر استدلال از دیدگاه فمینیستی، دلیل دیگری هم وجود دارد که به واکنش‌های درست مجموعه‌های کاری نسبت به آزارگری اثبات‌شده کارکنان‌شان در روابط خصوصی مشروعیت می‌دهد. مدیران برای حفظ وجهه و اعتبار مجموعه کاری‌شان باید نسبت به رفتارهای خشونت‌آمیز همکاران حتی در روابط شخصی حساس باشند، بخصوص وقتی روایت‌های آزار علنی می‌شود و در کشورهایی که قانون مشخصی دارند، این آزارها

به دادگاه و صدور رأی محکومیت می‌رسند. مشخص است که این نوع جهت‌گیری برآمده از دیدگاهی تجاری است. پس دور از انتظار نیست که در دنیای سرمایه‌داری کارفرماها برای حفظ نام و اعتبار مجموعه‌شان در این عرصه نیز با هم رقابت داشته باشند و سیاست‌های مشخصی را برای کاهش آزار چه در حوزه عمومی و چه در حوزه خصوصی در پیش بگیرند. تا این‌جا سعی کردیم توضیح دهیم که چرا بنا به مصلحت شغلی و مسئولیت اجتماعی واکنش تصمیم‌سازان عرصه‌های کاری نسبت به آزارگری جنسی در روابط خصوصی منطقی است و این دو موضوع با هم مرتبط است، اما همچنان این سوال به قوت خود باقی است که چه باید کرد؟

در نبود قانون حمایتگر رسیدگی به سوءاستفاده و آزار جنسی، مسئولیت محیط‌های کاری بیشتر می‌شود. توصیه می‌شود تصمیم‌سازان اصناف و اتحادیه‌ها، مدیران شرکت‌ها، و بخصوص افرادی که در حوزه آموزش، رسانه، هنر و مسائل اجتماعی فعالیت می‌کنند، به فکر تهیه آیین‌نامه‌هایی برای جلوگیری و مقابله با آزار جنسی باشند. یکی از بندهای این آیین‌نامه می‌تواند سیاست کلی سازمان را درباره آزارگری در روابط شخصی تشریح کند. برای رعایت عدالت و انصاف توصیه می‌شود برای رسیدگی مجموعه‌های کاری به آزار در روابط شخصی: به فرد متهم به آزار فرصت شنیده‌شدن و دفاع داده شود؛ حریم شخصی متهم رعایت شود، مثلاً حرف‌ها و دفاعیاتش در جمع محدودی که مسئول رسیدگی به موضوع هستند مطرح شود؛ اقدامات تنبیهی متناسب با نوع، شدت، و تکرار شونده‌گی آزار باشد که در موارد آزار شدید و یا تکرار شونده می‌تواند تعلیق و یا اخراج باشد.

الزام ایجاد «فضای امن زنانه» در جنبش «من هم» ایرانی



Healthline.com

مهديس صادقي پويا

مقدمه

در این مقاله، برخورداری از امنیت را بیش و پیش از هر اصطلاح دیگری به معنای «مصونیت از خطر» تعریف می‌کنم. این تعریف، با معنای برخورداری و رفاه، فاصله بسیاری دارد که به زعم من می‌توان آن را حول محور «ضرورت و لزوم» مورد ارزیابی قرار داد. آنچه که البته در این نوشتار هدف اصلی نیست، اما با تشریح جزئی‌تر این فاصله، به مفهوم امنیت و سپس «فضای امن» (safe space/)

place) و در اینجا، برای زنان در یک چارچوب فمینیستی بیشتر پی خواهیم برد. مصون بودن از خطر یا ایمن بودن، میلی است انسانی که انسان حاضر در طبیعت، اجتماع و مناسبات آن، با بسیاری از کنش‌ها و واکنش‌های خود به دنبال آن است. انسان اجتماعی در تلاش برای رفع نیازهای اولیه مادی و در مرحله بعدی بهبود شرایط اقتصادی خود، در ساخت روابط اجتماعی و آنگاه، سلامت بخشیدن به این روابط و در بسیاری دیگر از عرصه‌های خصوصی و عمومی زندگی، امنیت را جستجو می‌کند، و این نقطه دقیقاً همان جایی است که تلاش برای برخورداری از امنیت و حفظ آن، وارد مناسبات پیچیده‌تری می‌شود. از جمله این مناسبات پیچیده، روابط انسانی در نظام جنسی/جنسیتی جوامعی است که در آن‌ها زندگی می‌کنیم؛ نظامی که خود در تقاطع چندین شاخه از علل و عوامل تاریخی، اقتصادی، جنسی و از این دست، شکل امروزی خود را پیدا کرده است؛ شکلی که البته همواره در حال تغییر است. در بحث و بررسی مسئله نیاز به فضای امن برای زنان، پرسش این است که چرا وجود چنین فضایی یک ضرورت است؛ ضرورتی که به برخورداری از آن، باید به مثابه نوعی حق نگریسته شود. برای بررسی پاسخ احتمالی این پرسش که چرا ساخت فضاهای امن زنانه، می‌تواند پیشنهادی کاربردی برای جنبش «من هم» ایرانی باشد، به مباحث نظری و جهانی پیرامون این موضوع نیز خواهیم پرداخت.

■ ساخت فضاهای امن، پیشنهادی برای بهبود عملکرد «من هم» ایرانی

جنبش زنان ایران از طاهره قره‌العین و نقش‌آفرینی زنان در جنبش مشروطه، تا نهادمند شدن آن در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی و در بطن سازمان‌های سیاسی، و سپس مدرن و جهانی‌تر شدن آن در دهه‌های پس از انقلاب ۱۳۵۷، اگر که نام جنبش را بر آن بگذاریم و پراکندگی‌ها و ناسازمان‌یافتگی‌های تحمیل‌شده بر آن را

نادیده بگیریم، مختصاتی متفاوت از جنبش‌های رهایی‌بخش زنان در کشورهای غربی دارد. مشخصه‌های مربوط به جغرافیای سیاسی ایران در منطقه‌ای که در آن واقع شده، نظام دین‌محور این کشور، مناسبات سنتی خانوادگی و صد البته، تاریخچه مبارزاتی زنان در آن، به خصوص در یکصد سال گذشته، همگی از جمله عواملی هستند که این تفاوت را رقم می‌زنند. ورود مفاهیم و شناخت‌های فمینیستی به معنای غربی آن‌ها در ایران معاصر، در دو تا سه دهه گذشته اتفاق افتاده است. پس از انقلاب ۱۳۵۷ و روی کار آمدن نظام جمهوری اسلامی، معنای مبارزه زنان از مبارزه‌ای در عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی بیش از پیش به عرصه سیاسی کشانده شد. مراسم روز جهانی زنان در ایران، و در سال ۱۳۵۷، آخرین مراسم هشت مارس بود که همراه با دیگر نقاط جهان در ایران برگزار شد. در این تجمع مطالبه اصلی آحاد زنان با توجه به زمزمه‌های اجباری شدن حجاب اسلامی در عرصه عمومی جامعه، لغو پیوستن ایران به کنواسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان سازمان ملل متحد و دگرگون کردن بندهای مختلف قانون حمایت خانواده، محکومیت نادیده‌انگاری زنان بود که در آن انقلاب سهیم بودند و با سودای ادامه‌ی پیگیری حقوق خود به خیابان‌ها آمده بودند. یک روز پیش از این «آخرین مراسم هشت مارس»، با سخنرانی آیت‌الله خمینی پیرامون اینکه «وزارتخانه اسلامی نباید معصیت بشود. در وزارتخانه‌های اسلامی نباید زن‌های لخت بیایند. زن‌ها بروند اما باحجاب باشند. مانعی ندارد بروند کار کنند، لیکن با حجاب شرعی باشند»، دغدغه‌زانی که عمدتاً به طور خودجوش و البته در کنار سازمان‌دهی سازمان‌های چپ زنان به خیابان‌ها آمده بودند، حفظ آزادی در پوشش بود. آزادی‌ای که به سرعت برچیده شد، اما شاید کمتر کسی تصور می‌کرد که این سلب آزادی، محور و نماد واپسگرایی‌های دیگری باشد که مستقیم و

غیرمستقیم بر حقوق زنان اعمال خواهد شد. البته که ورق برای این زنان برگشت و امروز پس از گذشت ۴۲ سال از انقلاب ۱۳۵۷، این زنان همچنان تلاش می‌کنند تا حقوق برابر و عدالت‌خواهانه خود را وارد عرصه‌های مبارزه اجتماعی کنند. اما با ناکارآمدی و خلاءهای قوانین حمایت از زنان، امروز با معضلاتی مواجهیم که یا به لطف قدرت شبکه‌های مجازی از آن‌ها مطلع می‌شویم، یا به طور کلی باید به روشی دیگر به دنبال دلیل «افزایش» این معضلات و مشکلات زنان در جامعه ایران گشت.

آمارهای رسمی و غیررسمی خشونت علیه زنان در سال‌های اخیر، اعم از زن‌کشی، ازدواج اجباری زنان، کودک‌همسری دختران، قتل‌های خانوادگی موسوم به «قتل ناموسی» برای حفظ «آبرو»، و بی‌دفاعی زنان در برابر قانون خانواده مردسالار که هرگونه برابری را در محیط خانه و خانواده برای زنان نقض می‌کند، آن‌طور که زنان و نمایندگان کنشگرشان اظهار می‌کنند، زنان فمینیست ایران را بیش از پیش به تلاش برای کسب حقوق از دست‌رفته و یا حقوقی که هرگز نداشته‌اند، واداشته است. یکی از این تلاش‌ها حول محور تشکیل مراکز و سازمان‌دهی‌های زنان صورت می‌گیرد: تلاش برای ایجاد فضاهای خاص زنانه که در آن‌ها بتوان از زنانی متعلق به گروه‌های به حاشیه رانده‌شده یا زنانی که بازماندگان خشونت خانگی هستند و غیره حمایت کرد. فعالیت‌های نهادی و گروهی فمینیست‌های ایرانی در سال‌های اخیر را اگر پیرامون حق شکل‌گیری فضاهای امن مورد بررسی قرار دهیم، رد پای از وجود شکلی رسمی از فضای امن زنانه در آن‌ها به سختی می‌توان یافت. در کنار محدودیت‌ها و ممنوعیت‌های رسمی و قانونی و امنیتی علیه این فعالیت‌ها و البته در نظر گرفتن احتمال وجود فضاهای امن برای زنان مانند گروه‌های بسیار کوچک، به نظر می‌رسد که تلاش

برای شکل‌گیری این فضاها راه حلی باشد برای به اشتراک گذاشتن تجربه‌های مختلف زنان از خشونت و سپس استفاده از این تجربیات به منظور یافتن راهکارها و راهبردهای مقابله با این مشکل.

جنبش موسوم به «من هم ایرانی» که از اواخر تابستان سال ۱۳۹۹ آغاز شد، احتمالاً برای نخستین بار توانست با سازمان‌دهی درون‌گروهی و مستقل، پیرامون مسئله خشونت و آزار جنسی زنان به فعالیت بپردازد. جنبشی که اگرچه از نهاد مشخصی رهبری نمی‌شد، اما تلاشی جامع برای تشکیل و تقویت و پیش‌برد این جنبش در بطن آن در جریان بود. گروه‌های مختلف زنان که به صورت رسمی و غیررسمی مشغول به کنشگری و آگاهی‌رسانی فمینیستی هستند، به طور داوطلبانه به فعالیت‌های مختلف در این جنبش پرداختند، از جمع‌آوری و پذیرش روایات زنانی که از آزار جنسی نجات یافته بودند، تا تلاش برای راستی‌آزمایی روایت‌هایی که به صورت مشترک درباره یک آزارگر خاص ارائه می‌شد و عموماً و خصوصاً در آغاز، بدون نام و هویت شخص نجات‌یافته منتشر می‌شد، تولید محتوای نوشتاری و سمعی و بصری در زمینه آزار جنسی در محیط‌ها و روابط مختلف از جمله خانه، خانواده، محیط کار، روابط استاد و شاگردی و غیره، در قالب تألیف، ترجمه، پادکست، گفتگو، ویدئوی آموزشی و از این دست، کنش‌هایی بودند که در واکنش به موج آگاهی‌رسانی و افشاگری درباره آزار جنسی در جنبش زنان ایران انجام شدند. برای نخستین بار نیز شاهد آن بودیم که زنان متخصص در این جنبش به ارائه خدمات داوطلبانه به زنانی که تجربه آزار جنسی داشتند، پرداختند. از وکلایی که وکالت این زنان را بر عهده گرفتند، تا روان‌درمان‌ها و غیره، همگی در تلاشی جمعی که قرارداد آن در هیچ جایی نوشته نشده بود، علیه آزار و خشونت جنسی نظام مردسالار متحد شدند.

جنبش زنان ایران اگرچه برای نخستین بار به شکلی منظم موجی را پیرامون آزار و خشونت جنسی به این گستردگی پیش می‌برد و اداره می‌کند، اما هم‌زمان از تجربه‌های مختلف در آن می‌آموزد. یکی از این تجربیات آموختن از روند شکل‌گیری فضاهای امن در فضاهای کنشگری دیگر کشورها است. فضای امن می‌تواند در یکی از این موارد تعریف شود: ارتباط میان زنان در جایگاه مددکار اجتماعی و شخص آزاردیده در فرآیند بهبود او پس از تجربه آزار جنسی و جلساتی که با هم پیرامون مسائل مختلف می‌گذرانند، گروه‌هایی متشکل از زنان آزاردیده با تمرکز بر روش‌های گروه‌درمانی که در آن‌ها با به اشتراک گذاشتن تجربه خود با دیگران فضایی امن برای یکدیگر فراهم می‌کنند، جلسات روان‌درمانی فردی یا گروهی به همراهی یک متخصص زن روان‌درمانگر، ارتباط میان زنان آزاردیده و زنان کنشگر، روزنامه‌نگار و وکیل، نهادهای سازمان‌یافته‌ای به مدیریت و مشارکت زنان که شرایط امنی برای زنان پس از آنکه مورد خشونت جنسی واقع می‌شوند، فراهم کند، برگزاری دوره‌های آموزشی به دست زنان برای زنان و اجتماع‌های آن‌ها به منظور آموزش مواجهه با شرایط آزاردیدگی و تشکیل خانه‌های امن زنان در راستای ارائه خدمات و امکانات به زنان آزاردیده از خشونت جنسی. موارد آخر نیاز به همراهی و همکاری نهادهای دولتی دارند تا بتوان آن‌ها را در مقیاس بزرگ و با خدمات مناسب و برنامه‌ریزی شده به زنان ارائه کرد. اما موارد دیگر از جمله امکاناتی هستند که با اضافه کردن آن‌ها به فعالیت‌های فمینیستی می‌توان به روند آگاهی‌رسانی در این زمینه، اقدامات عملی به منظور بهبود پس از آزار و آموزش پیش از آزار را نیز اضافه کرد. ساخت فضاهای امن برای زنان و به وسیله زنان در جنبش‌هایی بخششان، اگرچه تاریخچه‌ای به قدمت کمی بیش از نیم قرن دارد، اما در جنبش نوپای فمینیستی ایران، یکی از

لزومات امروزی آن محسوب می‌شود تا زنان احساس کنند به جایی تعلق دارند که بیش از هر جای دیگری متعلق به آن‌ها است. جایی که آزادانه و بدون حضور آزارگران، تجربه‌های خود را با یکدیگر به اشتراک بگذارند و برای بهبود خود و دیگران تلاش کنند و همچنین ساختار جنبشی را که هدفش مبارزه با آزار است، استحکام بخشند. اما برای پاسخ به این پرسش که چرا «من هم» ایرانی نیاز به ساخت فضاهای امنی دارد، باید با مفهوم فضای امن آشنا شد و تجربیات جهانی مختلف را در این زمینه بیشتر شناخت.

❑ «فضای امن» چیست؟

پیش از تعریف فضای امن، بهتر است به مفاهیمی چون به حاشیه رانده‌شدگی (marginalization)، جدایی‌طلبی، و اجتماع‌گرایی - و البته مبارزه با این دو آخرین - بپردازیم. فضای امن، همان‌طور که از ظاهرش نیز پیداست، به سادگی به معنای فضا و مکانی است که در آن امنیت، در معنای کلی یا جزئی‌تر آن وجود داشته باشد. این فضا، نه مکانی است لزوماً دارای جنبه مادی آن، بلکه به معنای فضایی است که میان دو یا چند نفر و یا حتی به وسیله یک شخص برای خودش ایجاد می‌شود تا در آن از گزند ناامنی‌هایی چون نابرابری، بی‌عدالتی، درک نشدن، تبعیض، خشونت و غیره در امان بماند و یا بمانند. مویرا راشل کنی، به خصوص در کتابش با عنوان «فضایابی همجنس‌گرایان لس‌آنجلس: تقاطع مکان و سیاست»، فضای امن را «مجوزی خاص برای گفتار و کردار آزادانه» تعریف می‌کند (Kenney, 2001).^۱ از این تعریف و تعاریف مشابه به این نتیجه اولیه دست پیدا می‌کنیم که فضای امن عموماً فضایی است برای کسانی که به دلایل

1. Kenney M R (2001) Mapping Gay L.A.: The Intersection of Place and Politics. Philadelphia: Temple University Press

مختلف از این نوع آزادی بیان و رفتار نابرخوردارند. بی‌شمار گروه‌های اجتماعی را می‌توان نام برد که یا این فضاهای امن را میان خود ایجاد کرده‌اند، و یا به ضرورت و لزوم ایجاد آن‌ها پی برده و پرداخته‌اند. اما مشخصاً در اینجا، فضای امن زنانه، فضایی است که زنان بتوانند در آن، از تبعیض بر مبنای جنس و در نتیجه در نظام‌های جنسیتی تحمیلی در امان بمانند. این «در امان ماندن» برخوردار از امنیت را در برابر خشونت رفتاری، سوءاستفاده جنسی، تبعیض در محل کار و بهره‌کشی در خانه و جامعه به هر نحوی که باشد شامل می‌شود.

لازم به اشاره است که هرچه فضای امن بر اساس معیارهای اشتراک متعدّدتری شکل گرفته باشد و روی جزئیات آن تأکید شده باشد، احتمال بروز ناامنی در این فضا نیز کمتر خواهد بود. برای مثال، فضای امن گروهی از زنان همجنس‌خواه رنگین‌پوست در جامعه‌ای که با معضل سلطه و برتری جویی سفید دست و پنجه نرم می‌کند، فضایی است که از زن‌ستیزی، همجنس‌گراستیزی و نژادگرایی (پرستی) تهی است. در حالی که یک زن همجنس‌خواه رنگین‌پوست اگر در فضای امن زنان به معنای کلی آن قرار بگیرد، احتمال می‌رود که به سبب همجنس‌خواه بودنش مورد همجنس‌خواه‌ستیزی و یا به خاطر رنگین‌پوست بودن و نژادش مورد رفتار نژادگرایانه واقع شود. شاخص‌های مختلفی را می‌توان برای طراحی فضاهای امن مد نظر قرار داد. البته این نکته را نیز بهتر است فراموش نکنیم که اگرچه مبدأ طراحی و نظریه‌پردازی فضای امن به جنبش‌رهای بخش زنان در اواخر قرن بیستم بازمی‌گردد (The Roeston Collective, 2014) (Kenney, 2001)، اما در تقاطع و یا ترکیب نژاد، طبقه و جنس/جنسیت، همان‌طور که پیش‌تر هم گفته شد، گروه‌های مختلفی از افراد می‌توانند در پی ایجاد فضاهای امن خود باشند تا با به اشتراک‌گذاری تجربیات زیسته و مطالبات‌شان، از گزند درک نشدن در امان

بمانند و مطالبات گروهی خود را پیش ببرند. پس فضای امن با توجه به گروهی که قرار است از آن نفع ببرد، هرچه با جزئیات بیشتر طراحی شود احتمال به خطر افتادن امنیتش کمتر است. اینجا دقیقاً همان نقطه‌ای است که مباحث مربوط به جدایی‌طلبی (separatism) و اجتماع‌گرایی (communitarianism) طرح شده و نگرش‌های جهان‌گرایانه (universalism) با آن‌ها به مقابله بر می‌خیزند. به طور خلاصه هراس از شکل‌گیری اجتماعات و فضاهای امنی که «غیر» اجازه حضور در آن‌ها را ندارد، در واقع برآمده از احساس ناتوانی در کنترل این فضاهای امن مخصوص است. البته اشاره به این نکته هم ضروری است که تلاش برای جلوگیری از شکل‌گیری فضاهای امن غیرمختلط تلاشی نابرابر است. برای آنکه فضاهای امن غیرمختلط میان افراد به حاشیه رانده‌شده شکل نگیرد، در حالی که جامعه بزرگ‌تر نیز از پذیرش این افراد به طور سیستمیک و سیستماتیک خودداری می‌کند. به این بحث در این مقاله نخواهم پرداخت چرا که تعارض میان منافع نظام‌های یونیورسالیست و منافع گروه‌های به حاشیه رانده‌شده، بحثی مجزا، نیازمند تحلیل و بررسی عمیق است. اشاره به این موضوع از آن جهت است که اهمیت وجود فضاهای امن و در عین حال گذار به مبارزه فمینیستی متحدانه، بدون نادیده‌انگاری گروه‌های کمتر مشاهده‌پذیر بهتر شناخته شود.

اما چه چیزی یک فضا را (نا)امن می‌سازد؟ به بحث اصلی خود که بازگردیم، در فضاهای امن که عمدتاً به صورت آگاهانه و فعالانه ساخته می‌شوند منبع ناامنی حذف شده و یا امکاناتی برای مقابله با آن در نظر گرفته می‌شود. امنیت را مفهومی جنسیتی‌شده در نظر می‌گیریم که به زعم روث لوپس، الیزابت شارپ، جنی رمنانت، و ریانون ردپث در مقاله مشترک‌شان تحت عنوان «فضاهای امن: تجربه‌ی فضای زنانه فمینیستی»، «پس از به چالش کشیدن عمومی

مفهوم امنیت زنانه، در ابعاد تجربی و نظری کشف شد» (Lewis et al, ۲۰۱۵).^۱ فرانسواز ورژز، سیاست‌شناس فمینیست فرانسوی پسااستعماری که خود در تجربه شکل‌دهی فضاهای امن فمینیستی در دهه هفتاد میلادی در کشور فرانسه مشارکت داشته است، بزرگ‌ترین ناامنی را وجود کسانی می‌داند که عامل ستم به گروهی مشخص هستند:

«کسانی که مورد ستم واقع شده‌اند، اگر که عاملان ستم در آن فضا حضور داشته باشند، نمی‌توانند درباره مسائل مختلف اظهار نظر کنند. هنگامی که فقط خودمان باشیم، صحبت کردن از ترس‌ها، آسیب‌ها، ناامیدی‌ها و البته امیدها بسیار آسان‌تر است. با سازمان‌دهی گروه‌ها و به اشتراک گذاشتن تجربه‌های شخصی‌مان، متوجه می‌شویم که مشکلات ما شخصی نیستند، بلکه ما گرفتار یک ساختار ستم شده‌ایم.»

فضاهای امن را می‌توان فضاهایی دانست که افراد را بر اساس تجربه‌های مشترک گرد هم می‌آورد. فضای امن زنانه فضایی است که همان‌طور که پاتریزیا رومیتو، جامعه‌شناس ایتالیایی نیز در «سکوت مُردگان، خشونت پنهان مردانه» قید می‌کند، برای آنکه زنان بتوانند از وجهه نظام‌مند خشونت مردسالارانه آگاه شوند، امری ضروری برای آنها به حساب می‌آید. چرا که با به اشتراک گذاشتن این تجربه‌ها است که می‌توان به دنبال راهکارهای جمعی و مشترک برای مقابله با آن در جامعه خارج از فضای امن گشت (Romito, 2006).^۲ فضای امن، همان‌طور که ورژز مجدداً تأکید می‌کند، فضایی است که «کلام هر کس آزادانه

1. Sociological Research Online, 20 (4), 9 <http://www.socresonline.org.uk/209/4.html>
DOI: 10.5153/sro.3781
2. Gillioz, L. (2009). Patrizia Romito : Un silence de mortes. La violence masculine occultée [1]. Nouvelles Questions Féministes, 1(1), 120123-. <https://doi.org/10.3917/nqf.281.0120>

شنیده شده و مورد اهمیت واقع می‌شود.» اما در کنار ضرورت برای دستیابی به منافع شخصی، چرا وجود این فضاها در ابعادی کلان‌تر نیز حائز اهمیت است؟

❑ فضای امن زنانه و تلاش برای دست‌یابی به اتحاد فمینیستی

بل هوکس، فمینیست سوسیالیست آمریکایی که به سبب مطالعات پسااختاری‌اش درباره درهم‌تنیدگی نژاد، سرمایه‌داری و جنسیت شهرت یافته است را به عنوان سردمدار نظریه‌پردازی مفاهیم خواهری و خواهرانگی در فمینیسم اینترسکشنال می‌شناسم. او در آغاز مقاله مشهور خود با عنوان «خواهرانگی، اتحاد سیاسی میان زنان»^۱ که در شماره ۲۳ مجله Feminist Review در تابستان سال ۱۹۸۶ به انتشار رسیده، چنین می‌نویسد:

«تضادهای رادیکال میان فمینیست‌های سفید و فمینیست‌های رنگین‌پوست در جنبش زنان، خود تبدیل به عرصه‌ای برای مبارزه شد. اغلب تعداد این تضادها آنقدر زیاد بود که ما از این که بتوانیم در یک محیط عمومی و مشترک که آلوده به سلسله‌مراتب سلطه نباشد، با یکدیگر زندگی یا کار کنیم، ناامید می‌شدیم. اما به عنوان کنشگران فمینیست، هنگامی که از نیروی مان کاسته می‌شود و امیدمان را از دست می‌دهیم باید تعهدمان به مبارزه سیاسی و افزایش اتحادمان را تقویت کنیم. این بدان معناست که باید در مقابله با نژادگرایی و تضادهایی که موجب می‌شوند تا تعهدات مان نسبت به مبارزه تضعیف شود، بیشتر تلاش کنیم؛ از این طریق، خواهیم توانست به سوی خلق یک برنامه رهایی‌بخش سیاسی فمینیستی گام برداریم.»^۲(Hooks, 1986)

1. Sisterhood: political solidarity between women

2. Feminist Review, No. 23, Socialist-Feminism: Out of the Blue (Summer, 1986), pp.

هوکس، به عنوان یکی از تأثیرگذارترین فمینیست‌های موج دوم فمینیسم که البته هم‌اکنون با ورود به موج چهارم آن در آغاز دهه سوم قرن بیست و یکم، هم‌چنان از تأثیرگذاری او کاسته نشده است، مسیری مشخص را برای یافتن پاسخی به این پرسش طی می‌کند: چگونه می‌توان در عین توجه به تفاوت‌ها و تضادهای غیر قابل انکار که ظرفیت زیادی برای به تفرقه کشاندن جنبش زنان دارند، از هدف اصلی جنبش فمینیستی یعنی مبارزه سیاسی در تمام عرصه‌ها و نه تنها حقوق زنان، غافل نشد و در حین دستیابی به اتحاد، موجودیت گروه‌های کم‌برخوردارتر زنان را در یک نظام سلسله‌مراتبی سلطه، قربانی این هدف نکرد؟ در واقع پروبلماتیک برای هوکس آن است که اتحاد سیاسی زنانه‌ای که گروه‌هایی از زنان را دربر نگیرد، به هیچ روی رنگی از مفهوم مبارزه نخواهد داشت و باید نام دیگری روی آن نهاد. هوکس به نوعی نظم اجتماعی جدید باور دارد. نظمی که در آن «سیاست سلطه که خود را در ستم امپریالیستی، سرمایه‌داری، نژادگرایی و سکسیستی بروز می‌دهد»، باید به چالش کشیده شود.

اما ارتباط تعاریف هوکس از مبارزه سیاسی زنانه در راستای دستیابی به اتحاد در جنبش زنان، با لزوم وجود فضاهای امن آن جاست که او با ذوق باریک‌بینانه‌اش و از خلل تجربیات تدریسش در دانشگاه و مواجهه با دانشجویان دختر به اهمیت تفاوت‌های ساختاری فرهنگی در شکل‌گیری نحوه و میزان مبارزه زنان پی می‌برد. او با همین مثال به ظاهر ساده به مخاطبان خود اثبات می‌کند که چرا در عین پذیرش و درک تفاوت‌ها و در نتیجه حفظ فضاهای امن خودمان و اجتماعاتمان، باید به سمت تلاش بر درک متقابل دیگر زنان و گروه‌هایشان گام برداریم تا به اتحاد مورد نظر هوکس نایل شویم. روایت هوکس از این کلاس‌ها

و تجربیات آن به درک بهتر ما از چرایی وجود فضاهای امن برای دستیابی به وحدت کمک می‌کند:

«از خلال تدریس درسی به نام «زنان جهان سوم در ایالات متحده»، به اهمیت آموختن کدهای فرهنگی دیگران پی بردم. یک دانشجوی آسیایی-آمریکایی از یک تبار ژاپنی، اکراه خود را از شرکت در فعالیت‌های سازمان‌های فمینیستی با اشاره به تمایل کنشگران فمینیست به صحبت کردن بدون صبر و توقف توصیف کرد. او این گونه بزرگ شده بود که میان گفت‌وگو مکث کند، بیان‌دیشد و دوباره شروع به صحبت کند... او از احساس عدم کفایتی که در گروه‌های فمینیستی به او دست می‌داد سخن می‌گفت. به همین دلیل بود که در کلاس‌هایمان شروع به تمرین توقف در میانه گفت‌وگو و تحسین چنین رفتاری کردیم. با به اشتراک گذاشتن این کد رفتاری، توانستیم فضایی در کلاس درس ایجاد کنیم که به الگوهای رفتاری مختلف اجازه حضور می‌داد. دختران دانشجوی سیاه‌پوست در این کلاس درس حضور داشتند. چند تن از دانشجویان سفید از کلاس درس شکایت کرده بودند که جوی بسیار آزاردهنده دارد. آن‌ها به سروصدای زیاد، به عنوان یکی از دلایل اشاره کرده بودند. به آن‌ها توضیح دادیم که آن‌چه که فضای تخصصی و آزار عنوان می‌کنند، شوخی‌ها و تعاملات صمیمانه میان ما است... در حالی که اغلب ما در خانواده‌هایی متولد می‌شویم که افراد در آن با صدای بلند حرف می‌زنند، در الگوهای آموزشی آن‌ها به عنوان زنان سفید و زنان طبقه متوسط، بلند صحبت کردن نشانه خشم و خصومت بود. ما به آن‌ها یادآور شدیم که صدای بلند یا صحبت کردن بی‌پرده برای ما به معنی خشم و بی‌احترامی نیست و تشویق‌شان کردیم تا کدهای خود

را تغییر دهند و این‌ها را نشانه‌های مثبت تلقی کنند. به محض این که این دانشجویان گلابه‌مند شروع به تغییر کدهایشان کردند، نه تنها تجربه جذاب‌تر و خلاقانه‌تری در کلاس درس داشتند بلکه آموختند که صحبت کردن با صدای آرام در برخی الگوهای فرهنگی به معنای خصومت است. ما با یادگیری کدهای فرهنگی دیگران و احترام به تفاوت‌هایمان، طعم اتحاد و خواهری را چشیدیم. احترام به تنوع‌ها به معنای ایجاد یکنواختی و یکسانی نیست. یکی از دغدغه‌های اساسی ما در این کلاس درس چندنژادی، درک و به رسمیت شناختن تفاوت‌ها و تأثیری بود که روی شناخت دیگران از ما می‌گذارد. در حالی که باید احترام به تفاوت‌ها را به یک‌دیگر آموزش می‌دادیم، اما با احساس ترس نسبت به آن‌ها رشد کرده بودیم.» (همان)

مسیری که هوکس طی می‌کند از توجه به تفاوت‌ها، تلاش برای درک و به رسمیت شناختن آن‌ها، کوشش برای یادگیری، تمرین و احترام به آن‌ها، دستیابی به فضاهای امن و سپس حضور در عرصه مشترک و عمومی و تلاش برای دستیابی به اتحاد با تکیه بر نیرویی است که این فضاهای امن برای تک‌تک زنان حاضر فراهم می‌سازند. همه این‌ها از خلل نظریه خواهرانگی هوکس و با احترام به تفاوت‌های انسانی ممکن می‌شوند. در این مسیر مشخصاً با مفاهیمی چون طبقه، نژاد، جنس و جنسیت و فرهنگ مواجهیم، همان‌طور که حضور آن‌ها را در مثال عینی هوکس نیز مشاهده می‌کنیم. آنچه که هوکس در جامعه ایالات متحده و از خلل دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی، هنگامی که جنبش فمینیستی در این کشور پربرترین و جنجالی‌ترین سال‌های خود را می‌گذراند، توضیح می‌دهد، این است که مسئله اصلی فمینیسم و جنبش‌های بخش زنان پرداختن به مسائل زنان در قالب حقوق فردی آن‌ها و معضلات موجود در

سپهر خصوصی‌شان نیست. بلکه حتی از جایی به بعد دیگر مسئله این جنبش‌های بی‌بخش، دست‌یابی گروهی زنان به حقوق مشخص حول محور «برابری و عدالت» هم نیست؛ آنچه که هسته اصلی جنبش فمینیستی را تشکیل می‌دهد، مبارزه سیاسی است. مبارزه‌ای در تمام ابعاد اجتماعی و اقتصادی آن که هدفش‌های بی‌بخشیدن به تمامی گروه‌های تحت ستم در جامعه‌ای است که نظم سیاسی ناکارآمد و تبعیض‌آمیز آن‌ها را از عدالت محروم کرده است. گروه‌هایی که تنها محدود به زنان نیست، بلکه تمامی اقشاری را در بر می‌گیرد که به صورت تاریخمند، به دلایل متعددی چون تقسیم کار، میل به مالکیت، رقابت برای منابع موجود، دوگانه‌سازی‌های نظم‌های کنترل‌گر، سوءاستفاده جنسی، و غیره از چشیدن طعم عدالت و برخورداری محروم مانده‌اند.

مثال هوکس و تجربه او به عنوان زن رنگین‌پوستی که در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی علیه سلطه فمینیست‌های سفید در جنبش‌های بی‌بخش زنان همراه با فمینیست‌های رنگین‌پوست دیگر شوریده است، قابل تعمیم به دیگر گروه‌های زنان نیز هست. اگرچه همان‌طور که گفته شد مبدأ ایده‌پردازی فضاهای امن را به جنبش فمینیستی نسبت می‌دهیم، اما فمینیسم سیاه از جمله جریان‌هایی است که از این ایده به خوبی استفاده کرده و نظریه را به عمل تبدیل کرده است. خارج از تجربه فمینیسم سیاه در ایالات متحده و در نیمه پایانی قرن بیستم، شاهد شکل‌گیری فضاهای امن بر اساس شاخص‌های مختلف در اروپا نیز اخیراً هستیم. تشکیل گروه‌های غیرمختلط زنان مغربی در کشور فرانسه، کشوری که بیشترین تعداد مهاجران اهل مغرب در آن حضور دارند و زنان مسلمان در کشورهای مختلف اروپایی نمونه‌های دیگر این فضا سازی هستند. اما وجه دیگر فضاهای امن، شکل‌گیری فضاهایی است که زنان بتوانند در

آن‌ها آزادانه رفت و آمد نموده و پیرامون مشکلات خود و حل آن‌ها در هر ابعادی که باشد با یکدیگر رایزنی کنند. جنبش «من هم» ایرانی در تجربه چند ماه خود با برخی تحرکاتی مواجه شد که در تلاش برای تخریب دیگران، به ارائه روایت‌های غرض‌ورزانه پرداختند. وجود فضای امنی که زنان بتوانند از فضای مجازی و تمام هراس‌های هویتی ناشی از آن رها شوند و با حضور در کنار یکدیگر به روایت تجربه‌هایشان بپردازند، به ما امکان راستی‌آزمایی بهتر و بیشتر را نیز خواهد داد تا در تلاش برای احقاق حقوق زنان ستم‌دیده از آزارگران جنسی، امکان سوءاستفاده‌ی دیگران را نیز فراهم نکنیم. در عین حال فضایی امن برای همه زنانی که در این جنبش حضور دارند فراهم کنیم. ترس، شرم، و بی‌اعتمادی‌ای که به زنان آزاردیده از خشونت جنسی تحمیل می‌شود، زمانی از بین می‌رود که بتوانند در یک فضای امن روایت کنند، شنیده شوند، شرایط خود و یک‌دیگر را بهبود دهند و با آزار و خشونت جنسی مبارزه کنند.

جنبش «من هم» در ایران و بومی‌سازی آن



Franziska Barczyk

مینو حیدری کایدان

آزارجنسی و تجاوز تقریباً در همه کشورها وجود دارد و امری مختص به ایران نیست، اما هر کشور یا فرهنگی واکنش متفاوتی به آن دارد. «سکوت» رایج‌ترین واکنش زنان در برابر آزار و تجاوز در همه کشورها است. بازماندگان خشونت جنسی تقریباً در همه جا در مواجهه با آزار جنسی و تجاوز سکوت می‌کنند چرا که روابط قدرت به گونه‌ای است که دست و پای آزار دیده را می‌بندد. از مناسبات «قدرت» در خانواده و جامعه ایران گرفته تا روابط قدرت در هالیوود و

قدرت و شهرت تهیه‌کنندگان فیلم. اما دیگر نمی‌توان گفت سکوت فصل مشترک زنان کشورهای مختلف در برابر آزار و تجاوز جنسی است چرا که این سکوت هر بار به شیوه‌های مختلفی شکسته شده است؛ از اعتراضات و تجمعات خیابانی و شکایت‌های جمعی علیه آزارگر در آمریکای لاتین، هند، مصر و ایران گرفته تا جنبش «من هم» در ایالات متحده و سایر کشورها.

اگر جنبش «من هم» را صرفاً یک افشاگری با ماهیتی فردگرایانه بدانیم، به زیر کشیدن و اینستین (و امثال او) می‌تواند تنها دستاورد محسوب شود. در حالیکه این تنها بخشی از قدرت «من هم» بوده است. این جنبش توانست در فرهنگ ایالات متحده راه خود را به خوبی باز کند، بی‌آنکه قدرت و جهت رسانه‌ها را از یکسو و شهرت و قدرت سلبریتی‌ها را از سوی دیگر، در اقبال یافتن این جنبش نادیده بگیریم. اما آیا توانسته است در زمین ناهموار ایران با مختصات فرهنگی‌اش راه خود را باز کرده و پیش برود؟

این متن نگاهی دارد به مسئله بومی‌سازی جنبش «من هم» در ایران با طرح این پرسش مهم که چگونه این جنبش در فرهنگ ایران می‌تواند گسترده شود و به نتایج مورد نظر برسد؟

❑ جنبش «Me Too» در راه بومی‌سازی خود در ایران به عنوان جنبش «من هم»

تجربه حاصل از جنبش «من هم» در آمریکا و درک نقاط قوت و ضعف آن ما را وامی‌دارد تا آن را در زمین اجتماعی خودمان بازی کنیم و این اتفاق در بدو ورود «من هم» در ایران رخ داده است. جنبش «من هم» با خصلت ذاتی «افشاگری» توانست از بیان تجاوز و آزار جنسی در ایران تابوشکنی کند. وجود تابوهای محکم فرهنگی مانند «آبرو»، «شرم»، «حیا» و «دختران با صدای بلند حرف

نمی‌زنند» در میان ایرانیان به لحاظ ساختارهای فرهنگی از اهمیت اجتماعی فراوانی برخوردارند. چنان که می‌توان گفت هر یک از این تابوها در فرهنگ ایرانی قادر است سرنوشت افراد را برای همیشه تغییر دهد. بدون شک تاثیر این جنبش در ایران با فرهنگی که شباهتی به ایالات متحده به عنوان خاستگاه این جنبش ندارد، متفاوت بوده است. بنابراین می‌توان به درستی سرآغاز این حرکت را در ایران یک «تابوشکنی تاریخی»^۱ دانست. حرکتی که راه خود را در میان اقشار تحصیل کرده، روزنامه‌نگار، هنرمند، پژوهشگر و غیره به خوبی باز کرد. از طرفی این جنبش در ایران به دلیل همان اختصاصات فرهنگی توانست از افشای فردی و با نام و نشان، تبدیل به افشاگری تحت پوشش «گروه‌های معتمد» و فمینیست برای انتشار آنچه به عنوان «روایت» می‌شناسیم شود. این پوشش در راستای اعتباربخشی به روایت‌ها (با درس‌های آموزنده از امکانات اندک این گروه‌ها برای راستی‌آزمایی و چالش‌های پشت صحنه) از یکسو و محفوظ ماندن نام روایتگران از سوی دیگر صورت گرفت. محفوظ ماندن نام آزرده به دلیل نگاه فرهنگی خاص جامعه ایران و عمیق بودن باورهای زن‌ستیز در مقصر دانستن آزرده و فقدان قوانین حمایت‌گر، به منظور حمایت از آزرده، ضرورتی انکارناپذیر برای این گروه‌ها بوده است.

در قوانین ایران، شکواییه زنان درباره آزار و تجاوز به دلایل مختلف سیاسی، فرهنگی و قضایی (قوانین نابرابر، همچون مسئله عدم قبول شهادت زن، وجود چهار شاهد عادل در هنگام وقوع جرم و ...) نه تنها به جایی نمی‌رسد، بلکه شاکیان با دیدگاه عمومی مقصرانگاری آزرده در بحث آزارجنسی و تجاوز روبروواند. آنها هم‌چنین در برابر تابوهایی مانند «آبرو» و «حیا» قرار می‌گیرند و

۱. آزاده کیان در مصاحبه با یورو نیوز جنبش «من هم» را یک تابوشکنی تاریخی توصیف کرده است.

با آسیب‌های دوچندان بعد از آزار و تجاوز نیز مواجه‌اند. این شیوه ناشناس نگاه داشتن آزاردیدگان توسط سایت‌های منتشرکننده روایات آزار و تجاوز، به نوعی بومی‌سازی جنبش «من هم» در ایران محسوب می‌شود. جنبشی که در راستای حمایت از آزاردیدگان، سعی در تطبیق خود با زمین ناهموار کشور میزبان دارد. بحث «عدالت ترمیمی» و طرح آن به موازات جنبش «من هم»، مورد دیگری از تلاش این جنبش برای سازگاری (در عین جنگندگی) با زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی و قضایی در ایران بوده است. اگرچه عدالت ترمیمی از ایران آغاز نشده اما طرح به موقع آن در رسانه‌های فمینیستی حامی، توانست تا حدی از نقاط مورد نقد برخی منتقدین این جنبش، به عنوان یک جنبش تخریب‌گر، فاصله بگیرد. این موضوع در موضع‌گیری قاطع آنها در مخالفت با اعدام یکی از آزارگران، به اوج خود رسید. هم‌چنین باید به دیدگاه حامیان این جنبش که افشاگری را هدف اصلی آن نمی‌دانند، اشاره کرد که توانست جهت‌گیری‌های فردی راتا حدی به سمت نقد ساختارهای مردسالار تغییر دهد. همه این تلاش‌ها حتی اگر تحت تاثیر شرایط مختلف، کوچک و جزئی به نظر برسند، سرآغازی برای بومی‌سازی این جنبش در ایران بوده‌اند، راهی که تازه آغاز شده است.

❑ از بومی‌سازی شیوه‌های بیان تا تفاوت در راهکارهای لازم برای تغییر

به نظر می‌رسد برای جنبش «من هم»، افق عمل دورتر از زادگاهش در تویتتر و سایر شبکه‌های اجتماعی قابل تصور نیست. قدرت رسانه و اهمیت روزافزون آن در جوامع توانسته است به خوبی گروه‌های اجتماعی را در رسیدن به خواسته‌هایشان یاری رساند. از طرفی فاصله دنیای مجازی با دنیای حقیقی، فضای متفاوتی را برای «ناشناس‌ها» از گزند خطرات واقعی ایجاد کرده است. فقدان آزادی بیان، نبود رسانه‌های آزاد و محدودیت‌های بی‌شمار در توجه عمومی

به فضاهای مجازی در ایران نقش موثری داشته است. امکان به اشتراک گذاشتن هر اتفاق، خبر و یا تصویری در محیط‌های دور از دسترس، توانسته افراد را در شبکه‌های اجتماعی از وجود خود باخبر سازد. همه این‌ها ابزار مناسبی برای پیشبرد یک جنبش به شمار می‌روند. اما فضای مجازی تنها یک «ابزار» است، نه یک جنبش. چنان که یک جنبش برای پویایی خود مجبور است ضمن خروج از محدودیت‌های ابزاری، به دامنه عمل خود بیاندیشد، همانطور که «فریاد زدن» تنها بخشی از آن است و نه همه آن. مرور دوباره اهداف جنبش «من هم» می‌تواند در این زمینه راهگشا و ما را در بازیابی امکانات عمل یاری رساند.

❑ مرور اهداف جنبش «من هم» و پیوند آن به مطالبات زنان

برهم زدن سکوت و اعلام همبستگی همه کسانی که آزار دیده‌اند، می‌تواند سرآغاز خوبی برای یک مبارزه باشد. نشان دادن آزار و تجاوز جنسی به عنوان یک «مسئله»، از طریق همبستگی افراد بی‌شماری که مورد آزار قرار گرفته‌اند، گام مهمی برای پررنگ کردن آن است. بدون شک هدف «من هم» آگاهی مردم از گستردگی و سیستماتیک بودن آزار جنسی بوده است. اما این فقط آغاز راه است. نشان دادن گستردگی آزار جنسی و تجاوز تنها یکی از اهداف هشتگ «من هم» در ایران بوده است. با این حال این جنبش برای پویایی نیازمند فراروی از اهداف اولیه خود است. این جریان نمی‌تواند به افشاگری محدود بماند چرا که در ذات خود خواهان بر هم زدن مناسبات قدرت است. آزار و تجاوز جنسی پیامدهای روابط قدرت‌اند. بدون شک قوانین نابرابر در شکل‌گیری روابط قدرت موثرند اما دیدگاه‌های مردسالار و در کنار آن فرهنگ جنسیت‌زده و زن‌ستیز، بستر مناسبی برای تجاوز و آزار جنسی فراهم می‌کنند. شاید تغییرات بزرگ به نفع زنان در این بستر دور از دسترس به نظر برسد، اما درخواست‌هایی برای بهبود شرایط

می‌تواند زمینه‌ساز تغییرات وسیع‌تری به لحاظ فرهنگی باشد. مطالباتی همچون محدود ساختن، نظارت و کنترل قدرت در محیط‌هایی که افراد آزارگر را در آنها افشا کرده‌اند از آن جمله هستند. بهره بردن از تجربه‌های ارزنده زنان در مصر، در تشکیل نهادهای مقابله با آزار جنسی در دانشگاه قاهره، نهادهای متشکل از دانشجویان، اساتید و افرادی از نهادهای مدنی^۱ بسیار آموزنده است.

از سوی دیگر خواست حمایت از آزاردیدگان و تعیین سازوکار آن می‌تواند سریع‌ترین مطالبه این جنبش باشد. شرایط فرهنگی جامعه ایران مانند هر جامعه دیگری باید به طرح راهکارهای عملی برای بیرون کشیدن صداهای آزار از یک سو و ارائه راه‌حلی برای پایان دادن به نابرابری‌های موجود پردازد. این موضوع از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، چراکه فرهنگ تجاوز در جامعه ایرانی به راحتی به القای بی‌نتیجه بودن صدایی که می‌گوید: «به من تجاوز می‌شود» و یا «من در معرض آزار جنسی هستم»، از طریق تاکید بر بی‌آبرو شدن «افشاگر» به عنوان تنها نتیجه ممکن از افشاگری می‌پردازد. بدون شک فرهنگ تجاوز نگرانی‌های بیشتری را نیز به بار خواهد آورد. اما این یکی از مخرب‌ترین و بازدارنده‌ترین نگرانی‌ها است. بنابراین ضرورت طرح راه‌حل‌های عملی برای روشن کردن مسیر، با تکیه بر اهداف کوتاه‌مدت و بلندمدت، دارای اهمیت است. تکیه کردن بر افشاگری صرف و تمرکز بیش از حد بر آن در جامعه ملت‌هت ایران به عادی‌سازی آن خواهد انجامید.

با این‌همه نباید از دستاوردهای این جنبش چشم‌پوشی کرد. چراکه هر دستاوردی ولو کوچک در تعیین مطالبات و گام‌های بعدی و همچنین فراگیر شدن جنبش موثر خواهد بود. دستگیری یکی از آزارگران افشاشده در جنبش

1- «مروری بر شیوه مقابله با آزار جنسی در دانشگاه‌های قاهره: ما دیگر آزار جنسی را مخفی نمی‌کنیم»، غنچه قوامی،

«من هم» ایران، صرف نظر از صدور حکم اعدامی که در راستای اهداف زنان بوده و نیست، متأثر از این جنبش بوده است. هرچند این دستگیری به نوعی نشان‌دهنده نگرانی دستگاه قضا از خدشه برداشتن چهره‌ای است که از یک نظام مقدس ارائه می‌شود، بی‌آنکه تلاشی برای بهبودی شرایط زنان انجام شود. این در حالی است که در هند، قاضی دادگاهی در مقابل طرح شکایت و کلاهی یک فرد سرشناس سیاسی متهم به آزار جنسی، که از یک زن روزنامه‌نگار به جرم افترا و لکه‌دار کردن حیثیت شکایت کرده و خواهان محاکمه او شده بودند، گفت: «یک زن نباید به خاطر بلند کردن صدایش علیه آزار جنسی محاکمه شود».^۱ بدون شک دستاوردها در همه‌جا یکسان نیست. تلاشی که نهایتاً در مصر منجر به جرم‌انگاری آزار جنسی و در هند باعث عدم محکومیت یک زن از افشای نام متجاوز شد، در ایران به نگرانی از خدشه برداشتن چهره یک سیستم با افرادی متحجر و قوانینی نابرابر و واپسگرا ختم شد.

اما تغییر قوانین تبعیض‌آمیز و به شدت جنسیت‌زده، خواست دیرینه جنبش زنان در ایران بوده است. موضوعی که سرفصل یک کمپین در ایران قرار گرفت و منجر به افزایش آگاهی و حساسیت جامعه به خصوص زنان نسبت به این قوانین شد. در حال حاضر آمیدی به تغییر این قوانین در جامعه ایران در چارچوب حاکمیت فعلی وجود ندارد. با این حال به نظر می‌رسد هنوز می‌توان به تغییرات اجتماعی و فرهنگی امید بست. نباید فراموش کرد که راهکارها، بدون پشتوانه ایجاد آگاهی و حساسیت در جامعه تحقق‌پذیر نخواهند بود. اما اگر با فاصله طولانی از آگاهی به کار بسته شوند علاوه بر آنکه دچار سرخوردگی، کم‌رنگ شدن و حتی سرکوب خواهند شد، در شرایط بی‌ثبات و پرهیاهوی ایران نیز گم

۱. حکم دادگاه به نفع زنان جنبش «من هم» در هند، [بی بی سی](#)، ۲۹ بهمن ۱۳۹۹

خواهند شد. در حال حاضر فشارهای سیاسی در نبود آزادی بیان و سرکوب فعالانه اندیشه‌های اصلاحی، مخالف و تحول‌خواه از یکسو و فشارهای اقتصادی، ناکارآمدی گسترده، دزدی‌های کلان، گرانی‌های نفس‌گیر و گرسنگی و بیچارگی مردم و سقوط دمام آنها از طبقات متوسط به طبقه بی‌چیز، بی‌وقفه منجر به تولید اخبار و حوادث تکان‌دهنده شده است. به طوری که گاهی به نظر می‌رسد فرصت پرداختن به یک «مسئله» از طریق آوار شدن «مسائل» و اخبار وحشتناک بعدی، از دست می‌رود. بنابراین جنبش موظف است به سرعت راهکارهای عملی اعم از حقوقی و اجتماعی ارائه دهد. این درحالی است که حرکت مورد انتظار برای ارائه راهکارهای حقوقی به دستگاه قضایی هنوز به صورت جنبشی به راه نیافتاده است و تلاش و کیل یا وکلای آزاردیدگان در هیاهوی ناشی از افشاگری، بی‌صدا و کمتر به بحث گرفته شد. درحالی که گسترش آگاهی از تلاش‌های حقوقی، می‌تواند بطور موازی به جنبش «من هم» در ایران یاری رساند، هنوز به درستی به اقدامات حقوقی در این زمینه پرداخته نشده است.

❑ محدود نماندن به فضای مجازی

با وجود گسترش شبکه‌های اجتماعی در جامعه ایران و اقبال و پذیرش آنها در فرهنگ ایرانی، نمی‌توان گفت که همه بخش‌های جامعه دارای دسترسی برابری به این شبکه‌ها هستند. از سوی دیگر جامعه ایران هنوز پایبند ارتباطات جمعی خود از طریق ارتباطات خانوادگی و جمع‌های فامیلی است. ترک تحصیل جمعیت قابل ملاحظه‌ای از دانش‌آموزان در مناطق محروم در دوران کرونا گواه عدم دسترسی آنها و خانواده‌هایشان به موبایل و بالطبع شبکه‌های اجتماعی است. این عدم حضور آنها در جنبش «من هم» به معنای عدم وجود آزار جنسی در میان این اقشار نیست، بلکه به معنای نبودن راهکار برای پیوستن آنها به این جنبش

است. در عین حال، این بدان معنا نیست که آنها به بیان تجربهٔ آزار نپرداخته‌اند بلکه صدای آنها پیوسته در پستوهای در و همسایگی یا نزدیکان خانواده و حتی کلونی‌های کاری (قالی‌بافی، نخ‌ریسی، کشاورزی و مشاغل بسیاری که نیازمند جمع شدن زنان دور یکدیگر است)، حتی در میان تعدادی از معلمان مدارس دور و نزدیک، در حد کورسوئی از زمزمه و پیچ‌پیچ باقی مانده است. اما اینکه این جمع‌های کوچک پتانسیل مقابله با آزار را از طریق پیوستن به جریان «من هم» دارند یا نه، موضوعی است که به درستی توسط الکس پرس^۱ مطرح شده است. چرا که او از لزوم پیوستن زمزمه‌ها و ساختارمند کردن آنها سخن گفته است.

۱- «ضرورت چاره‌اندیشی جمعی برای مقابله با آزار جنسی: زمان آن رسیده از «شبکه زمزمه‌های درگوشی» ابزار مبارزه بسازیم»، نویسنده الکس پرس، ترجمه غنچه قوامی، دیده‌بان آزار، ۲۸ مهر ۹۹

پیامدهای افشاگری آزار جنسی برای راویان گزارش‌ها
وقتی با هویت خودت فریاد می‌زنی



نیلوفر حامدی

طرد شدن از سوی خانواده، تجربه یکی از آن‌ها بود. دیگری اما مجبور شد شغل محبوبش را رها کند. حکایت یک نفرشان بعد از دهان باز کردن، دویدن در هزارتوی کلانتری‌ها و دادگاه‌ها شد و آن یکی تا آخرین روز فارغ‌التحصیلی از دانشگاه با انواع برچسب‌های توهین‌آمیز روبرو شد. قرص‌های آرامبخش، تشکیک مداوم و جلسات پی در پی تراپی هم که پای ثابت زندگی‌شان شده بود. این‌ها پلان‌هایی مختصر از قصه زندگی زنانی است که یک روز برای همیشه

تصمیم گرفتند حرف بزنند. این زنان، درد هر روزه خود را این بار نه در دل، بلکه با کلمات روایت کردند. روایان خشونت‌ی شدند که تن و روحشان روزها و ماه‌ها و حتی سال‌ها در سینه حبس کرده بود، اما بالاخره دریادلی گزیدند، عاملیت خود را بازیافتند و لب به سخن گشودند.

جنبش #MeToo، تابستان امسال به طور جدی وارد ایران شد. روزی که زنان ایرانی با روایات خود از تجربه آزار و خشونت جنسی در فضای مجازی نوشتند. برخی‌شان با نام‌های حقیقی و برخی دیگر با چند حرف اختصاری نوشتند، اما درد همه آن‌ها مشترک بود. قصه آن‌ها اما همین جا به پایان نرسید. حالا که زبان گشوده بودند، کارشان سخت‌تر هم شده بود. گرچه همدلی هم دیدند اما دنیای جدیدی که روبروی آن‌ها قرار گرفته بود، دنیایی مملو از تشکیک، قضاوت، توهین، سو استفاده، پیگیری قضایی، شکایت حقوقی و طردشدگی بود؛ به ویژه برای آن‌هایی که با هویت واقعی خود دست به انتشار روایات زده بودند. این گزارش، حکایت همین دنیا است. دنیایی که راوی، پس از سخن گفتن از درد قدیمی‌اش، با عواقبی جدید روبرو می‌شود. درمقابل موجی عظیم از قربانی نکوهی قرار می‌گیرد. می‌ترسد، بین دوره‌ای حق‌خواهی و پا پس کشیدن گیر می‌کند، اما ماندن و جنگیدن در این برزخ را به سکوت ترجیح می‌دهد. در این روایات، به جز «ش» و «ب» که ترجیح دادند نامشان در گزارش درج نشود، سایر اسامی، هویت واقعی روایان است.

❏ تا دادگاه رفتیم و مجبور به انتشار استوری عذرخواهی شدیم

هرچه آزارگر قدرت بیشتری داشته باشد، بازمانده آزار مسیر دشوارتری برای پیگیری و افشاگری پیش روی خواهد داشت. در روند قدرت گرفتن آزارگر، موارد متعددی دخیل است که جامعه کوچک می‌تواند یکی از آن‌ها باشد. هرچه

شهر کوچک‌تر می‌شود، بازمانده در شرایط دشوارتر و قضاوت‌های بیشتری قرار می‌گیرد. مثل «شین» که با وجود سن کمی که داشت اما تصمیم گرفت روایت تعرض جنسی معلم خصوصی‌اش را در فضای مجازی و با هویت واقعی خودش منتشر کند. او پیش‌تر به خانواده‌اش هم موضوع را خبر داده بود و پدرش شخصا برای شکایت به آموزش و پرورش مراجعه کرده بود تا گواهی اشتغال این معلم باطل شود اما حراست آموزش و پرورش به آنها گفته بود که شانس برای اثبات شکایت خود ندارند و بهتر است دنبال در دسر نروند.

«شین» ابتدا روایت را همزمان با جنبش من هم، در توئیتر منتشر کرد اما به عات اینکه اکانت شناخته شده‌ای نبود، روایت سروصدای چندانی به پا نکرد. به همین دلیل، یک ماه بعد تصمیم گرفت تا روایت را در اینستاگرامش منتشر کند. آنجا بود که استوری او توسط بقیه دوستان و هم‌کلاسی‌هایش هم منتشر شد و در شهر خبر پیچید. بعد از این اتفاقات هم بود که از خانواده آن معلم با خانواده دختر تماس گرفتند و تهدید به شکایت کردند. تهدیدی که البته عملی شد. «شین» درباره این تجربه‌اش می‌گوید: «۴ ماه از انتشار روایت گذشته بود که برای من احضاریه آمد. من و یک شاهد دیگر. ما به دادگاه رفتیم و شهادت دادیم. در آنجا دادیار گفت که من قانع شدم اما شما نباید با آبروی یک مرد مسلمان بازی می‌کردید. گفت که شما راه درستی را انتخاب نکردید و برای همین هم حالا در جایگاه متهم قرار گرفتید. ما هم گفتیم که اسمی از او نبردیم اما به ما گفتند چون شهر کوچک بوده، همه متوجه شده‌اند.»

در همان دادگاه قرار بر این شد که راویان آزار استوری دیگری منتشر کرده و بابت اظهاراتشان عذرخواهی کنند تا شکایت هم برداشته شود. این استوری منتشر شد اما آزارگر هنوز شکایتش را پس نگرفته است.

❑ عذاب وجدان گرفتم که نکند روایت من در خانواده شر درست کند

نگین بار سنگین تجربه آزار جنسی را نه برای چند ماه و چند سال، بلکه تقریباً در تمام طول عمرش بر دوش کشیده بود. از وقتی که دختری ۶ سال بوده تا در آستانه ۳۰ سالگی. او همان روزهای کودکی مختصری از تجربه‌اش را به مادرش گفته بود اما تابستان امسال، همزمان با زنان دیگر، تجربه‌اش را علنی کرد و در فضای مجازی هم از آن نوشت: من به صوت خیلی محدودی در همان ۶ سالگی برای مادرم تعریف کرده بودم که چه اتفاقی برایم افتاده اما خود مادرم نخواسته بود هیچ وقت جزئیات بیشتری بداند. وقتی بزرگ تر شدم هم بارها می‌گفتم که پسرخاله‌اش به من آزار جنسی رسانده بود ولی هیچ وقت کنجکاوی نمی‌کرد که دقیقاً چه کار کرده بود؟ چرا من اینقدر از پسرخاله او متنفر بودم؟ چرا وقتی عیدها می‌آمدند خانه مان از شیرینی و چایی بردن جلوی آن پسر طفره می‌رفتم. برای هیچ کسی از خانواده تعریف نکرده بودم چون کسی کنجکاوی نمی‌کرد ولی سر نخ‌ی به همه می‌دادم. فقط خیلی کلی چیزهایی می‌گفتم و هیچ کس نمی‌پرسید که خب یعنی چه؟

وقتی نگین در اینستاگرامش کامل توضیح داد که «ف» با او چه کار کرده، اولین تماس را از خواهرش دریافت کرد: فقط گفت که نگین، عجیب چیزی نوشتی. بعداً فهمیدم آن روز می‌گرنش عود کرده بود و با حال بد از سر کار به خانه برگشته. می‌گفت یاد بچگی خودش افتاده. او هم راز بزرگی داشت که هیچ وقت جزئیاتش را باز نمی‌کرد و مدام می‌گفت همین چیزها بود. همین کارها را کرد. او مادرش را بلاک کرده بود که نتواند آن پست اینستاگرامی را بخواند. در واقع نمی‌خواست عذاب وجدان به او بدهد. از نظر نگین، انگار یک وظیفه بعد از آزار به آدم محول می‌شود که با نگفتن جزئیات سعی کند از اطرافیانش مراقبت

کند، به خصوص آنهایی که ممکن است با شنیدن آن آسیب بیشتری ببینند: من آزار دیده بودم ولی سعی می کردم از مادرم هم مراقبت کنم و به او چیزی نگویم. با این حال وقتی آن پست ایستاگرامی را منتشر کردم، خواهرم به او خبر می دهد که من چه چیزی نوشته ام. اول عصبانی شدم اما خوب شد که خواهرم گفته بود؛ چون بلافاصله مادر همسر سابقم هم تلفن را برداشته و زنگ زده بود مادرم. اول گریه و زاری کرده بود. بعد گفته بود آبرویمان توی اینستاگرام رفت؛ حالا فامیل هایمان می بینند که دخترتان... {احتمالا می خواسته بگوید حالا فامیل هایمان می فهمند که دخترتان پرده نداشته} بعد هم مادرم را خجالت داده و گفته بود که «پس شما نمی دونستید؟ شما کجا بودید؟»

نگین دلگرم کننده ترین پیام را از کسی دریافت کرد که هیچ انتظاری نداشت؛ برادرش. او که همیشه غیرمنطقی ترین آدم خانواده بود، با روحیات کمی اصطلاحاً غیرتی و همیشه عصبانی. اما همین برادر برایش در اینستاگرام پیام بسیار خوبی گذاشت: از پیام برادرم شاخ درآوردم. حتی نگفته بود که حالا می روم آزارگر را فلان می کنم و بیسار می کنم. اصلاً انتظارش را نداشتم. گفته بود به من افتخار می کند که این قدر قوی هستم و ... مادر همسر سابقم هم با کنایه به مادرم گفته بود: «حالا برادرش تا امروز کجا بود که یکهو شده حامی؟»

نگرانی بزرگ نگین، مادرش بود. کسی که بعد از افشاگری، هر شب خواب بد می دید؛ مادرم تا شب های بعد مدام خواب می دید که دارد من را از دست می دهد. دقیقاً همان اتفاقی که نمی خواستم افتاده بود و باید مراقب او می بودم. مدام خواب می دید ماشین منفجر شده، پایم رفته روی مین و یا خانه آتش گرفته و من را نمی تواند نجات دهد. من یک یادآوری سنگین از روزهای تلخم کرده بودم اما باز هم وظیفه پرستاری از اطرافیان آزار دیده را داشتم. در کنار این ها، چند پیام

دلگرم کننده داشتم. یکی از سمت دایی‌ام که می‌گفت شرمنده شده که همه این مدت آن پسر را در جمع‌های خودمانیمان راه می‌دادند. می‌گفت اگر دستش به پسر برسد حالی اش می‌کند ولی من باز اضطراب گرفته بودم که بفرما، همین را می‌خواستی؟ می‌خواستی شر درست کنی؟ و دوباره عذاب وجدان و مراقبت از اطرافیان که مبدا در دعوا با پسر کسی آسیب ببیند.

بخش دلگرم کننده برای نگین آنجا بود که از طرف آزارگر یا اطرافیانش تهدید نشد: از طرف آن پسر یا اطرافیانش تهدید نشدم ولی خبر پست اینستاگرامی شبیه یک بمب در فامیل صدا کرده بود. تاثیرش اتفاقاً برایم مثبت بود. خیلی احساس خوبی داشتم. انگار تمام عمر می‌خواستم به آدم‌ها بگم که بابا به من نگاه کنید. بگم اینقدر این آزارگر را تا وقتی از من عذرخواهی نکرده در مهمانی‌ها دعوت نکنید. الان مثلاً می‌دانم که دیگر حداقل بعضی از اطرافیان آزارگر هم فهمیدند و رنج من شخصی نیست. من یک بار با بدنم آزار دیدم ولی اگر همچنان باید از یادآوری این موضوع آزار ببینم، ترجیح می‌دهم یک چیز شخصی نباشد.

❑ حمایت برخی زنان داعیه‌دار فمینیست از آزارگر، شکنجه من بود

در هفته‌هایی که جنبش من هم در کشور داغ بود، روایت‌های متعددی منتشر می‌شدند و یکی از شاخص‌ترین برخوردهای عموم در مقابل برخی از این روایات این بود که آن را غیرقابل باور معرفی می‌کردند. برخی دیگر می‌گفتند این روایت که اصلاً تجاوز نیست. عبارات این چینی بارها و بارها و در پاسخ به بسیاری از بازماندگان آزار جنسی مطرح شد که از قضا یکی از دردناک‌ترین مواجهه‌ها هم برای آن‌ها بود. «ب» از جمله کسانی است که از این منظر و بعد از افشاگری، ضربه‌های زیادی خورد: مدام باید برای همه توضیح می‌دادم که تجربه رخ داده، نقض حق بدن من بود و مصداق بارزی از خشونت. حتی برخی برای من نوشتند

که اینقدر به همه چیز نام تجاوز می‌گذارید که اصل تجاوز را از عمل می‌اندازید و کارکرد قانونی آن را هم از بین می‌برید. من هم مجبور بودم هربار برای دیگران این را توضیح دهم. به آنها می‌گفتم که فقدان عنصر رضایت، عمل را به سمت خشونت می‌برد. حالا این رضایت می‌تواند به شکل دست درازی باشد گاهی هم می‌تواند تحت تاثیر دروغ‌گویی و فریب اتفاق افتد. وقتی طرف مقابل شما دروغ بگوید و رابطه را بر پایه دروغ و فریب پیش ببرد، در رابطه به شما حقوقتان را نقض کرده و خشونت ورزیده است. من در این دوره واقعا دچار تپش قلب شدم. با اینکه مدت‌ها از اصل ماجرا گذشته بود اما اینکه در مواجهه با انواع قضاوت‌ها قرار گرفته بودم، من را در شرایط دشواری قرار داد. به ویژه به خاطر اینکه روایت من با روایات معمول از تجاوز و آزار جنسی می‌شناختند متفاوت بود.

او همچنین از سمت خانواده‌اش هم برای بازگویی کردن روایت، من هم بعد از گذشت چند سال شماتت شد: از جنبه خانوادگی موضوع حل نشده بود و هنوز هم تا حدودی ادامه دارد. اینکه خانواده من اصلا دوست نداشتند که این مسئله جایی مطرح شود. مادر من گفت که چرا دوباره به این ماجرا برگشتی؟ تو که زندگی خوبی داری و حالت خوب است و ازدواج کردی. تصورشان این بود که من هنوز به آن فرد علاقه دارم اما تصور نمی‌کردند که جنبه عمومی این آزار برای من اهمیت دارد و می‌دانم که هنوز هم آن فرد به دیگران آزار می‌رساند و باید درباره‌اش حرف بزنم تا حداقل دیگران هشیار باشند. اما در مقابل همسرم بسیار از این موضوع حمایت کرد و اتفاقا می‌گفت که باید در این باره با بقیه صحبت کنی. توئیتز، به عنوان فضایی برای آغاز این روایت‌ها هم از نگاه این زن، کار را دشوار می‌کرد: یکی دیگر از دشواری‌های کار این بود که پلتفرم مورد نظر برای حرف زدن در این باره فضای مجازی و مشخصا توئیتز بود. همین کار را بسیار

دشوار می‌کرد. اینکه ما و سایر زنانی که حرف زدیم باید تلاش می‌کردیم تا رنج پشت سر گذاشته را در قالب جملاتی موجز و مشخص و روشن برای مخاطبین توضیح دهیم. این بخش از کار واقعا کار دشواری بود.

او معتقد است مسئله زنان حامی آزارگر هم باید به طور جدی در روند جنبش من هم در کشور بررسی شود: مشکل بعدی وقتی بود که با حمله‌های زنانی مواجه شدم که اعاده فعالیت فمینیستی داشتند. مردم معمولی وقتی نظر می‌دادند برایشان توضیح می‌دادم و اتفاقا با تمام سختی‌هایش معتقد بودم که باید تحت گفتگو باهم در این باره یاد بگیریم. اما وقتی از طرف افرادی با ادعای روشنفکری و فعال در حوزه زنان چنین چیزهایی می‌دیدم حتی در نیت انسانی این افراد هم شک کردم که نکند منافع و قدرت و دایره دوستان و نزدیکان برای آن‌ها نسبت به حقیقت و آسیب‌دیده ارجحیت دارد؟ افرادی که فمینیست و برابری خواهی برایشان تنها یک تیترو امتیاز است. همکاران سابقی که با روابط و قضاوت محدودشان حرف‌هایی زدند که به شدت آزاردهنده بود و می‌توانم بگویم بیشترین شکنجه را از این افراد دیدم. از طرفی بعد از روایت من و چند نفر دیگر درباره شخص آزارگر، به واسطه جایگاهی که آن فرد داشت، اظهاراتی در فضای رسانه مطرح شد. برخی از همین اظهارات در حد تهدید زنان بازمانده از آزار بود.

اما آنچه که «ب» را به شدت آزار می‌دهد این است که زین پس، هویتش با این روایت گره بخورد: بازگو کردن روایت، کار بسیار دشواری است. همین الان می‌توانم مجدداً به کیفیت روز نخست بعد از حرف زدن درباره آن ماجرا و آزارهایی که دیدم اشک بریزم. اما اینکه بعد از روایت با نام خودت، مدام با همان عنصر قضاوت می‌شوی و در چهارچوبی قرار می‌گیری که مورد خطاب همه هستی تجربه سختی است. انگار دیگر تو با همان روایت خشونت و آزار شناخته

می‌شوی. همه سراغ تو می‌آیند، به راحتی درباره آن پرسش می‌کنند و می‌خواهند تو هم پاسخگو باشی. در حالی که من روایتی را مطرح کردم، از آن گذشتم و می‌خواهم که دیگر با آن شناخته نشوم اما حوزه عمومی این فشار را به تو وارد می‌کند. با وجود تمام این موارد اما من معتقد هستم که کار درستی کردم. باید حرف می‌زدم و حضور زنان و دوستان و افرادی که حمایت کردند، نعمت بزرگی در این دوران سخت بود.

❑ همه انتظار داشتند نقش یک قربانی را بازی کنم

یکی از شاخص‌ترین چهره‌هایی که در جریان این جنبش متهم به تجاوز شد، چهره مطرح فرهنگی ایران، آیدین آغداشلو، نقاش ایرانی بود. اگرچه پیش از این جنبش هم اظهارات زیادی به طور جسته و گریخته درباره او مطرح شده بود اما سارا امت علی، خبرنگار سابق ایرانی که این روزها در خارج از کشور زندگی می‌کند، با روایتی مفصل از تجربه آزار جنسی توسط آغداشلو، ماجرا را وارد کانال جدی‌تری کرد.

مسئله‌ی آزاردهنده‌ای که اغلب برای افرادی که آزار جنسی را با صدای بلند افشا می‌کنند پیش می‌آید، خلاصه شدن آن فرد در اذهان عمومی به مسئله آزار جنسی و قرار گرفتن در قالب «قربانی» است. در واقع فردی که علیه مجموعه‌ای از کلیشه‌ها و برساخته‌ها قیام و صدایش رو بلند کرده، به محض افشاگری در برابر کلیشه‌های دیگری قرار می‌گیرد. از او توقع می‌رود نقش یک قربانی خوب را ایفا کند و ترحم‌برانگیز باشد و تنها در این صورت است که باورپذیر و قابل اعتماد خواهد بود. در ماه‌های گذشته بخش زیادی از انرژی من صرف مقاومت در برابر این الگو شد.

سارا در این مدت حمایت تمام و کمال خانواده و دوستانش را داشت و با وجود

سروصدای زیادی که بر سر نام آغداشلو ایجاد شد، او هیچ تهدیدی دریافت نکرد اما با توجه به مقبولیت نسبی آزارگر، او در فضای مجازی بارها و بارها میزبان کنایه‌های دیگران شد: شبکه‌های اجتماعی به همه فرصت و امکان اظهار نظر می‌دهد و در این مدت خیلی‌ها بودند در توئیتر و اینستاگرام که مخالفت خودشان را با دشنام و حرف‌های حاوی نفرت بیان کردند. تعدادشون هم کم نبود.

موج ایجاد شده درباره شخص آغداشلو و پرونده تعرض‌های او حتی به نیویورک تایمز هم رسید. گزارشی که از نگاه سارا، قدم بزرگی در تثبیت جریان من‌هم ایران بود: نیویورک تایمز به عنوان یکی از رسانه‌های آغازگر جریان من‌هم در غرب که قواعد و اصول سخت‌گیرانه‌ای برای راستی‌آزمایی دارد، قدم بزرگی در تثبیت جریان من‌هم در ایران بود و من به عنوان یک سوی ماجرا از این که این رسانه وارد شد و اقدام به راستی‌آزمایی کرد و شواهد دیگری هم گردآوری کرد، از انتشار گزارش خوشحال شدم. اما از طرفی این گزارش واکنش‌های گسترده‌ای را به همراه داشت و موضوع را در اذهان عمومی زنده کرد و خب این به معنی درگیری دوباره من با موضوعی بود که پرداختن به آن اصلاً برایم آسان نیست. با تمام این اتفاقات اما چهره آغداشلو در آستانه روز ۸ مارچ، روی جلد مجله تجربه رفت. او در این مجله تریبونی در اختیار داشت تا تماماً از خودش دفاع کند. کار رسانه‌ای که به شدت از سوی مردم در فضای مجازی مورد انتقاد قرار گرفت. اینکه آزارگر در شرایطی فرصت حرف زدن پیدا کرده که این تریبون رسمی به آزر دیده‌ها داده نشده است. سارا هم اقدام این رسانه را نمایش قدرت و تبانی برای تطهیر فردی معرفی کرد: واقعا اتفاق تلخی بود. این نگاه غیرمنصفانه و این نمایش قدرت و تبانی برای تطهیر فردی که نه فقط من، دست کم ۱۲ نفر دیگر به آزارگری جنسی کلامی و جسمی او شهادت دادند، در نگاه اول برای

من بسیار ناامیدکننده بود. اما وقتی از جایگاه فردی که درگیر موضوع است خارج می‌شوم و سعی می‌کنم به عنوان یک ناظر که درگیری عاطفی با موضوع نداری نگاه کنم، می‌بینم این یک مسیر ناگزیری است که باید همه با هم طی کنیم و البته که در این مسیر عده‌ای بیشتر آسیب می‌بینند. اما وقتی به دست‌آوردهای طولانی مدت این بحث‌ها و گفت‌وگوها فکر می‌کنم، همه تلخی‌ها و احساس ناامیدی کمرنگ می‌شود و اتفاقاً جایش را به امید برای تغییر باورهای جمعی درمورد آزار جنسی می‌دهد.

❑ بازگشت عاملیت زن با روایت‌گری از آزار جنسی

«بورلی انگل»، روانشناس، در یادداشتی با عنوان «چرا بازماندگان آزار جنسی زودتر قدم پیش نمی‌گذارند؟» دلایل محکمی در این زمینه ارائه می‌دهد. او شرم، انکار و خرد شمردن، اعتماد به نفس پایین، ترس از عواقب، کمبود اطلاعات، احساس درماندگی و ناامیدی، سابقه تعرض جنسی و فراموشی تحت تاثیر مستی و مواد مخدر را از جمله مهم‌ترین عللی می‌داند که بازماندگان جنسی یا هیچ وقت دست به انتشار روایت خود نمی‌زنند و این تجربه دردناک را تا همیشه در سینه خود نگه می‌دارند و یا اینکه بعد از گذشت مدت طولانی زبان به سخن می‌گشایند. در میانه جنبش #من_هم در ایران، در شرایطی که فضای مجازی پر شده بود از روایت‌های آزار جنسی که متهمانش گاه شناخته شده و گاه گمنام بودند، برخی هم از این نوشتند که چرا گزارش نکردند؟ چرا زودتر لب به سخن نگشودند. وقتی به علل این افراد نگاه کنیم به همان نکاتی می‌رسیم که بورلی انگل هم به آن اشاره کرده بود. مثل زنی که از سوی آزارگر تهدید شده بود که همجنسگرا بودنش را لو خواهد داد. یا زنی که متجاوز جزوی از اعضای خانواده‌اش بود. یا دیگری که تصور می‌کرد متجاوز، عاشق اوست.

❑ دشواری مضاعف افشاگری برای زنان طبقه فرودست

«کن آرمسترانگ» و «تی کریستین میلر»، دو خبرنگار تحقیقی آمریکایی هستند که در سال گذشته روی پرونده‌های آزار جنسی فعالیت ویژه‌ای کردند. آن‌ها در یکی از گزارش‌های خود به این موضوع پرداختند که چگونه روایان آزار جنسی در پروسه دادگاه و قانون بیش از اینکه شاکی باشند، در جایگاه متهم قرار می‌گیرند و بازجویی می‌شوند. در بخشی از آخرین مقاله آن‌ها با عنوان «چه موانعی بازماندگان را از گزارش و پیگیری تجاوز بازمی‌دارد؟» می‌نویسند: بسیاری از افسران پلیس به طور ذاتی در برابر ایده عدم تحقیق فوری در مورد تجاوز مقاومت نشان می‌دهند. بالاخره کار آن‌ها این است که آدم‌های بد را دستگیر کنند، نه اینکه اجازه دهند آنها قسر در بروند. واضح است که برخی از نهادهای مجری قانون اقدام به ارزیابی شیوه‌هایی برای پاسخگویی موثر و کارآمد به بازماندگان تجاوز کرده‌اند. به همان اندازه روشن است که هیچ راه حل ساده و یگانه‌ای هم وجود ندارد. تقریباً قاطعانه می‌توان گفت که مسیر پیش رو مناقشه‌برانگیز خواهد بود. اما اگر می‌خواهیم به بازماندگان کمک کنیم که راحت‌تر روایات خود را برای مجریان قانون بازگو کنند، ناگزیر باید به دنبال تغییر باشیم.»

❑ ترجیح به شکستن سکوت با وجود تمامی موانع

هرچه بهتر موانع پیش روی بازماندگان برای روایت‌گری را بدانیم، بیشتر آگاه خواهیم شد، آنها که با علم به تمام این دشواری‌های لب به سخن گشودند و با هویت واقعی خود روایت‌گری کردند، تن و روح خود را به دست حوادث متعدد پیش رویشان سپردند، چون نمی‌خواستند تماشاچی باشند. اما ناگفته نماند، شرایط اجتماعی و فرهنگی و حتی خانوادگی زنان برای اینکه دست به افشاگری با هویت خودشان بزنند، برای همه یکسان نیست. نمونه‌های این گزارش زنان

تحصیل کرده متعلق به طبقه متوسطی هستند که اگرچه با این وجود موانع زیادی پیش رویشان قرار داشت اما نمی‌توان دشواری آن‌ها را با زنی که در یک محیط کم‌برخوردار از نظر اقتصادی و فرهنگی زندگی می‌کند، مقایسه کرد. همان‌طور که سروناز هم به این موضوع اشاره کرد. آنجا که توضیح داد خوش‌شانس بوده که حمایت خانواده را در تمام این مراحل داشته است و به خوبی می‌داند که بسیاری از زنان حتی امکان درمیان گذاشتن چنین موضوعی با خانواده خود را هم ندارند، چه رسد به اینکه از آن‌ها انتظار پشتیبانی و حمایت داشته باشند. مسیر افشاگری تعرض جنسی دشوار است. آن‌ها که با علم و آگاهی به تمام دشواری‌هایش هم پا در این میدان گذاشتند، گاهی خسته و دلزده شدند و شاید هم کم آوردند، اما راهی که زنان برای گرفتن عاملیت در دستان خود پیموده‌اند، مسیر یک روز و دو روزه نیست که با این موانع عقب نشینی کنند. آن‌ها یک روز با قدم گذاشتن در میدان و روزی دیگر با شکستن سکوتشان در مقابل تبعیض و خشونت سیستماتیک ایستادند و این حرکت، در جنبش #من_هم_استمرار یافت. راهی که البته نیاز است، روزی تمام زنان، از همه طبقات به آن بپیوندند که پیروزی در اتحاد است و بس.

گفت‌وگو با سوسن طهماسبی،

فعال حقوق زنان درباره جنبش «من هم»:

فضایی ایجاد کنیم تا همه زنان روایت‌گر آزار باشند



شیوا نظر آهاری

شکل‌گیری جریان افشاگری آزار جنسی و مباحث مطرح‌شده درباره آن، نقطه تمرکز اصلی فعالان حقوق زنان در ایران در ماه‌های گذشته بوده است. در این میان بسیاری از کنش‌گران خارج از کشور که خود را به جریانات جنبش زنان در داخل وفادار می‌دانند، به شیوه‌های مختلف تلاش کردند که در این تجربه جدید و راه‌پرواز و نشیب در کنار خواهرانشان در ایران بایستند و به قدرتمندتر شدن جنبش «من هم» ایران کمک کنند.

جریان روایت‌گری آزار جنسی یکی از نمونه‌های موفق است که توانست فعالان جنبش زنان از همه جای دنیا را در مسیر رفع خشونت جنسی علیه زنان هم‌گام کند. با سوسن طهاسبی، از فعالان قدیمی جنبش زنان ایران، در مورد جنبش «من هم» در ایران و مصر و مبحث مهم عدالت ترمیمی گفت‌وگویی کرده‌ام که با هم می‌خوانیم.

❑❑ تحلیل شما از جریان افشاگری آزار جنسی در ایران چیست؟

به عنوان فعال حوزه زنان که خودم را جزئی از جنبش زنان ایران می‌دانم، این جنبش برایم بسیار مایه خوشحالی بود. فکر می‌کنم فرصت خوبی ایجاد شد تا زنان بالاخره بتوانند به صورت علنی از آزار و خشونت حرف بزنند. این جنبش توسط زنان عادی و احتمالاً زنان جوان‌تری شروع شد که حضورشان در شبکه‌های اجتماعی پررنگ‌تر است، و همین نکته مثبتی بود، چرا که نشان می‌دهد جامعه ما به یک میزانی از آگاهی رسیده و زنان بسیاری دیگر حاضر نیستند سکوت کنند. فکر می‌کنم نقطه مشترک جنبش «من هم» در تمام دنیا این است که زنان به درجه‌ای از آگاهی می‌رسند که دیگر حاضر نیستند، تعریف‌های سنتی از روابط قدرت مبتنی بر جنسیت را بپذیرند و این اتفاقی است که در جنبش «من هم» ایران هم افتاد.

اما در تحلیلیم باید به نقش جنبش زنان اشاره کنم. همانطور که می‌دانیم این حرکت توسط کاربران عادی در شبکه‌های اجتماعی شروع شد اما به باور من افزایش آگاهی در مورد حقوق زنان، موقعیت‌شان، و روابط قدرت در مناسبات عاطفی و کاری در بروز این جنبش نقش داشت. جنبش زنان با سال‌ها فعالیت در ایجاد این آگاهی اولیه نقش مهمی داشته است. جریان «من هم» برایم نشانه این است که جنبش زنان برغم تمام سرکوب‌ها و فشارها و محدودیتی که متحمل

شده بازهم توانسته است در مسیرش موفق باشد. اگرچه جنبش زنان آغازگر این حرکت نبوده اما نقش خودش را به خوبی ایفا کرد. سعی کرد فضاهای مثبت و امنی را برای شنیدن صداهای زنان ایجاد کند، تحلیل ارائه دهد، بحث‌هایی را در جریان این جنبش در اروپا و آمریکا مطرح شده بود به فضای فارسی‌زبان منتقل کند، و بطور کلی اطلاعاتی را که نیاز بود در اختیار مردم و جامعه قرار دهد.

❑ هرچند این جنبش پس از رسیدن به شبکه سلبریتی‌ها و هالیوود در سطح رسانه‌ها دیده شد، اما تاریخچه‌ای طولانی در آمریکا دارد. کمی در مورد این تاریخچه و مبارزه علیه خشونت جنسی در آمریکا توضیح دهید.

بحث «من هم» آمریکا بخشی از مبارزه‌ای طولانی علیه خشونت و آزار جنسی زنان بود. شاید بشود گفت که این بحث به بیش از دویست سال پیش برمی‌گردد، و با نژادپرستی و برده‌داری در آمریکا گره خورده است. همانطور که می‌دانید برده‌داران مالک زنان سیاه برده بودند و می‌توانستند هرکاری با آنها بکنند. در واقع حتی قبل از این که آمریکا به استقلال برسد بحث مبارزه با خشونت جنسی و تجاوز مطرح بوده و زنان تلاش می‌کردند در قوانین تغییر ایجاد کنند. در دهه ۱۹۶۰ تا اواسط ۱۹۹۵ تغییرات بسیار جدی در رابطه با بحث خشونت جنسی و به خصوص تجاوز در آمریکا اتفاق افتاد. یکی از مهم‌ترین این تغییرات تصویب مجموعه قوانینی بود که حداقل در کیس‌های فدرال اجازه نمی‌داد زنانی که به آن‌ها تجاوز شده است در دادگاه مورد اتهام قرار بگیرند. این مسئله در خیلی از کشورها مرسوم است و حتی در برخی موارد در آمریکا با وجود قوانین حمایتگر مشاهده می‌کنیم که هنوز از زن در ابتدا سوال پرسیده می‌شود که تو چه کار کردی؟ لباست چه بود؟ چرا مست بودی؟ چرا شب بیرون بودی؟ این مجموعه قوانین دیگر اجازه نمی‌داد که دادگاه‌های فدرال این رویه را داشته باشند. در این

سال‌ها همچنان «تجاوز در بستر زناشویی» به رسمیت شناخته شد و قوانینی در مورد «خشونت خانگی» تصویب شد.

ولی با تمام این پیشرفت‌ها در سال ۲۰۰۰ دیدیم که وقتی جورج بوش، کلارنس تامس را برای دیوان عالی آمریکا معرفی کرد، با این که اتهام آزار جنسی علیه‌اش مطرح شد و بحث‌های زیادی را هم در جامعه آمریکا ایجاد کرد، اما در نهایت به این اتهام توجهی نشد و صلاحیت تامس مورد تایید قرار گرفت. آن موقع حتی «آنیتا هیل» (زن سیاه‌پوست مورد آزار قرار گرفته) از طرف جامعه سیاه‌پوستان، حملات زیادی را تحمل کرد و بسیاری او را متهم می‌کردند که چرا حالا که برای اولین بار یک سیاه‌پوست در حال دستیابی به چنین مقامی است، این ادعا را مطرح کرده است. بنابراین می‌بینیم که با وجود همه این فعالیت‌ها و قوانین، هنوز بخش‌هایی مثل هالیوود وجود دارد که برخلاف تصور، زنان در آنجا نمی‌توانند با امنیت کار کنند و این نشان می‌دهد که چقدر خشونت علیه زنان، شایع و عمیق است.

■ شما این جنبش را در برخی دیگر از کشورهای منطقه مانند مصر هم دنبال کرده‌اید. تفاوت‌ها و شباهت‌هایی که میان آن‌ها و نسخه ایرانی «من هم» می‌بینید، چیست؟

در مصر هم‌زمان با ایران جریان مشابهی راه افتاد. در مصر این مسئله بحث دیرینی است. در سال ۲۰۰۴ بود که گروهی از زنان نسبت به آزار جنسی که در خیابان و فضاهای عمومی تجربه می‌کردند، دست به اعتراض زدند. این اعتراض‌ها را در گروه‌ها و انجمن‌ها مطرح کردند، بعد به دنبال تغییر قوانین و پیشگیری از این آزارها رفتند و از این فرآیند گروه نقشه آزار (Harassmap) به وجود آمد که کارش شبیه گروه دیده‌بان آزار در ایران است. وقتی این زنان شروع

به فعالیت کردند، اعتراض‌های زیادی به آن‌ها شد که دارید سیاه‌نمایی می‌کنید و این مسئله خیلی عادی است که مردان به شما متلک بگویند یا تقصیر خود زنان است. حتی این را بگوییم که آن زمان واژه آزار جنسی در زبان آن‌ها وجود نداشت و بعدتر واژه «تحرش جنسی» را ساختند و جا انداختند که اکنون این واژه در کل کشورهای عربی برای آزار جنسی شناخته می‌شود.

در خود انقلاب مصر هم دیدیم که خشونت جنسی علیه زنان بسیار شدید بود و در جریان تظاهرات به زنان تجاوز می‌شد. به این شکل که دور زنان حلقه‌های وحشت شکل می‌گرفت و داخل این حلقه‌ها مردان متعددی به زنان تجاوز می‌کردند. البته بعضی از فعالان زن معتقد بودند که بخشی از این تجاوزات را ماموران امنیتی انجام می‌دهند و بخشی را هم مردم عادی. سپس گروه‌های زنان حلقه‌های امدادی تشکیل دادند، دیده‌بان داشتند که به آن‌ها خبر می‌داد و آن‌ها هم خودشان را به این حلقه‌های وحشت می‌رساندند و زنان را نجات می‌دادند. در آن زمان بحث خشونت جنسی در مصر خیلی بالا گرفت و در نهایت بعد از تلاش بسیار، قانون منع آزار جنسی را به تصویب رساندند که برای مرتکبان آزار جنسی مجازات زندان و جزای نقدی در نظر گرفته است.

در بحث «من هم» اخیر در مصر، دو سه مورد خیلی مهم مطرح شد. چون فضای مصر هم از نظر امنیتی بسته شده، بیشتر این بحث‌ها در شبکه‌های اجتماعی مطرح می‌شد. یک موردش به «دختران تیک‌تاک» معروف شد. دختری در شبکه اجتماعی تیک‌تاک گفت به او تجاوز شده است. دختران دیگری هم آمدند و در مورد تجربه خود از تجاوز حرف زدند. در نهایت این دختران به «توهین به خانواده» و «خدشه‌دار کردن عفت عمومی» متهم شدند و حتی حکم زندان گرفتند.

مورد دیگر، تجاوز گروهی به یک دختر ۱۸ ساله در یک هتل و فیلم‌برداری از این ماجرا بود. این فیلم چند سال میان دوستان مردان متجاوز دست‌به‌دست می‌شد تا این‌که بالاخره یک نفر افشاگری کرد و این مسئله خیلی سروصدا به پا کرد. چند نفرشان دستگیر و چند نفر از کشور خارج شدند. ولی این افراد، افراد متمولی بودند و سیستم قضایی مصر برای برخورد با آن‌ها مقاومت می‌کرد. در ابتدا هم دختر را تهدید کردند. همین موجب تصویب قانون مهمی شد که «کسانی که مورد آزار و تجاوز قرار بگیرند، می‌توانند به طور ناشناس شکایت کنند.» این مورد هم چنان ادامه دارد و به جای برخورد با متجاوزان برخی شاهدان بازداشت شدند. خلاصه می‌بینیم در جایی که پای مردان قدرتمند وسط است، سیستم قضایی حتی با وجود این‌که قوانین لازم را برای برخورد در دست دارد اما خوب عمل نمی‌کند. بنابراین در همه کشورها ما باید بحث جنبش «من هم» را یک فرآیند تاریخی ببینیم.

❑ به نظر شما رویکرد فمینیستی به روایت‌های آزار چیست؟

در مرحله اول ما باید فضاهای امن ایجاد کنیم. زنان را باور کنیم و بعد هم بحث آگاهی‌رسانی است که فکر می‌کنم فعالان جنبش زنان در ایران با توجه به شرایط بسیار سخت و دشواری که در آن کار می‌کنند، توانستند این‌ها را به خوبی انجام دهند.

الان مهم‌ترین چیز این است که زنان بتوانند همچنان به روایت کردن ادامه دهند. ما باید آگاهانه فضاهایی را ایجاد کنیم برای زنانی که صدایشان کمتر در این ماجرا شنیده شده است، زنانی که در حاشیه هستند، زنان اقلیت جنسی و جنسیتی، اقلیت‌های اتنیکی، دختران نوجوان و زنانی که در چارچوب خانواده، در روابط عاطفی، در دانشگاه‌ها و محیط کار این خشونت و آزار را تجربه می‌کنند

ولی نمی‌توانند در موردش حرف بزنند. فکر می‌کنم این یک کار فمینیستی است که جنبش زنان باید برای آن چاره‌اندیشی کند.

❑ شما که تجربه کار و فعالیت در ایران را هم داشته‌اید، و با جنبش زنان در منطقه آشنا هستید، برای حمایت از این جریان چه کار کرده‌اید؟

هرچند فاصله جغرافیایی مانع بزرگی برای تبادل تجربیات است و باعث می‌شود گاهی به سختی بتوانیم شرایط و موقعیت فعالان را در داخل درک کنیم. با این حال به نظرم تبادل تجربه و به اشتراک گذاشتن تخصص‌های فردی می‌تواند ما را در این جریان با فعالان داخل کشور همراه کند. مثلاً من اطلاعاتم را درباره کار کردن با فعالان مصری و جنبش «من هم» مصر و همچنین دانشم را دربارۀ عدالت ترمیمی را به اشتراک گذاشتم. نقش ما در خارج از کشور محدود است ولی می‌توانیم همراه و همدل شویم و همبستگی خودمان را نشان دهیم. من باور دارم که جریان اصلی در داخل ایران است و همیشه سعی کرده‌ام در حد امکانم مشوق و همراه باشم.

❑ در جنبش «من هم» ایرانی، بحث «عدالت ترمیمی» هم در کنار مباحث دیگر، مورد توجه گروه‌های فمینیستی قرار گرفت. این مسئله قبلاً هم در جریان جنبش «من هم» در آمریکا اتفاق افتاده بود و چند تحقیق هم در این باره انجام شده است که آیا اساساً عدالت ترمیمی می‌تواند در پرونده‌های خشونت جنسی، پاسخگوی نیازهای آزاردیدگان باشد یا خیر. شما خودتان روی بحث عدالت ترمیمی کار کرده‌اید. نظرتان در این مورد چیست و بطور کلی عدالت ترمیمی چه می‌گوید؟

در وهله اول نباید عدالت ترمیمی را به عنوان جایگزین سیستم قضایی نگاه

کنیم. به نظرم درست‌تر این است که به آن به عنوان مکمل روند قضایی نگاه کرد. قبلاً یک توضیحی خواندم که ما در فرآیند عدالت ترمیمی به افراد نام «فرد مسؤل» و «نجات‌یافته» می‌دهیم. از گذاردن اسامی بزه‌کار و قربانی روی آنها خودداری می‌کنیم به این دلیل که نباید افراد را با بدترین عملی که انجام داده‌اند یا بدترین اتفاقی که برایشان افتاده است، تعریف کنیم.

در پروسه عدالت ترمیمی چند گروه وجود دارند که باید به نیازها و مسائلشان توجه شود. فرد نجات‌یافته، فرد مسؤل و جامعه‌ای که بخاطر آن جرم آسیب دیده است. حالا این جامعه می‌تواند افراد نزدیک به این دو طرف باشد یا جامعه وسیع‌تری که به خاطر این جرم احساس ناامنی کرده است. در این فرآیند در ابتدا به نیازهای نجات‌یافته پرداخته می‌شود. یعنی ترمیم آسیبی که به نجات‌یافته و در شکل کلان‌تر به جامعه وارد شده است. بعد مرحله جبران خسارت است، به این شکل که فردی که مسؤل این جرم یا خشونت است، حرف‌های بازمانده را می‌شنود و پس از تایید، اعلام آمادگی می‌کند که این آسیب را جبران کند. سپس در مرحله توانمندسازی، به فرد بازمانده برای ترمیم ترومای واردشده کمک می‌شود. فرد مسؤل هم می‌تواند در طی این پروسه آمادگی بازگشت به جامعه را پیدا کند.

در این فرآیند در درجه اول، هر دو فرد باید تمایل داشته باشند که در جلسات شرکت کنند و افراد تسهیل‌گر با این دو نفر و جامعه تاثیرگرفته از آن جرم کار می‌کنند تا بتوانند فضای امنی برای رویارویی فرد بازمانده و فرد مسؤل ایجاد کنند. فرد مسؤل در درجه اول باید احساس پشیمانی کند و نسبت به فرد بازمانده همدلی داشته باشد. او باید مسؤلیت خود را بپذیرد و حاضر باشد آسیب وارده را در حد توان و بر حسب خواسته فرد بازمانده جبران کند. این افراد تشویق می‌شوند که

به سمت بازپروری حرکت کنند یا شرایطی را که منجر به این اقدام خشونت‌آمیز شده، تغییر دهند. و در نهایت اینکه کمک بگیرند برای اینکه به جامعه برگردند. فرد نجات‌یافته که وارد فرآیند عدالت ترمیمی می‌شود نیاز دارد که بداند چرا این اتفاق افتاد؟ چرا این آدم این کار را کرده؟ نیاز دارد که واقعیت را بشنود. به خصوص وقتی که جرم، جنسی است. برای این که جرایم جنسی متکی بر سکوت، شرم و انکار هستند و در این پروسه شنیدن واقعیت به فرد بازمانده کمک زیادی می‌کند. این که بشنود که روایتش پذیرفته شده، متهم به دروغ‌گویی نمی‌شود و تقصیر او نبوده است. شنیدن این حرف‌ها به خصوص از سوی فردی که این خشونت را مرتکب شده بسیار مهم است و به التیام تروما کمک می‌کند.

این تفاوت عدالت ترمیمی با سیستم عدالت قضایی است. سیستم‌های قضایی لزوماً تمرکزشان بر بازماندگان و نجات‌یافتگان نیست. در آنجا بحث قانون است. فرد بزه‌کار حاضر نیست مسئولیت قبول کند چون ممکن است باعث مجازات شدیدتری شود. سیستم قضایی ممکن است اطلاعات لازم را در اختیار بازمانده قرار ندهد و اساساً برای التیام ترمیم ترومایی که به افراد وارد شده شکل نگرفته است. در واقع نگاه سیستم قضایی این است که یک جرمی اتفاق افتاده، قانون زیر پا گذاشته شده و حالا باید مجازاتی صورت بگیرد. ولی در پروسه عدالت ترمیمی، شما مسئول آسیبی هستی که وارد کرده‌ای و برای رفع آن باید اقدام کنی. هدف غایی عدالت ترمیمی هم این است که از وقوع جرم، پیشگیری کند. امری که با قراردادن افراد در محیط پرخشونت زندان، لزوماً اتفاق نمی‌افتد.

از من هم به سوی ما هم



Villar Lopez/EPA

کالکتیو فمینیستی «لیلیت»

متن پیش رو خلاصه شده دفترچه‌ای است که دی ماه امسال در وبسایت دیدبان آزار با همین عنوان «از من هم به سوی ما هم» منتشر شده و حاصل همکاری و همفکری دو ساله جمع ما، کالکتیو فمینیستی لیلیت بوده است. در سال‌های گذشته به دنبال فراگیری جنبش «من هم» (MeToo)، در فضای مجازی فارسی‌زبان هم بحث‌هایی پیرامون آزار جنسی درگرفته و افشاگری‌هایی نیز درباره‌ی خشونت جنسی انجام شده است. تحت تأثیر این افشاگری‌ها و با مشاهده واکنش‌ها و نتایج

آن‌ها در فضای فارسی زبان، پرسش‌هایی برای ما به وجود آمد:

چگونه جنبش‌هایی نظیر «من هم» می‌توانند به همبستگی بیشتر زنان،^۱ فمینیست‌ها و پیشبرد اهداف مبارزاتی آنان کمک کند؟

تأثیر افشاگری بر قربانیان خشونت جنسی چیست؟

آیا این افشاگری‌ها می‌توانند تبعاتی منفی برای مبارزات فمینیستی و سایر مبارزات سیاسی-اجتماعی در جامعه داشته باشند؟

دیگر راهکارهای مبارزه با خشونت جنسی چیست؟

به عقیده ما یافتن پاسخ‌هایی مناسب برای این پرسش‌ها نیاز به هم‌فکری و همراهی هر چه بیشتر فمینیست‌ها و فعالان سیاسی دارد. به همین دلیل در راستای رسیدن به چنین هدفی، کارگاه‌هایی در ارتباط با امر افشاگری طراحی و برگزار کردیم. برای برگزاری این کارگاه‌ها از میان روش‌های مشارکتی رایج برگزاری گفتگوهای جمعی و کارگاه، روش فیش‌بال (تُنک ماهی) را انتخاب کردیم که بهترین فرم برای بحث و مشارکت حداکثری شرکت‌کنندگان در موضوعی چنین حساس و چالش‌برانگیز خواهد بود؛ زیرا در این روش همه افراد از جمله کسانی که به هر دلیلی ممکن است در فضای عمومی کمتر اظهارنظر کنند، حق برابر برای صحبت و اظهارنظر دارند.

گزارش کارگاه‌ها

طرح پرسش و تبادل نظر در کارگاه‌ها در ارتباط با مسئله افشاگری، به واسطه

۱. در متن پیش رو، هر جا از عبارت زن*/زنان* استفاده شده، مقصود تمامی کسانی بوده که برای خود هویت جنسی/جنسیتی زنانه قائل‌اند و به واسطه‌ی این هویت‌یابی، در زیست روزمره‌ی خود در مناسبات مبتنی بر سلطه‌ی مردسالار، از امتیازاتی محروم شده و شکلی از تبعیض و سرکوب را تجربه می‌کنند.

روایت‌هایی با موضوع خشونت جنسی صورت گرفت. مجموعه روایت‌های مکتوب برای سناریوها اغلب فرم بازنویسی شده موقعیت و خشونت در فضای واقعی بودند که به پیوست متن اصلی منتشر شده‌اند. هم‌چنین در مواردی سناریوها با توجه به بازخورد از کارگاه‌های گذشته تغییر داده شده یا تصحیح شدند. پرسش کانونی ما در همه سناریوها این بود که اگر فرد خشونت‌دیده به شما به عنوان دوست، آشنا، پارتنر و یا حتی مشاور و غیره - مراجعه کند^۱ و از شما کمک بخواهد، پیشنهاد و رویکرد شما به فردی که مورد خشونت جنسی قرار گرفته چیست؟

در انتخاب و طرح سناریوها در کارگاه‌ها نکات زیر مدنظر قرار گرفت:

مسئله اثبات و باور خشونت صورت‌گرفته و توافق جمعی بر سر آن؛ از آنجایی که در بحث افشاگری خشونت جنسی باورپذیر بودن روایت خشونت بر میزان همراهی افراد، انتخاب شیوه افشاگری و همین‌طور اجماع نظر در مورد مجازات فردی که مرتکب خشونت شده تأثیری مستقیم دارد، حائز اهمیتی بنیادین است. برای کاستن از پیچیدگی‌های بیشتر این‌طور تصمیم گرفتیم که پیش از طرح سناریوها از شرکت‌کنندگان بخواهیم با فرض صحت ادعای فرد خشونت‌دیده در مورد هر سناریو بحث کرده و هنگام بحث در مورد صحت این ادعا تشکیک نکنند. موضوع اثبات خشونت و پیچیدگی‌های مرتبط با آن به قدری حائز اهمیت است که معتقدیم باید جداگانه و به تفصیل به آن پرداخت.

بحث و گفتگو با مطرح شدن سناریوهایی با روایت‌های ساده‌تر شروع شده و با پیش رفتن کارگاه پیچیدگی سناریوها بیشتر می‌شود. هدف اضافه کردن

۱. سعی تسهیلگران در کارگاه‌ها بر این بوده است که شرکت‌کنندگان خود را در جایگاه همبستگی و همراهی با خشونت‌دیده ببینند، نه این‌که خود را به جای فرد خشونت‌دیده بگذارند. دلیل این امر پیش بردن بحث‌ها بر محوریت موضوع افشاگری خشونت جنسی و ممانعت از زنده شدن تروماهای شخصی افراد از تجربه‌ی خشونت جنسی است.

لایه‌های مختلفی به داستان و جلب توجه شرکت‌کنندگان به بستر و ابعاد مختلف خشونت جنسی بوده است.

در سناریوهای مطرح‌شده کوشیدیم در مورد پیچیدگی‌ها و چندلایه بودن روابط قدرت، و به تبع آن تصمیم به افشاگری، بحث شود.

به طور کلی شاید بتوان با توجه به بحث‌های شکل‌گرفته در کارگاه‌ها این‌طور نتیجه‌گیری کرد که برای موفقیت در افشاگری خشونت جنسی دستورالعملی از پیش نوشته و اکسیری نجات‌بخش (آن‌چنان که جنبش «من هم» تلویحاً مدعی آن است) وجود ندارد. باید توجه داشت که افشاگری خشونت جنسی الزاماً و تحت هر شرایطی نمی‌تواند سست‌کننده مناسبات قدرت به ویژه مناسبات جنسی/جنسیتی باشد، یا به التیام فردی منجر شود و یا به پیشبرد دادخواهی جمعی کمک کند. بلکه همواره اهداف و اشکال افشاگری تابع بستر و ریشه‌های اعمال خشونت‌اند. از این رو تنها از طریق تحلیل زمان‌مند-مکان‌مند از تقاطع ساختارهای قدرت (اعم از جنسیتی، طبقاتی، نژادی، سنی و غیره) و همچنین لحاظ کردن دامنه و درجه کنشگری افراد درون این ساختارهای قدرت، پرسش افشاگری و بهترین فرم آن قابل طرح خواهند بود. به عبارت دیگر، پرسش معتبر در مواجهه با/آگاهی از وقوع خشونت جنسی هم شامل «افشاگری: آری یا خیر؟» و هم «افشاگری: چرا و چگونه؟» خواهد بود.

در ادامه اما تلاش کرده‌ایم با درنظر گرفتن نتایج کارگاه‌ها در رابطه با امر افشاگری، و مطالعه متون مربوطه و جنبش‌های ضد خشونت جنسی تحلیلی جمعی از این شکل از خشونت و راهکارهای مختلف مبارزه با آن، از جمله راهکار پیشنهادی جنبش «من هم»، ارائه دهیم. به همین منظور ابتدا به تعریف خشونت جنسی، تفکیک انواع آن و ارتباط آن با ساختارهای قدرت می‌پردازیم.

❑ ❑ خشونت جنسی چیست؟

به هر گونه اقدام، تهدید یا تلاش بر انجام هر عمل جنسی، مادامی که بدون رضایت فرد باشد یا در شرایطی که فرد امکان بیان رضایت یا عدم رضایت نداشته باشد، خشونت جنسی گفته می‌شود. این امر فارغ از ماهیت فیزیکی یا روانی آن کردار، فارغ از رابطه دو طرف و همچنین فارغ از جنسیت/هویت جنسی هر دو طرف است. این تعریف طیف وسیعی از اقدامات از جمله (و نه صرفاً محدود به) تعرض و تجاوز، آزار، تعقیب، عورت‌نمایی، چشم‌چرانی، متلک‌گویی و بهره‌کشی جنسی را شامل می‌شود.

❑ ❑ تفکیک انواع خشونت جنسی

هر چند قوانین بعضی کشورها در مورد مسائل مربوط به خشونت جنسی مترقی‌تر از دیگر کشورها است، ولی به‌طور کلی دشواری تعریف دقیق از انواع مختلف خشونت جنسی یکی از چالش‌های بزرگ فعالان این حوزه بوده است و این دشواری هنگامی که به حیطة قانون و مجازات می‌رسد، سخت‌تر و پیچیده‌تر هم می‌شود. فمینیست‌ها هیچ‌گاه و در هیچ دوره‌ای به قوانین و چارچوب‌های بعضاً مردسالارانه قانونی بسنده نکرده و از تلاش برای ارائه تعریف دقیق‌تری از هر شکل خشونت جنسی نیز دست نکشیده‌اند. تمایز و تفکیک بین سطوح مختلف خشونت جنسی از چند منظر اهمیت پیدا می‌کند؛ اول مسئله تناسب جرم و مجازات است. نکته دوم در اهمیت تفکیک، کمک به خشونت‌دیده‌ها برای توضیح دقیق‌تر خشونت است که تجربه کرده‌اند. در واقع نمی‌توان بدون داشتن زبانی مشترک برای توصیف این دست خشونت‌ها، ریشه‌های آن را پیدا کرده، آن را به بحث گذاشت و یا راهکارهایی برای مبارزه با آن ارائه کرد. مسئله دیگر در رابطه با عدم تفکیک سطوح مختلف خشونت جنسی، تقلیل صورت‌های

شدیدتر خشونت مثل تجاوز، در نسبت با دیگر انواع آن است. به‌طور مثال وقتی برای هر نوعی از خشونت جنسی از کلمه «تجاوز» استفاده کنیم، لاجرم باید همه خشونت‌گران را «متجاوز» نامید. در شرایطی که همه «متجاوز» هستند، این شکل از خشونت اهمیت و ویژگی خاص خود را از دست می‌دهد. بعد از مطالعه متون متفاوت به این نتیجه رسیدیم که در متن حاضر از این‌پس به‌جای استفاده از تعاریف متداول (تعرض جنسی، آزار جنسی و تجاوز) از تعاریف دقیق‌تر و مشخص‌تری استفاده کنیم که در بعضی متون روانشناسی-فمینیستی متأخرتر کاربرد دارند. چرا که تعاریف متداول همچنان با یکدیگر همپوشانی‌هایی داشته و در مواردی نیز یا دارای ابهامند و یا زاده زبان مردسالار. آنچه در ادامه این متن برای ما اهمیت دارد این است که هنگام استفاده از این واژگان منظورمان مشخص باشد^۱:

دخول^۲ و یا تلاش برای دخول بدون اعلام رضایت طرف مقابل و با استفاده از زور فیزیکی^۳

دخول و یا تلاش برای دخول بدون اعلام رضایت طرف مقابل در شرایطی که تحت تأثیر الکل یا مواد مخدر است^۴

دخول بدون استفاده از اجبار فیزیکی^۵ (قرار دادن فرد در موقعیتی که نتواند ابراز رضایت یا عدم رضایت کند. به‌طور مثال به واسطه‌ی تحقیر فرد و یا تحت

۱. تعاریف از این کتاب: Kathleen C. Basile et al. (2014): SEXUAL VIOLENCE SURVEILLANCE: UNIFORM DEFINITIONS AND RECOMMENDED DATA ELEMENTS

۲. منظور از دخول در جملات بالا دخول به وسیله آلت تناسلی، یا عضوی دیگر از بدن، یا یک شی در واژن، دهان و یا مقعد است

3. Completed or attempted forced penetration
4. Completed or attempted alcohol/drug-facilitated penetration
5. Non-physically forced penetration

فشار گذاشتن او با استفاده از موقعیت قدرت فرد خشونت‌گر
تماس جنسی ناخواسته^۱

تجربه جنسی ناخواسته بدون تماس مستقیم فیزیکی^۲ (عورت‌نمایی، متلک، تهدید به دخول اجباری و یا فیلم‌برداری مخفی از رابطه‌ی جنسی می‌توانند از مصادیق این نوع خشونت باشند. بعضی از اشکال خشونت جنسی بدون تماس فیزیکی حتی ممکن است بدون آگاهی فرد خشونت‌دیده انجام شوند. این شکل از خشونت در اماکن متفاوتی اعم از مدرسه، محل کار، خیابان و یا در فضای مجازی اتفاق می‌افتد.)

❑ ساختارهای قدرت و خشونت جنسی

ساختارهای قدرت ترکیب‌های چند لایه و پیچیده‌ای از امتیازات هستند. در این ساختارها، ما با نظامی سلسله‌مراتبی مواجهیم که فرد را به تناسب برخورداری یا عدم برخورداری از مجموعه‌ای از این امتیازات در نقطه‌ای از هرم قدرت قرار می‌دهد، نقطه‌ای که صلب و غیرقابل تغییر نبوده و بنا به بستر بحث امکان جابه‌جایی دارد. به این معنا که ساختارهای مختلف قدرت و قرارگیری فرد در نقطه تقاطع یا همپوشانی آن‌ها می‌تواند باعث تقویت و یا تضعیف ستم وارده بر فرد شود.

اعمال خشونت جنسی و یا در معرض آن قرار گرفتن نیز به‌طور مستقیم با جایگاه فرد در این ساختارهای قدرت ارتباط دارد. به این معنی که اعمال خشونت جنسی از سوی افراد یا گروه‌هایی که در سلسله‌مراتب قدرت از جایگاه بالاتری برخوردارند به صورت تاریخی و سیستماتیک نسبت به گروه‌هایی که

1. Unwanted sexual contact

2. Non-contact unwanted sexual experiences

جایگاه فرودست دارند، بیشتر بوده است. خشونت جنسی به واسطه‌ی ریشه داشتن در ساختارهای قدرت، فقط از طرف مرد به زن* و در قالب رابطه دو جنس متفاوت اعمال نمی‌شود. بدن‌های بسیاری فرای جنسیت و هویت جنسی خود به واسطه قرارگیری در موقعیت نابرابر قدرت ممکن است خشونت جنسی را تجربه کنند. نابرابری قدرت در بسترها و محیط‌های متفاوتی نظیر محیط‌های آموزشی، آکادمیک، کاری، درمانی و مراقبتی می‌توانند زمینه‌ساز بازتولید خشونت باشند؛ زیرا در بسیاری موارد، هدف از اعمال خشونت جنسی در اشکال مختلف آن و بر روی بدن‌های متفاوت، در زمان و مکان‌های جغرافیایی مختلف، تثبیت و بازتولید نابرابری در قدرت و یا سوءاستفاده از آن است.

❑ دستاوردهای جنبش «من هم»

در زمانه‌ای که در برخی از جوامع مباحث مرتبط با خشونت جنسی به تدریج به حاشیه رانده می‌شود و در برخی کشورها این دست مباحث حتی در زمره اولویت‌های مبارزاتی بسیاری از فعالان فمینیست هم قرار نمی‌گیرند، بزرگ‌ترین ثمره جنبش «من هم» دامن زدن به بحث خشونت جنسی و راهکارهای مبارزه با آن نه تنها در میان فعالان فمینیست، بلکه در میان عامه مردم در اقصی نقاط جهان بود. جنبش «من هم» توانست با به دست گرفتن ابتکار عمل و تمرکز فعالیت در فضای مجازی و در نتیجه به دور از ساختارهای جاافتاده سلسله مراتبی و عمودی سازمان‌دهی، امکان مشارکت حداکثری افراد خشونت‌دیده را به‌عنوان کنشگر و نه صرفاً افشاکننده، فراهم کند. به‌عبارت‌دیگر، هر فردی در هر کجای دنیا در صورت دسترسی به فضای مجازی، امکان مشارکت و فعالیت در این جنبش را دارد و هیچ فرد یا سازمانی لاقدر در سطح نظری، نمی‌تواند ادعای رهبری بر جنبش را داشته باشد. علاوه بر این، جنبش «من هم» با استفاده بهینه

و آگاهی از ظرفیت‌های رسانه‌های همگانی در بسیج افکار عمومی و همین‌طور فعالیت مستمر در شبکه‌های اجتماعی به‌ویژه توئیتر، توانست به سرعت تبدیل به یک جنبش فراملی با ابعادی جهانی شود. آرمانی که فمینیست‌های چپ‌گرا همیشه آرزوی تحقق آن را داشته‌اند.

❑ چالش‌ها و انتقادات به جنبش «من هم»

جنبش «من هم» نیز همچون بسیاری دیگر از جنبش‌های فراگیر پیش از خود دارای خصلت‌ها و نقاط ضعفی است که در صورت بی‌توجهی به آن‌ها می‌تواند بر ضد خود عمل کرده و به بازتولید نابرابری، حتی نابرابری جنسی/جنسیتی، منجر شود:

مهم‌ترین مسئله توجه به بستری است که جنبش «من هم» در آن متولد و به سرعت تبدیل به موجی جهانی شد. در سال‌های اخیر، جنبش‌ها و فعالیت‌های فمینیستی و رسانه‌ای متعددی حول مسئله خشونت جنسی شکل گرفته‌اند، با این حال هیچ کدام از این فعالیت‌ها که غالباً در کشورهای پیرامونی یا جنوبی و توسط فعالین غیر سفیدپوست سازمان‌دهی شده‌اند، علی‌رغم محتوای رادیکال‌شان در سطح رسانه‌های جهانی بازتاب نیافتند. به عبارت دیگر، اگر زادگاه «من هم» جایی به غیر از آمریکای شمالی (و اروپا) می‌بود و سوژه‌های افشاگری، افرادی غیر از خبرسازان هالیوودی بودند به احتمال زیاد شاهد تبدیل «من هم» به یک جنبش فراگیر در این سطح نبودیم. جنبش «من هم» در طول فعالیت‌های سه‌ساله خود بیشترین توجه را به نمونه‌هایی از افشاگری جلب کرده است که در آن خشونت‌دیدگان سفیدپوست، دگر جنس‌گرا، به لحاظ جسمی سالم و به اقلیت‌های جنسی/جنسیتی تعلق نداشته‌اند. این جنبش نسبت به سایر ساختارهای نابرابر

و همین‌طور دیگر اشکال نابرابری جنسی / جنسیتی بی‌توجه است؛ در نبود نگاه تقاطع‌نگر، جنبش «من هم» نه‌تنها هیچ‌گونه ارتباط ارگانیکی با سایر جنبش‌های برابری‌طلب محلی، ملی یا فراملی برقرار نکرده، بلکه با سایر جنبش‌های فمینیستی ضد خشونت جنسی، به‌عنوان مثال مبارزات مستقل تراجنسی/یتی‌ها، کارگران جنسی و یا جنبش حق پایان دادن خودخواسته به بارداری، نیز هیچ‌گونه همبستگی و همراهی، دست‌کم در سطح عملی، نداشته است.

عدم وجود ارتباط ارگانیک با سایر جنبش‌ها و حرکت‌های برابری‌طلبانه حاکی از ویژگی دیگری در این جنبش نیز هست. «من هم» علی‌رغم ادعاهای رادیکال و ساختار جمعی دموکراتیک، در عمل جنبشی فردگرایانه و به لحاظ سیاسی متعلق به سنت فمینیسم لیبرال است. بدین معنا که نه‌تنها افشاگران یا در واقع فعالین «من هم» در فرآیند افشاگری تبدیل به سلبریتی‌های جدید فضای مجازی می‌شوند، بلکه در اکثر نمونه‌های افشاگری نوک پیکان حمله فعالین به طرف فرد یا افراد خشونت‌گر بوده و خواست اصلی افشاگری، محکوم کردن و بی‌اعتبار کردن یا انتقام از فرد یا افراد خاطی است. به نظر می‌رسد جنبش «من هم» دست‌کم در ساختار فعلی خود، چشم‌انداز و برنامه بلندمدت‌رهایی‌بخش برای تغییر در مناسبات جنسی/جنسیتی ندارد. به این اعتبار، افشاگری برای جنبش «من هم» نه یک وسیله، بلکه هدف بوده و این نگاه در عملکرد «من هم» قابل ردیابی است.

در واقع با وجود اینکه سوژگی اصلی افشاگران در نفس اقدام شجاعانه آن‌ها در روایت کردن است، ولی در نهایت این روایت‌ها هستند که به تصویر ماندگار این جنبش بدل می‌شوند. در مقام قیاس، می‌توان ادعا کرد در جنبش‌های دیگر، مبارزه جمعی زنان در خیابان‌ها، تظاهرات‌ها، آوازاها و فعالیت آن‌ها در فضاها

عمومی تصاویر ماندگار مبارزات را می‌سازد. اگرچه افراد زیادی که هیچ سرمایه نمادینی ندارند در رسانه‌های جمعی با استفاده از هشتگ این جنبش دست به افشاگری زده‌اند، ولی این افشاگری‌ها عموماً نه دستاوردی برای آن‌ها داشته و نه منجر به هزینه‌ای برای فرد متهم به خشونت شده است. در واقع جنبش «من هم» به واسطه تمرکز بر افشاگری، به‌ناچار خود را به روایت‌های خشونت اعمال شده در جهان مشاهیر و یا افرادی که دارای سرمایه‌ای اجتماعی هستند محدود می‌کند و در عمل هیچ امکان افشاگری، سخن گفتن و یا دست‌کم پیشنهاد روش جایگزینی در مورد میلیون‌ها نمونه خشونت جنسی که هر ساله از سوی افراد غیر سرشناس و گمنام در جای‌جای این جهان اتفاق می‌افتد، به دست نمی‌دهد.

❑ جمع‌بندی

به باور ما و همان‌طور که پیش‌تر نیز توضیح داده‌ایم، خشونت جنسی با روابط قدرت متعدد و درهم‌تنیده در جامعه مرتبط است و جایگاه قدرت می‌تواند زمینه‌چین خشونتی را فراهم کند. با توجه به اینکه افشاگری به‌عنوان یکی از راهکارهای مبارزاتی علیه خشونت جنسی مخصوصاً از طرف جنبش «من هم» مطرح می‌شود، ما بر این باوریم که حتی در افشاگری هم باید تقاطع و درهم‌تنیدگی روابط قدرت و بستری که خشونت جنسی در آن اتفاق افتاده است، مدنظر قرار گیرد. افشاگری لزوماً همیشه التیامی برای فرد خشونت‌دیده نیست و ممکن است حتی در مواردی منجر به تشدید آسیب روانی فرد شود ولی می‌تواند راهکاری برای آگاهی‌رسانی باشد و البته هنگامی معنادار می‌شود که به حرکتی جمعی در راستای مبارزه با خشونت جنسی بدل شود و امر فردی را به امر جمعی پیوند دهد.

مبارزه با خشونت جنسی لاجرم باید به مبارزه با خشونت علیه زنان به‌طور کلی و یا مبارزه با نابرابری‌های موجود در جامعه گره بخورد، یا دست کم بتواند ارتباط خود را با آن‌ها توضیح دهد. در حال حاضر، ردپای این پیوند در مثال‌هایی از مبارزات علیه خشونت مبتنی بر جنسیت به‌طور کلی و یا خشونت جنسی به‌طور خاص، در مناطق متفاوتی از جمله کشورهای آمریکای لاتین، هند، تونس و فلسطین دیده می‌شود که هر کدام بسته به بستر فرهنگی، اقتصادی و سیاسی خود استراتژی‌ها و تاکتیک‌های متفاوتی را پی گرفته‌اند، ولی استفاده از حرکت جمعی و مبارزه علیه نظام حاکم امر مشترک در همه آن‌ها است (در متن اصلی شرح مفصل‌تری داده شده است). تلاش ما این بوده است که با مطالعه برخی از این جنبش‌ها از جمله جنبش «من هم» و در کنار آن مطالعه تئوری‌های فمینیستی که به مسئله خشونت جنسی می‌پردازند، بیاموزیم که چطور می‌توان علیه خشونت جنسی جنگید. ما خود را همراه زنانی می‌دانیم که از تجربه روزمره خشونت جنسی سخن گفته و از آن در جهت شکل‌دهی حرکتی جمعی برای ساخت دنیایی برابر استفاده می‌کنند.

چگونه جنبش #من‌هم شکاف اصلی درون فمینیسم را آشکار کرد



Eleanor Shakespeare

نویسنده: مویرا دانگان ترجمه: رها عسکری زاده

هنگامی که در اکتبر ۲۰۱۷ جنبش من‌هم به صورت جدی آغاز شد، زنان بسیاری خوش‌بین و هیجان‌زده شدند، بقیه هم احساس ناخوشایندی پیدا کردند. همچنان که روایت‌های سوءاستفاده و آزار در رسانه‌ها گردآوری می‌شدند، مردها کم‌کم عواقب رفتارشان با زن‌ها را تجربه کردند. بعضی‌ها شغل‌شان را از دست دادند، بعضی تنزل رتبه داشتند، بسیاری در فضای عمومی شرم‌زده و تحقیر شدند. زندگی شغلی مردانی همانند هاروی

و اینستین، تهیه‌کننده هالیوود و متهم به تجاوز، لویی سی‌کی، کم‌دین جلق‌زن، و کوین اسپیسی، بازیگر سوءاستفاده‌گر جنسی برای همیشه پایان یافته است. دیگران، همانند ماریو باتلی سرآشپز مدتی از زندگی اجتماعی دست کشیدند. به نظر می‌رسید تسویه‌حساب در راه است، و زنان بسیاری فکر می‌کردند که این تسویه‌حساب خیلی هم دیر آغاز شده است.

در رسانه‌ها و در زندگی خصوصی، مکالماتی دربارهٔ قدرت، رضایت، و محیط‌های خصمانه آغاز شد، و پذیرش فزاینده‌ای وجود داشت که رفتارهای جنسی ناخوشایند یک مرد نشانه‌ای از نیروهای اجتماعی و سیاسی گسترده‌تری است. به زودی خشم و ابراز نگرانی‌های مردان مفسر_ از ستون‌نویس محافظه‌کار اندرو سالیوان گرفته تا دونالد ترامپ_ که قبل از این که جنبش واقعا شروع شده باشد ادعا می‌کردند که جنبش افراطی شده و زیاده‌روی کرده، باعث ایجاد وقفه در این بحث‌ها شد. اما در عین حال شکاف غیرمنتظره‌ای هم در میان فمینیست‌ها به وجود آمد.

بعضی از فمینیست‌ها اصرار می‌کردند که جانب احتیاط رعایت شود و برخی می‌خواستند که تسویه‌حساب شدیدتر شود. اما شایع‌ترین گلایه و شکایت در مورد جنبش من‌هم از جانب کسانی بود که فکر می‌کردند کل جنبش خیلی سریع احمقانه و مسخره شده است. فمینیست‌های خودخوانده مانند دافنه مرکین و بری ویس در نیویورک تایمز، کتی رویفه در هارپرز، ژرمن گریب در سیدنی مورنینگ هرالد و ۱۰۰ زن فرانسوی در لوموند گلایه و شکایت می‌کردند که بسیاری از موارد آزار و اذیت ناچیزتر از آن بوده که حکم و مجازات‌شان رسوایی باشد. آن‌ها استدلال می‌کردند که با هم کاسه‌کردن چنین طیف وسیعی از سوءرفتارهای جنسی، #من‌هم قدرت تشخیص تفاوت‌ها را از دست داده است. آن‌ها از زنان

خواستند قوی باشند و هر اتفاقی هم که افتاده، منطقی باشند و آن را نادیده بگیرند. مرکین نوشت: «کسانی که از آزار و اذیت و تعرض شکایت داشتند، خودشان را مانند زنان خانه‌دار ویکتوریایی ضعیف و شکننده می‌دانند.» با این منطق، زنان می‌توانند مشکل آزار و اذیت جنسی را با شوخ‌طبعی، صبوری و تحمل بالای درد و رنج حل کنند.

بلافاصله این اختلاف در رسانه‌ها به عنوان اختلاف نسلی توصیف شد. به ما فمینیست‌هایی که سن و سال بیشتری داشتیم - بگو، هرکسی بالای چهل سال - گفته می‌شد در این اعمال پلید و شرورانه شریک هستیم؛ افکارمان به طرز خنده‌داری قدیمی و منسوخ شده‌است، یا خیلی ترسیده‌ایم که قدمی پیش بگذاریم. زنان جوان‌تر، بستگی داشت که از چه کسی سؤال کنی، یا به حق پرشور و احساساتی، و یا ساده‌لوحانه آرمان‌گرا بودند، و یا می‌خواستند خون همه را بریزند. مفهوم اختلاف و شکاف نسلی، تا حدودی به صورت هم‌زمان از طرف مخالفان فمینیست‌ها و طرفداران #من‌هم مطرح شد. در روزنامه هارپر، رافی جنبش #من‌هم را به‌عنوان «فمینیسم توییتری» به‌سخره گرفت و گفت فقط جوانان خودشیفته‌ای که تحت تاثیر رسانه‌های اجتماعی هستند، می‌خواهند از طریق آزارهای جنسی تسویه حساب کنند. باری ویس، در مقاله‌اش با نقد مسیری که جنبش #من‌هم در پیش گرفته بود، بر جوانی و ساده‌لوحی زن ناشناسی تاکید کرد که اظهاراتی علیه بازیگر کمدی «عزیز انصاری» مطرح کرده بود. در همین حین، وب‌سایت فمینیستی جزبیل که نویسندگان و خوانندگانش اکثراً جوان‌اند، با انتشار مقاله‌ای با عنوان «عقب‌گرد جنبش #من‌هم، موج دوم فمینیسم است»، به‌طور مبهم و سر بسته به محصول نادرست متفکران فمینیست قدیمی‌تر اشاره می‌کند اما چندان به دستاوردها و ناکامی‌های واقعی این اندیشمندان نمی‌پردازد.

هر کدام از طرفین، از کلیشه‌های سنی با درجات مختلفی از بدبینی علیه هم استفاده می‌کردند. زنان پیرتر بدخلق و یا ناآگاه و بی‌خبر بودند، زنان جوان‌تر هم خودمحمور و یا بچه‌هایی لوس بودند. انگار هیچ‌کدام از این تفسیرها علاقه‌ای به این حقیقت نداشت که زنان روایت‌گر آزارهای جنسی هم جوان بودند و هم پیر. منتقدات و نکوهش‌گران فمینیست #من‌هم نیز از نسل‌های مختلف آمده‌اند. ویس در سن ۳۲ سالگی آنقدر جوان است که به جای دختر «مرکین» یا نوه «گریر» باشد.

#من‌هم و واکنش‌های شدید نسبت به آن نشان داد که واقعاً بین فمینیست‌ها اختلاف وجود دارد، اما تحلیل‌گران این شکاف را صرفاً به‌عنوان دعوا و درگیری زنانه یا مسابقه جیغ‌و داد بین مادران خسته و دختران نوجوان نشان می‌دهند. به طور ضمنی منظورشان این بود که بحث فمینیستی در ارتباط با #من‌هم، از همان بحث‌و جدل‌های احساساتی بین خود فمینیست‌هاست که قبلاً هم مشابهش را دیده‌ایم.

این اشتباه است. نگاهی نزدیک‌تر به بحث‌های مطرح‌شده توسط این دو گروه، شکاف فکری عمیق‌تر و جدی‌تری را نشان می‌دهد. اصل ماجرا این است که این دو نوع فمینیسم دو درک متمایز از جنسیت‌زدگی و دو تفکر بسیار متفاوت و غالباً ناسازگار در مورد چگونگی حل این مشکل دارند. رویکرد یکی از این دو گروه فردمحور، سرسخت و مبتنی بر ایده‌آل‌های عمل‌گرایی، واقع‌گرایی و خودبستگی است. رویکرد دیگری گسترده، همگانی، آرمان‌گرایانه و مبتنی بر منافع مشترک و همبستگی متقابل است. #من‌هم درگیری بین این دو نوع از فمینیسم را کاملاً آشکار کرده است، اما این بحران نتیجه تغییر اندیشه‌های فمینیستی است که دهه‌هاست در حال ساخته‌شدن است.

ادعای اصلی فمینیست‌های مخالف #من‌هم این است که این جنبش با تک‌تک زنان به‌عنوان فاعلانی اخلاقی رفتار نمی‌کند که توانایی نه گفتن، به دنبال رابطه جنسی رفتن و لذت بردن از آن و اشتباه کردن را دارند. از این منظر زنانی که قدم پیش گذاشته‌اند و تجربه‌های آزار یا تجاوز جنسی‌شان را بازگو کرده‌اند باید اغلب بیشتر از بیان #من‌هم، مسئولیت خودشان را در چنین تجربیاتی بپذیرند. این تفکری است که در یک سنت اخلاقی قدیمی وجود دارد_ سنتی که شدیداً با سرمایه‌داری سازگار است_ و در آن به مسئولیت شخصی، استقلال و تمایل به مقاومت و تاب‌آوری در برابر سختی‌ها به‌عنوان فضیلت‌های بسیار ارزشمندی احترام گذاشته می‌شود. این مرامی است که می‌گوید با تلاش خودت، خودت را بالا بکش- از فقر به رفاه، یا در منطق فمینیست‌های مخالف #من‌هم از قربانی شدن زنانه به قدرت مردانه. آن‌ها بر این باورند که گستردگی آزار و اذیت جنسی حکایت از اجتناب‌ناپذیر بودنش دارد و بهترین پاسخ خشم نیست، بلکه اراده و عزم راسخ است. فمینیسم آن‌ها فرض را بر این می‌گذارد که زنان به صورت فردی قدرت انتخاب دارند تا تأثیر منفی جنسیت‌زدگی را کاهش دهند و توان تحمل هرگونه ناخوشایندی جنسیت‌زده اجتناب‌ناپذیر را دارند، فقط اگر در مدیریتش ثبات داشته باشند.

سمت دیگر ماجرا، خود جنبش #من‌هم است. شاید این ادعا عجیب به نظر برسد که بتوان از #من‌هم به‌عنوان یک ایدئولوژی واحد حرف زد، و ادعا کرد که این لحظه فرهنگی که طیف گسترده‌ای از رفتارهای ناپسند را در سراسر بسیاری از مشاغل و صنایع مختلف افشا کرده است، می‌تواند آن‌قدر منسجم و یک‌دست باشد که فقط یک خط‌مشی و دستورکار داشته باشد. اما #من‌هم به‌عنوان یک جنبش اجتماعی و به‌عنوان یک کنش فردی، فرضیه‌های خاصی را

بیان می‌کند که با عادات فکری اکثر فمینیسم‌های جریان اصلی سازگار نیست. با گفتن «من‌هم»، یک زن منفرد خودش را به بخشی از یک گروه بزرگ‌تر تبدیل می‌کند، و انتخاب می‌کند که کنار دیگرانی بایستد که مورد آزار، تعرض و یا تجاوز قرار گرفته‌اند. این همبستگی قدرتمند است. هنوز هم نادر است که ببینیم چنین گروه بزرگی از زنان رنج فردی خود را به‌عنوان رنج همهٔ زنان تشخیص دهند، و ادعا کنند که همهٔ آن‌ها از سوی نیروهای جنسیت‌زده یکسانی آسیب دیده‌اند، و همه در کنار هم خواستار شکست این نیروها شوند.

با این نگاه، تنوع و گستردگی جنبش #من‌هم نقطه‌ضعف نیست بلکه نقطه قوت است. به‌هرحال، اگر زنان زیادی، با روش‌های مختلف زندگی، رفتارهای جنسیت‌زده مشابهی را از سوی مردان تجربه کرده باشند، باورش راحت‌تر است که این مشکل فراتر از افراد است و در عوض به فشارهای فرهنگی گسترده‌تری مربوط می‌شود. وجود همیشگی آزار جنسی در همه جا به این معناست که افراد نمی‌توانند به‌سادگی با انتخاب‌های درست و یا عزم راسخ از آن جلوگیری کنند، و این مطالبه که افراد باید این کارها را انجام دهند، مزخرف و بی‌معنی به نظر می‌رسد.

بگذارید به سراغ تعارض و کشمکش میان فمینیسم «فردمحور» و «جامعه‌محور» برویم. اختلاف بین دیدگاه‌های موجود، تا حدودی بر سر چگونگی انجام پروژه فمینیستی است، یا به عبارت دیگر این که بهترین روش کدام است: از طریق توانمندسازی فردی، یا از طریق رهاسازی جمعی. اما شکاف اخلاقی بزرگ‌تری میان این دو اندیشه وجود دارد، چون #من‌هم و منتقدانش اتفاق نظر ندارند که مسئولیت آزار جنسی را بر دوش چه کسانی بگذارند: آیا مسئولیت هدایت، تاب‌آوری و غلبه بر زن‌ستیزی‌ای که یک زن با آن مواجه شده بر عهده

خود اوست، و یا حذف تبعیض جنسیتی وظیفه جمعی ماست تا یک زن در وهله اول اصلاً با آن مواجه نشود.

تنش میان فمینیسم فردمحور و جامعه‌محور از زمان احیای جنبش زنان در اواسط قرن بیستم همواره وجود داشته است. بر اساس الگوی فردمحوری فمینیسم، مسئولیت شخصی، آزادی‌های فردی و سازگاری‌های روان‌شناختی شیوه‌های معناداری برای خروج زن از رنج تحمیل‌شده از پدرسالاری، و کسب برابری با مردان ارائه می‌دهد. بسیاری از مشهورترین فمینیست‌های غربی طبق این سنت فعالیت کرده‌اند. به‌طور مثال، بتی فریدان، نویسنده بسیار تأثیرگذار دهه ۱۹۶۰ میلادی که کتاب فمینیستی رازورزی زبانه را نوشته بود، استدلال کرده که کدهای فرهنگی جنسیت‌زده مانع رسیدن زنان به خوشبختی شخصی است. فریدان، دانش‌آموختهٔ روانشناسی، بر زندگی خصوصی زنان سفیدپوست، آمریکایی و طبقه متوسط اواسط قرن تمرکز کرد. به‌تازگی، فمینیسم فردمحور مدافع مشهوری به نام شرلی سندبرگ، مدیر اجرایی فیس‌بوک، را پیدا کرده است که مانیفست-سرگذشت زندگی‌اش را به نام «بقاپ» در سال ۲۰۱۳ منتشر کرده است. سندبرگ از فقدان زنان در سمت‌های رهبری ابراز تأسف می‌کند و کتابش یک کتاب راهنما برای زنانی است که بلندپروازی‌های سازمانی دارند.

فمینیسم جامعه‌محور نیز یک تاریخ طولانی مشابه اما کمتر شناخته‌شده‌ای دارد. بلافاصله پس از آن که کتاب فریدان پرفروش‌ترین کتاب شد، فمینیست‌های ایتالیایی مانند لئوپولدینا فورنوناتی و سیلویا فدریچی صورت‌بندی روش دیگری را برای بررسی مشکلاتی که زنان با آن‌ها مواجه می‌شوند، آغاز کردند. آن‌ها به‌عنوان مارکسیست، درصدد تحلیل این بودند که چگونه مردان با زنان به‌عنوان دو طبقه جدا از هم مرتبط‌اند. آن‌ها به ایده‌های توانمندسازی زنان و خودسازی

کمتر از تقسیم‌کار، شرایط زندگی و پول نقد علاقه داشتند. آن‌ها استدلال کردند که به اصطلاح کار زنان — هر کاری از تمیز کردن کف خانه تا پانسمان زخم‌ها و شیردهی، پخت‌وپز، تن‌فروشی، رخت‌شویی و رسیدگی به سالخوردگان — نه تنها باید به‌عنوان کار تلقی شود، بلکه باید جزء ضروری و لاینفک سیستم دستمزدی سرمایه‌داری شود. این زنان استدلال کردند که اگر زنان این کارها را برای مردان در خانه انجام نمی‌دادند، آن‌ها هرگز قادر نبودند به کار برگردند و تولید مفید داشته باشند. کار مردانه در کارخانه با تکیه بر کار زنانه در خانه صورت می‌گیرد.

هنگامی که کمپین فدریچی برای دستمزد کارخانگی در سال ۱۹۷۲ آغاز شد، منجر به بحث‌های تندوتیز همگانی — ابتدا در ایتالیا و بعد از نقل مکان فدریچی به نیویورک و گشایش شرکت دستمزد کارخانگی در بروکلین، در آمریکا — شد. به نظر جریان اصلی سیاسی، ایده فدریچی مضحک و احمقانه بود. آیا واقعاً منظورش این است که باید به زن باید بابت تمیز کردن کف خانه شوهرش پول پرداخت شود؟ اما این جنبش متکی به این درک بود که دستمزد لازم است تا کار به‌عنوان کار تلقی شود و افرادی که این کار را انجام می‌دهند شایسته شأن و عزت و حمایت باشند. مطالبه «دستمزد برای کار خانگی» که بیشتر یک شیوه کلامی آگاهی‌بخشی است تا تجویز یک خطمشی فوری، بر این ایده متکی است که زنان یک «طبقه» هستند، درست به معنای مشابه «طبقه کارگر» — گروهی از افراد با چیزهای مشترک که می‌توانند بواسطه منافع مشترکشان سازمان‌دهی شوند.

جنبش دستمزد برای کارخانگی شکست خورد، اما نفوذ و تاثیرش در کارزارهای عدالت نژادی، حقوق همجنسگرایان، حق مسکن و حقوق کارگران جنسی ادامه یافت. عقیده پشت دستمزد برای کارخانگی این است که ظلم و ستم بر زنان شایع

و گسترده است، و این ستم حتی در مورد زنانی که زندگی بسیار متفاوتی دارند، ویژگی‌های مشترکی دارد و این چیزی فراتر از یک تجربه شخصی است. این ستم پدیده‌ای سیاسی است. اما از آنجا که تبعیض جنسیتی افراد زیادی را زمین می‌زند، این بدان معناست که اجتماعی از زنان وجود دارد که می‌توانند یکدیگر را بالا بکشند. کسانی که ستم جنسیتی را تجربه کرده‌اند می‌توانند در کنار یکدیگر به آن پایان دهند.

مورد مشابهی هم در گروهی ادعاهای #من‌هم است که تعرض و آزار جنسی سامان‌مند است، و زنان می‌توانند با اتحاد خواستار پایان دادن به آن‌ها شوند. در حالی که فمینیست‌های فردمحور مانند فریدان و سندبرگ با تمرکز بر خود مشکل تبعیض جنسیتی آن را بررسی کرده‌اند، در جنبش دستمزد برای کارخانگی، بر مشکلات بزرگ‌تری تمرکز شد تا بررسی شود که چگونه زنان توسط نیروهای اقتصادی سرمایه‌داری مورد ستم قرار می‌گیرند. رویکرد #من‌هم در تحلیلش از پدرسالاری، کمتر ایدئولوژیک و بیشتر موردی است. اما چیزی که نشان می‌دهد حاصل این پنداشت است که زن‌ستیزی پایه‌ای است و زنان منافع مشترک در مبارزه با آن دارند.

این بدین معنا نیست که #من‌هم با تجربه تمام زنان برخورد یکسانی دارد. این جنبش شامل روایت‌هایی از زنان با نژاد، گرایش‌ها و مذاهب مختلف بوده است. #من‌هم شهادت و اظهارات زنان فقیر و غنی، سالم و بیمار مزمن، سیس و ترنس، مشهور و گمنام را به میان آورده است. این تنوع منجر به پذیرش فزاینده این موضوع شده است که زن‌ستیزی اشکال مختلفی دارد و همه زنان برای کاهش آن به ابزارهای یکسان دسترسی ندارند.

در بهترین حالت، فمینیسم جامعه‌محور #من‌هم به شدت تحت تاثیر اندیشمندان

فمینیست سیاه‌پوست آمریکایی همانند کیمبرله کرنشو قرار گرفته است. هدف آثار کرنشو مقابله با طبیعت ترکیبی نژادپرستی و جنسیت‌زدگی در زندگی زنان سیاه‌پوست است، و تحلیل این که چگونه برای افرادی که هم نژادپرستی و هم تبعیض جنسیتی را تجربه می‌کنند، این پدیده‌ها را اصلاً متمایز از هم نمی‌دانند. کرنشو در مقاله حقوقی خود در سال ۱۹۸۹ خواستار راهی جدید برای درک ستم بواسطهٔ تلاقی نژاد و جنس شد که از آن به‌عنوان درهم‌تنیدگی یا اینترسکشنالیتی نام برد. به زبان ساده، یعنی در نظر گرفتن راه‌هایی که ستم برای افراد مختلف متفاوت به نظر می‌رسد، و این که چگونه افراد در آن واحد بیش از یک عامل ستم را تجربه می‌کنند. در عمل، رویکرد کرنشو نشان می‌دهد که یک حرکت مؤثر علیه ستم مردسالارانه باید با دیگر نابرابری‌های سامان‌مند نیز مقابله کند؛ نابرابری‌های سامان‌مندی که عامل قدرت و شرارت در تجربه‌های بسیاری از زنان از تبعیض جنسیتی است.

اینترسکشنالیتی به #من‌هم درک گسترده‌تری از مفهوم تعرض و آزار و اذیت جنسی داده است. بیان #من‌هم به معنای همبستگی با همهٔ زنانی است که این تجربیات را از سر گذشته‌اند، اما شکلی که جنبش به خود گرفته است، این امکان را هم به آن داده است که این اظهارات و شهادت‌ها اعلان‌هایی خاص و شخصی از زنانی با روایت‌هایی متفاوت در شرایطی متفاوت باشد. در ازای هر کدام از فمینیست‌های مخالف #من‌هم که با تحقیر می‌پرسد «چرا محل را ترک نکردی؟» چندین زن وجود داشته است که شرایط زندگی‌شان را توضیح داده‌اند که باعث شده در واقعیت آن‌ها با درهای بسته روبرو شوند. گاهی این روایت‌ها واقعیت دردناک و تازآور را مشخص می‌کنند که همه نمی‌توانند با «نه» قاطع و قطعی به رئیس یا همکاری که به آن‌ها دست‌درازی می‌کند شغل‌شان را

به خطر بیندازند؛ هرکسی هم توانایی مالی درخواست فوری تاکسی را ندارد؛ و آن طور که فمینیست‌های فردمحور اغلب نسخه می‌پیچند، همه دسترسی به مزایا و امتیازاتی ندارند که به راحتی بتوانند کاری بکنند.

تعداد بی‌شماری از شهادت‌های #من هم نظریه‌های جنسیت‌زدگی را به‌عنوان نیرویی جهانی، اما نه یکسان و یکنواخت، اثبات کرده است. یعنی چیزی که هر زنی تجربه خواهد کرد، اما هر زن به شیوه‌های مختلف تجربه‌اش خواهد کرد. اما این جنبش در همبستگی‌اش، در بیان عمومی گرد هم آمدن زنان برای مطالبه پایان دادن به آزار و اذیت جنسی، به سنت آگاهی زنان نسبت به طبقه، وحدت و نیاز به مقابله با بی‌عدالتی سامانمند ادامه می‌دهد. کلمه «هم» در #من هم خبر از درک این می‌دهد که رهایی معنادار از زن‌ستیزی فقط به صورت مشارکتی، و با تغییر در سطوح ساختاری، فرهنگی و نهادی حاصل می‌شود. فمینیسم جامعه‌محور آرزو ندارد که چند زن را قادر کند در دستگاه‌های مردسالارانه به موقعیت‌های قدرت برسند. ماجرای «دادن یک صندلی دور میز» به زنان نیست. موضوع شکستن میز است تا بتوانیم با هم میز جدیدی بسازیم.

این یک پیشنهاد ساده نیست. فمینیسم جامعه‌محور به عنوان یک رویکرد نقص‌های واقعی دارد، هرچند مهم‌ترین نقاطضعف همان چیزی نیست که منتقدان برجسته #من هم رویش دست گذاشته‌اند. ضعف واقعی فمینیسم جامعه‌محور این نیست که زنان را تشویق می‌کند تا نسبت به ناراحتی‌هایشان بیش از اندازه حساس باشند، بلکه بسیار گسترده‌تر است. فراخوان زنان برای اتحاد می‌تواند انواع رنج و درگیری و کشمکش‌هایی را که می‌تواند بین‌شان وجود داشته باشد، نادیده بگیرد.

در نهایت، وقتی درباره «زنان» صحبت می‌کنیم منظورمان کیست؟ کدام

تجربیات یا شرایط را دقیقاً به‌عنوان نقطه اشتراک تمام زنان در نظر می‌گیریم؟ مشکل است که به‌یک‌باره آن را به آدم‌های زیادی تعمیم داد، و پرسش‌هایی درباره‌ی عدالتی، نابرابری و امتیاز به این معنی است که انجام این کار ما را با خطر چشم‌پوشی تفاوت‌های حیاتی مواجه می‌کند. زنان در دسته‌های متنوعی قرار می‌گیرند و با ستم‌هایی متقاطع روبرو می‌شوند که ساخت انحصاری مردسالاری نیست: نژادپرستی، طبقه‌گرایی، توانایی جسمی و جنسیت. اغلب، این ستم‌ها از جانب دیگر زنان به آن‌ها تحمیل می‌شود. خلیج‌های گسترده‌ای وجود دارند که زنان را از یکدیگر جدا می‌کنند: خلیج‌های پول و نژاد، استعمار، تعصب، تاریخ، خشم، حالت دفاعی، جهالت و آزار و آسیب. بسیار دشوار است که همدیگر را از آن سوی این خلیج‌ها ببینیم.

البته #من‌هم مشخص کرد که همبستگی میان زنان ممکن است. تعریف مناسبی که #من‌هم از «زن» ساخته بود، به‌سادگی قابل درک بود: هرکسی که زن‌ستیزی را تجربه کرده است. اذعان به این رنج مشترک نوعی همبستگی تلخ و غم‌انگیز است. اما #من‌هم این اقرار غم‌انگیز را به چیزی امیدبخش‌تر تبدیل کرده است. جنبش #من‌هم نه‌تنها بسیاری از زنان را بر آن داشته تا با اندوه و عصبانیت متحد بر رفتارهای زن‌ستیز تمرکز کنند، بلکه باعث شده که بسیاری از آنان در مورد قدرت مشترک و چشم‌انداز مشترک برای جهانی متفاوت فکر کنند.

هنگامی که فمینیست‌های جامعه‌محور #من‌هم خواستار تغییراتی می‌شوند که آزار و اذیت جنسی و دیگر اشکال زن‌ستیزی را کاهش خواهد داد، این کنش تصور جمعی چنین دنیایی را شدنی‌تر می‌کند: هرچه بیشتر برای این مطالبه در کنار هم قرار بگیریم، تصور دنیایی که احترام در آن رفتاری عادی و رایج است

آسان‌تر می‌شود. دنیایی که ظلم‌وستم در آن کمیاب است، همه ما با همدلی و ذکاوت بیشتری درباره زندگی دیگران فکر می‌کنیم، و دنیایی که زن بودن ما را محکوم به رنج یا محدودیت نمی‌کند.

دوباره از این بحث قدیمی بگویم که آیا باید هدف فمینیسم تغییر جامعه باشد یا تجهیز بهتر زنان به صورت فردی تا بتوانند مسیرشان را در جامعه پیدا کنند. اما چرا این درگیری قالب اختلاف میان نسلی به خود می‌گیرد، آن هم درحالی که روشن است دو دیدگاه فمینیسم دهه‌ها درگیر این جنگ‌ونبرد بوده‌اند؟ البته مسلماً بخشی از آن ناشی از سن‌گرایی و بی‌اعتنایی است. بی‌اعتنایی در واکنش به این پیش‌فرض که پیرها بیش‌ازحد ترسو هستند و جوانان بیش‌ازحد بی‌پروا. و این تفکر که فمینیسم جنبشی اجتماعی است که باید در «موج»‌های زمانی گسسته، منسجم، و موقت رخ دهد، و این تفکر در میان تمام رشته‌های تفکر سیاسی منحصر به فمینیسم است.

اما دلیل دیگری که جنبش #من‌هم قالب نبرد و کشمکش میان نسلی به خود گرفته این است که فمینیست‌های فردمحور مخالف #من‌هم پایداری و مقاومت‌شان در برابر جنبش را خردمندانه، واقع‌گرایانه و از همه مهم‌تر از روی بلوغ می‌دانند. برای آن‌ها، کل صحبت از تصور و بازآفرینی دنیای جدید به طرز ناامیدکننده‌ای ساده‌لوحانه است. دنی مرکین فحوای کلام مخالفان #من‌هم را در مقاله‌اش در نیویورک تایمز خطاب به زنانی نوشت که قدم پیش گذاشته بودند: «بزرگ شو، این زندگی واقعی است!»

این عقیده‌ای رایج و البته همچنان بسیار عجیب است: نهایت بلوغ و قدرت شخصی این است که بی‌هیچ شکایتی بپذیری جهان نمی‌تواند بهتر از این شود، ما نمی‌توانیم با هم مهربان‌تر باشیم، حقوق و مزایای مردان، نابخردی و

درندگی‌شان تغییرناپذیر و دائمی‌اند و باید تحمل شوند. این تصور از استقامت و قدرت عجیب‌وغریب است، این‌که به هر مطالبه‌ای برای دنیای بهتر، به هر آملدی به این‌که چیزها ممکن است روزی متفاوت شوند، به مثابه ضعف و ناتوانی کودکانه بی‌توجهی شود. شیوه تفکری وجود دارد که باعث می‌شود این رویکرد از سوی فمینیست‌های ضد #من‌هم، قوی و عمل‌گرا نشان داده شود. اما شیوه تفکر دیگری هم وجود دارد که باعث می‌شود این رویکرد بسیار بد به نظر برسد.

جودیت هرمان، روانکاو دانشگاه هاروارد، در کتابش با نام *تروما و التیام*، در مورد درمان نجات‌یافتگان تجاوز و سایر بیماران کلینیک‌های روانکاوای که متحمل آزار وحشتناکی شده‌اند، از وسوسه همدردی با آزارگر فرد بیمار می‌نویسد. او می‌نویسد: «این‌که طرف مرتکب آزار را بگیری خیلی وسوسه‌کننده است.

همه آنچه مرتکب آزار می‌خواهد این است که افراد ناظر کاری نکنند. مرتکب آزار به این خواسته و میل جهانی متوسل می‌شود که هیچ شری را نبینی، نشنوی، و درباره‌اش حرف نزن. در مقابل، قربانی می‌خواهد که بار رنج‌اش را با ناظران به اشتراک بگذارد.» شاید چیزی شبیه این در میل و خواسته فمینیست‌های مخالف #من‌هم در دفاع از فمینیسم فردمحور وجود داشته باشد. فراخوان‌شان برای همدلی بیشتر با مرتکبان تعرض جنسی، و این‌که بخش اعظم مسئولیت این تعرض‌ها را به پای انتخاب‌های زنانی بگذارند که این تجربه‌ها را داشته‌اند، بخشی از تلاشی است که خودشان را درگیر رنج دیگران نکنند، و بار رنج آن‌ها را به دوش نکشند.

#من‌هم و تسویه‌حسابی که به آن دامن زده است، به همه ما آگاهی و دانشی داده است که ترجیح می‌دادیم نداشته باشیم، آگاهی از این‌که چقدر بعضی

چیزهای وحشتناک عادی و نرمال هستند، و چقدر برخی از ما رنج کشیده‌اند. فمینیست‌های مخالف #من‌هم در جهان تنها کسانی نیستند که وسوسه شده‌اند رویشان را برگردانند. من از آن‌ها درخواست می‌کنم که این کار را نکنند.

منبع:

<https://www.theguardian.com/news/2018/may/11/how-metoo-revealed-the-central-rift-within-feminism-social-individualist>

عدالت ترمیمی و جنبش «من هم»



Javier Zarracina/Vox

برگردان: منیژه موذن

«گاهی فکر می‌کنم اگر دوباره او را ببینم می‌کشمش. گاهی فکر می‌کنم کاش ببینمش و بر سرش فریاد بزنم. گاهی در ذهنم او را زیر مشت و لگد می‌گیرم. گاهی هم آن روز را مرور می‌کنم تا راه‌های فراری که بود اما نرفتم را به خاطر بیاورم. گاهی فکر می‌کنم کاش بگویند چرا با من اینکار را کرده. و گاهی خودم هم نمی‌دانم چه می‌خواهم.»

عدالت ترمیمی مفهومی کمتر شناخته شده در مبحث آزار جنسی و تجاوز است.

مفهومی که در کنار نقصان مجازات‌های کیفری و وجود قوانین مردسالار بعضاً به‌عنوان راهی برای مامشات و همراهی با آزارگر برداشت می‌شود. این رویکرد که از دهه ۷۰ میلادی مورد توجه قرار گرفت با آغاز جنبش «من هم» در سال ۲۰۱۷ و برگزاری دادگاه‌های آزارگران جنسی بار دیگر تبدیل به موضوعی چالش‌برانگیز شد. آیا عدالت ترمیمی به معنای کنار گذاشتن مجازات کیفری است؟

❑ راهی برای عدالت، بیرون از سیستم قضائی

اقدامات ترمیمی ریشه در عدالت ترمیمی دارد. روشی برای بررسی عدالت کیفری که تأکید بر ترمیم آسیب وارده بر افراد و روابط است نه فقط مجازات مجرمان. اصطلاح عدالت ترمیمی در دهه ۱۹۷۰ میلادی برای توصیف روشی برای پاسخ به جرم ابداع شد که در درجه اول معطوف به جبران خسارت ناشی از عمل مجرمانه و بازیابی کرامت و سعادت همه افراد درگیر است. عدالت ترمیمی در سال‌های اخیر با جنبش اصلاحات عدالت کیفری محبوبیت بیشتری پیدا کرده است، گرچه ریشه‌های آن را می‌توان در جوامع بومی در سراسر جهان جستجو کرد.

❑ جنبش «من هم» و عدالت ترمیمی

با آغاز جنبش «من هم» در سال ۲۰۱۷ بار دیگر موضوع عدالت ترمیمی به بحث گذاشته شد. سال ۲۰۱۷ بسیاری از بازیگران هالیوود در پرونده آزارهای جنسی هاروی واینستین نقش فعال داشتند. آن‌ها یا خود از طرف واینستین مورد آزار قرار گرفته بودند و یا حامی زنان آزاردیده بودند. اشلی جاد، یکی از کسانی که هاروی واینستین را به آزار جنسی متهم کرده بود و یکی از شخصیت‌های اصلی جنبش «من هم» پس از محکومیت واینستین نسبت به حکم دادگاه

رضایت داشت اما تأکید کرد که ترجیح می‌داده «روند عدالت ترمیمی که در آن (واینستین) از نظر احساسی با اشتباهات خود کنار بیاید» اتفاق می‌افتاد. او (اشلی جاد) عقیده داشت عدالت ترمیمی انسانی‌تر از مجازات کیفری است و رضایت بیشتری به همراه دارد. جنبش «من هم» هنگامی که هاروی واینستین به جرم آزار و تجاوز جنسی محکوم شد، به یک نقطه عطف رسید. واینستین باید سال‌ها، اگر نه دهه‌ها را در زندان سپری می‌کرد و محکومیت کیفری او به عنوان اثبات پیشرفت جامعه در مسائل زنان دیده می‌شد اما عده‌ای معتقد بودند این رویکرد نسبت به جرم که در همه موارد بر پیگرد قانونی و حبس تأکید دارد، درمانی برای یک مشکل گسترده و پیچیده نیست.

❑ چرا مجازات کیفری همیشه رضایت‌بخش نیست؟

برای دهه‌ها مدافعان حقوق قربانیان از جمله بسیاری از فمینیست‌ها پشت قولی که دادستان‌ها به‌طور مداوم به قربانیان می‌دهند ایستاده بودند: ما با محاکمه آزارگر تا حد ممکن درد شما را برطرف خواهیم کرد؛ اما برای بسیاری این یک وعده پوچ است. اکثریت قریب به اتفاق پرونده‌های تجاوز جنسی هرگز به سالن دادگاه راه پیدا نمی‌کنند. برخی از قربانیان مانند اشلی جاد به دنبال عدالت ترمیمی بودند؛ درمانی برای شفای قربانیان و جلوگیری از جرم مجدد از طریق پاسخگویی و ترمیم و نه فقط حبس.

جنبش «من هم» و تبلیغات مربوط به پرونده واینستین توجه ویژه‌ای را به مسئله آزار جنسی معطوف کرد. همه توافق داریم که جامعه، مؤسسات آموزشی و قانونگذاران باید به سوء رفتارهای جنسی رسیدگی کنند و برای جلوگیری از آن اقداماتی انجام دهند. «من هم» همچنین این پیام مهم را ارسال کرد که با زنانی که تجاوز جنسی را گزارش می‌کنند باید مانند سایر قربانیان رفتار شود. این

جنبش به زنان کمک کرد تا از پوسته بدنامی، سرزنش خود و تروما بیرون بیایند و به آن‌ها قدرت داد تا روایت کنند. این موضوع همچنین موجب توجه گسترده‌تر به مبحث عدالت جنسیتی شد. اما واقعیت این است که برای بسیاری از قربانیان جرم، تحمل صفر، ممنوعیت‌های کیفری گسترده و مجازات‌های سنگین یک پاسخ محتمل یا حتی مطلوب نیست.

❑ مجازات کیفری / عدالت ترمیمی

در دوران جنبش «من هم»، یک پیش‌فرض گسترده وجود داشت که بهترین راه برای مقابله با سوء رفتار جنسی و تأمین منافع قربانیان، استفاده از سیستم قضائی است. این جنبش همچنین این ایده غلط که برخی از آزارهای جنسی همچون تماس جنسی ناخواسته قابل اغماض هستند و آن قدر جدی نیستند که گزارش شوند را از بین برد. اما درحالی‌که افراد بیشتری به دلیل مجموعه‌ای از رفتارهای نامناسب جنسی تحت تعقیب قرار می‌گرفتند، کاستی‌های سیستم عدالت کیفری بارزتر شد.

طبق تحقیقات، پیگردهای جنایی قربانیان را در معرض فشار روانی جدی قرار می‌دهد. حتی در موارد نادری که آزارگران به سختی محکوم و مجازات می‌شوند، بسیاری از قربانیان گزارش داده‌اند که تجربه آن‌ها موجب بازگشت تروما و تضعیف‌کننده بوده است.

بازجویی و شرح ماجرا در مقابل دادستان بعضاً تلخ و آزاردهنده است. البته مدافعان استدلال می‌کنند که باید روند رسیدگی قضائی به آزار جنسی اصلاح شود تا قربانیان با چنین تجربیاتی روبرو نشوند. اما جرائم جنسی دارای بالاترین مجازات‌های قانونی است. دادگاه‌های تجاوز به عنف هرگز به سادگی برگزار نمی‌شوند. لاجرم هرگونه روند جنایی منصفانه قربانی را در معرض تحقیقات

جدی قرار می‌دهد. موضوع دیگری که توجهات را به خود جلب کرد نابرابری و تبعیض در سیستم قضائی نسبت به قربانیان تجاوز در میان اقلیت‌ها بود. قربانیان آزار جنسی ممکن است از هر گروه نژادی، قومی و اقتصادی-اجتماعی باشند. آن‌ها ممکن است از اعضای گروه‌های LGBTQ باشند، ممکن است مرد باشند. برخی از قربانیان مهاجران غیرقانونی یا افرادی دارای سابقه کیفری هستند. مطالعات نشان می‌دهد که قربانیان گروه‌های حاشیه‌ای در تمام مراحل روند قضائی با رفتاری بدتر مواجه می‌شوند و همچنین کمتر احتمال دارد که روایت آن‌ها توسط پلیس، دادستان‌ها و هیئت منصفه باور شود.

❑ وقتی قربانی از خانواده یا جامعه خود حمایت می‌کند

بر اساس نظرسنجی‌ها از هر ۱۰ مورد آزار جنسی ۸ مورد توسط یکی از نزدیکان آزار دیده رخ می‌دهد. برخی از متهمان این پرونده‌ها خود قربانیان خشونت جنسی هستند. غالباً متعلق به یک گروه اجتماعی هستند. بسیاری از افرادی که عضو اقلیت‌های اجتماعی هستند از روندی که به نظر آن‌ها مخرب است حمایت نمی‌کنند. برخی به دلیل تأثیر بازداشت‌های گسترده بر جامعه خود و برخی به دلیل جلوگیری از فروپاشی خانواده. بعضی دیگر هم از این می‌ترسند که مجرم پس از گذراندن دوران زندان با بازگشت به جامعه آسیب بیشتری وارد کند. رویکرد عدالت ترمیمی به سه مورد اصلی بزه/بزهکار/ و بزه دیده می‌پردازد. وقتی بزه‌ی رخ می‌دهد عوامل مرتبط با آن از جمله عوامل اجتماعی مورد بررسی قرار می‌گیرد. ترمیم ساختارهایی که افراد را تبدیل به آزارگر می‌کنند و در کنار آن توجه بر لزوم درمان ترومای فرد آزار دیده مبحث عدالت ترمیمی را به‌عنوان بخشی از راه‌حل مقابله با آزار جنسی برجسته می‌کند.

آزار دیده باید بتواند در عین روایت آزار جنسی نحوه برخورد با آن را نیز انتخاب

کند. در کنار لزوم حمایت کامل سیستم قضائی و جامعه از فرد آزاردیده، امکان گفتگو، رودررو شدن با مجرم، تلاش برای پیدا کردن پاسخ پرسش‌های بی‌جواب و ترمیم آسیب ناشی از آزار جنسی نیز باید برای آزاردیده وجود داشته باشد. مجازات کیفری لازم اما همیشه کافی نیست.

منبع:

IIRP graduate school- The New York Times

گفت‌وگو با کیمبرلی فیچايلد

استاد روانشناسی در دانشگاه منهتن:

رنج زنان را باور کنیم



الهه محمدی

چند سال بعد از آن روزی که «تارانابروک»، «من هم» را برای همدردی با یک زن آزار دیده به کار برد و همین کلمه جنبشی را به همین نام در سال ۲۰۱۷ رقم زد، شاید کسی فکرش را نمی‌کرد مبارزه با خشونت جنسی به یکی از پر قدرت‌ترین جنبش‌هایی تبدیل شود که بسیاری از زنان را نقاط مختلف دنیا برای شکستن سکوتشان متحد کند. بسیاری از زنان ایرانی هم در سالی که گذشت صداهای مشترک را پیدا کردند و برای مقابله با خشونت جنسی متحد شدند. با هر صدایی که بلند می‌شد، زن دیگر جرات پیدا

می‌کرد که شرم و دیگر موانع ساختاری را کنار بگذارد و بگوید: «من هم همینطور.» اما در همان آغاز افشاگری‌های زنان در شبکه‌های اجتماعی سوال‌هایی مطرح شدند که نشان از حساسیت کاربران نسبت به این موضوع داشت. سوالاتی چالش‌برانگیز مانند: فایده این افشاگری‌ها چیست؟ فعالان حوزه زنان چه وظیفه‌ای مقابل این زنان و روایتشان دارند؟ آیا جنبش «من هم» می‌تواند برای زنان فقیر و حاشیه‌نشین هم کارایی داشته باشد؟ آیا متجاوزان باید مجازات شوند؟ «کیمبرلی فیرچایلد» استاد روانشناسی در دانشگاه متتهن معتقد است نه تنها افشاگری زنان علیه خشونت جنسی همبستگی‌ساز است بلکه می‌تواند موجب تغییرات موثری به نفع زنان شود. او در این گفت‌وگو با بیان اینکه قطعاً بیشترین نظرات منفی و انتقادات به این جنبش از سوی مردانی است که مورد حمله قرار گرفته‌اند، می‌گوید فعالان و فمینیست‌ها نباید شرایط را به نفع آزارگران تغییر بدهند؛ «به عبارت دیگر برخوردهای بسیار تند با آزارگران جنسی به گونه‌ای که آنها با زنان رفتار می‌کنند هیچ مشکلی را حل نمی‌کند. به احتمال زیاد این عمل اوضاع را بدتر و رفتارهای بد آزارگران را تشدید می‌کند.»

گفت‌وگو با فیرچایلد درباره چالش‌ها و فرصت‌های جنبش روایت‌گری علیه خشونت جنسی را در ادامه می‌خوانید.

❑ ❑ خشونت مبتنی بر جنسیت از موضوعاتی است که سال‌ها مورد بررسی جامعه‌شناسان، روانشناسان و فمینیست‌ها بوده است. اعمال قدرت و موقعیت فرادست یکی از اصلی‌ترین مولفه‌های خشونت جنسی علیه زنان است. آیا شما اساساً افشاگری خشونت جنسی از سوی زنان را به نفع بازماندگان و برهم زدن نظم بر ساخته از این قدرت می‌دانید؟

من قطعاً فکر می‌کنم افشای تجربیات زنان در مورد خشونت جنسیتی برای

بازماندگان مفید است. این موضوع به بازماندگان کمک می‌کند تا با کنترل بر روایت خود، مقداری از قدرت خود را بازپس بگیرند و همچنین به ارتباط بازماندگان با یکدیگر کمک می‌کند. یکی از قدرتهای بزرگ عصر اینترنت، توانایی اتصال ما به یکدیگر و دیدن این است که ما در تجربه‌های خود تنها نیستیم. وقتی ببینیم چند زن دیگر هم تجربه‌های مشابه ما را داشته‌اند، حرف زدن از خشونت جنسی آسان‌تر می‌شود. خشونت جنسی برآمده از تمایل گسترده به فرودست و بی‌عاملیت نگه داشتن زنان است.

■ از همان آغاز جنبش «من هم» در آمریکا و بعد در کشورهای دیگر، برخی از منتقدان معتقد بودند افشاگری‌های آزارهای جنسی می‌تواند تبعاتی منفی برای کنشگران به ویژه فمینیست‌ها داشته باشد. شما این انتقاد را چقدر به جا می‌دانید؟

قطعا بیشترین نظرات منفی و انتقادات از سوی مردانی است که در این جنبش مورد حمله قرار گرفته‌اند. اما از بسیاری جهات من فکر می‌کنم این منتقدان فقط سعی می‌کنند از همان روش‌های ترسناک که خودش آزار و اذیت است، استفاده کنند. چگونه می‌توانیم زنان را از اشتراک این تجارب و ایجاد یک حرکت قدرتمند بزرگ برای برابری جنسیتی منصرف کنیم؟ بیایید ما آن‌ها را بترسانیم. آن‌ها از به اشتراک گذاشتن و افشای تجربیات خیلی ترسیده‌اند. منتقدان، این جنبش را نقد نمی‌کنند، آن‌ها سعی می‌کنند جلوی آن را بگیرند.

❑ با توجه به اینکه چند سال از شروع افشاگری‌ها علیه خشونت جنسی در غرب می‌گذرد و تجربیات در این زمینه می‌تواند راهگشای کشورهایمانند ایران باشد که به تازگی این جنبش در آن پا گرفته است، به نظر شما چالش‌های پیش روی جنبش «من هم» چیست؟

من فکر می‌کنم یکی از بزرگترین چالش‌ها ادامه دادن این حرکت است. آغاز این جنبش آسان بود چون میلیون‌ها زن داستان‌های شخصی خود را به اشتراک گذاشتند و مردان برجسته‌ای مانند «هاروی واینستین» رسوا شده بودند. اما با کم شدن انرژی، جنبش به رهبری و برنامه مشخصی برای تغییر نیاز دارد. بدون مشخص کردن مواردی که باید با آنها بجنگیم و آنچه را که می‌خواهیم به دست بیاوریم، حفظ جنبش دشوار خواهد بود.

❑ اطلاق مفهوم شجاعت بر افشاگری‌های زنان دارای موقعیت‌های ویژه اجتماعی و اقتصادی، چه پیامی برای زنان فرودست و فاقد جایگاه قدرت و ثروت که از قضا بیشترین آسیب‌ها متوجه آنهاست می‌تواند داشته باشد؟ چون به وضوح می‌دانیم خود امکان سخن گفتن می‌تواند برآمده از امتیازها و برخورداریهایی باشد که طیف وسیعی از زنان از آن محرومند.

این سوال خیلی جالبی است. همه زنان باید برای به اشتراک گذاشتن تجربیات خود شجاع قلمداد شوند. کاش راهی یا کلمه‌ای وجود داشت که می‌توانست چالش‌های اضافی را که برای این زنان بوجود می‌آید، توصیف کند. واژه شجاعت توصیف کاملی نیست.

از برخی جهات می‌توانم ببینم که شنیدن واژه شجاعت از سوی زنانی که در شرایط اقتصادی ضعیفی هستند، برای افشای این اطلاعات کمک‌کننده نیست و حتی ممکن است دلسرد کننده باشد. از بسیاری جهات، این یک واژه شیک

است که به آنها کمک نمی‌کند تا از وضعیت فعلی خود خارج شوند. ما باید همه زنان را تشویق کنیم تا در برابر خشونت جنسی ایستادگی کنند اما فکر می‌کنم که باید راه‌هایی را برای کمک ملموس‌تر به افرادی که در این شرایط چالش‌برانگیز هستند، ارائه دهیم.

❑ با این حساب، آیا جنبش «من هم» می‌تواند برای زنان فقیر و حاشیه‌نشین هم کارایی داشته باشد؟

بله من معتقدم که می‌تواند اما لازم است کسانی که در این جنبش هستند مراقب چالش‌های پیش روی زنان فرودست باشند. ممکن است شغل، امنیت خانواده و امنیت خود آن‌ها به خطر بیفتد. به همین دلیل است که قبلاً اشاره کردم که ما باید ابزارهای ملموس‌تری برای کمک به این زنان و حمایت از آنها داشته باشیم.

❑ بعد از شروع افشاگری‌ها علیه خشونت‌های جنسی در ایران، عده‌ای این انتقاد را مطرح کردند که آیا هشدار به افکار عمومی، افشای آزارگران و مجازات آن‌ها تمام چیزی است که زنان افشاگر و کنشگران به دنبال آن بوده‌اند؟ نظر شما در این باره چیست؟

فکر نمی‌کنم اهداف به این موارد خلاصه شود. مجازات و تنبیه مطمئناً فوری‌ترین و مشهودترین نتایج افشای تجربیات با خشونت جنسی هستند. اما من فکر می‌کنم اهداف بلند مدت‌تری در به اشتراک گذاشتن تجربیاتمان در مورد آزار و اذیت و خشونت جنسی وجود دارد که ما به دنبالشان هستیم.

افشای این تجربیات کمک می‌کند تا نشان دهیم چگونه زنان در جامعه ما (و بسیاری از جوامع در سراسر جهان) برابر نیستند. وقتی با زنان به مانند ابژه و

اشیاء جنسی برخورد می‌شود و به آنها نگاهی برابر یا حتی کاملاً انسانی وجود ندارد، مجازات آدم‌های بد، مسئله سیستمی زن‌ستیزی را حل نمی‌کند.

❑ کنشگران حقوق زنان و فمینیست‌ها باید با همه آزارگران یکسان برخورد کنند؟ مسئولیت کنشگران حقوق زنان در برابر این افشاگری‌ها چیست؟

فعالان و فمینیست‌ها نباید شرایط را به نفع آزارگران تغییر بدهند. به عبارت دیگر برخوردهای بسیار تند با آزارگران جنسی به گونه‌ای که آنها با زنان رفتار می‌کنند هیچ مشکلی را حل نمی‌کند.

به احتمال زیاد این عمل اوضاع را بدتر و رفتارهای بد آزارگران را تشدید می‌کند. من فکر می‌کنم مسئولیت‌های فعالان این است که به افشاگری‌ها و داستان‌ها باور داشته باشند و از زنانی که تجربیات خود را به اشتراک می‌گذارند، حمایت کنند.

❑ در ایران یکی از چالش‌هایی که مطرح شده، بحث راستی‌آزمایی روایات توسط افراد و گروه‌هایی است که واسطه انتشار می‌شوند. آیا وظیفه یک کنشگر اجتماعی قضاوت و راستی‌آزمایی روایات خشونت‌های جنسی است؟

ما باید زنان را در گزارش کردن از تجربیاتشان باور داشته باشیم. تحقیقات نشان می‌دهد تعداد زنانی که درباره آزارهای جنسی نسبت به دیگران اتهامات دروغ می‌گویند در واقع بسیار کم است. معمولاً در داستان‌های این زنان موضوعات جعلی کمی وجود دارد. گرچه به نظر من راستی‌آزمایی همه ابعاد ماجرا وظیفه کنشگران نیست.

❑ طبق نظر فردریکسون و رابرتز، بدن انسان صرفاً یک سیستم بیولوژیکی نیست، بلکه «بدن در بافت‌های اجتماعی و فرهنگی وجود دارد و از این رو با استفاده از شیوه‌ها و گفتمان‌های فرهنگی اجتماعی ساخته می‌شود». آیا جنبش «من هم» می‌تواند قد علم کردن زنان مقابل این همین موضوع باشد؟

بله حرکت زنان تقابلی با این نظریه ندارد بلکه تلاشی برای بازنویسی مکالمات فرهنگی و اجتماعی است که در مورد بدن زنان بکار می‌رود. طبق نظریه فردریکسون، بدن زنان تبدیل به اشیاء می‌شود تا دیگران و نه خود زنان از آن لذت ببرند. هنگامی که زنان شروع به عینیت بخشیدن به این شیء‌شدگی می‌کنند، حتی خود را کاملاً انسانی تصور نمی‌کنند و خود را به عنوان اشیایی برای لذت بردن دیگران می‌بینند. جنبش «من هم» تلاشی برای بازپس‌گیری بدن زنان برای زنان است. برای گفتن اینکه بدن زنان شی نیست و زنان شایسته انسانیت و رفتار برابر هستند.

❑ شما در یکی از مقاله‌هایتان به نام «آزار جنسی روزمره از سوی غریبه‌ها و شی‌انگاری زنان»، خودشی‌انگاری جنسی و سرزنش خود در میان زنان را مولفه‌هایی دانسته‌اید که بر نوع تجربه اذیت و آزارهای جنسی موثر است. چه راهکارهایی برای گذر از این استراتژی‌ها - به قول خودتان «استراتژی‌های زنانه» - پیشنهاد می‌دهید؟

تجارب آزار و اذیت و خشونت جنسی زنان را مجبور می‌کند که بدن خود را به عنوان اشیا ببینند و از آنجا که چنین خشونت‌های همیشگی به عنوان یک تجربه شخصی در نظر گرفته می‌شود (یعنی اتفاقی که برای من افتاده است اما برای زنان دیگر اینگونه نیست)، زنان به سرعت خود را سرزنش می‌کنند و به آن فرهنگ سرزنش قربانی را هم اضافه کنید (به عنوان مثال پرسیدن اینکه " زمان وقوع این اتفاق یا تجاوز چه چیزی پوشیده بودی؟") برای زنان دشوار است که

خود را سرزنش نکنند و یا خود را علت خشونت جنسی که برای آنها اتفاق افتاده، نبینند. «من هم» یک راه حل برای این مشکل ارائه می‌دهد. توانایی دیدن خشونت جنسی که برای همه زنان اتفاق می‌افتد و نه فقط برای عده‌ای از زنان، می‌تواند پایانی برای سرزنش کردن خود باشد. توانایی دیدن این که خشونت جنسی باعث می‌شود زنان دیگر نیز خود را به عنوان اشیای پیندارند، می‌تواند به شکستن این چرخه کمک کند. راه‌حل نهایی تغییر جامعه است. ما به جامعه‌ای نیاز داریم که در آن زنان بدون تبعیض و خشونت، برابر با مردان ارزیابی شوند.

■ با توجه به تجربه جنبش «من هم»، می‌توان گفت مردم چقدر افراد آزرده را باور می‌کنند و آیا اساساً همیشه حق با آزردیدگان است؟

همانطور که در بالا گفتم، من فکر می‌کنم ما باید در طرف بازماندگان و داستان‌های زنان بایستیم حتی اگر اشتباه کنیم. وقتی زنی با ادعای تعرض، آزار و اذیت و ... به پا می‌خیزد چیزهای زیادی برای بدست آوردن ولی در عوض برای از دست دادن چیزهای زیادی دارد. زنان با به اشتراک گذاشتن داستان‌های خود شغل، امنیت، خانواده و دوستان خود را به خطر می‌اندازند. زنان شهرت خود را به خطر می‌اندازند و در معرض تباهی قرار می‌گیرند. نمونه بارز آن، «شائل میلر» است که توسط «بروک ترنر» مورد تجاوز قرار گرفت. میلر در طول دادگاه به طور مداوم مورد سوال، تشکیک و تهاجم قرار گرفت و در پایان، ترنر اندکی مجازات شد. «کیت مان» در کتاب «دختر فرودست: منطق زن‌ستیزی یک کتاب است» تجزیه و تحلیل بسیار خوبی در مورد این موضوع و همچنین بی‌عدالتی درباره شهادت دادن و خاموش کردن صداها دارد. به طور معمول، اعتقاد بر این است که زنان حقیقت را درباره تجارب خود نمی‌دانند. این کاملاً اشتباه است و منجر به آسیب‌های جدید می‌شود.

❑ پرسش دیگری که با انتشار روایات افشاگرانه در شبکه‌های اجتماعی ایران مطرح شد این بود که متهمان آزارهای جنسی چطور باید با این روایات برخورد و آن را جبران کنند؟ چه چیزی به جبران اشتباهاتی که آن‌ها کرده‌اند کمک می‌کند؟ متهم باید عذرخواهی کند. گرچه با عذرخواهی مشکلی حل نمی‌شود اما من فکر می‌کنم ما احترام بیشتری برای شخصی قائل هستیم که می‌گوید: «من اشتباه کردم. نباید این کار را می‌کردم، از اشتباهاتم درس می‌گیرم و سعی می‌کنم بهتر عمل کنم.» البته همه این‌ها به درجه آسیب ناشی از عمل بستگی دارد. عذرخواهی برای هر خشونت جنسی مثل تجاوز کافی نیست، اما عذرخواهی برای آزار و اذیت جنسیتی که در آن مرد شوخی جنسی می‌کند یا زنان را به عنوان یک گروه تحقیر می‌کند، می‌تواند شروع خوبی باشد. در نهایت، مردانی که آزارگر هستند باید یاد بگیرند که زنان را برابر بدانند و سپس تبدیل به افرادی شوند که در این شرایط برای زنان می‌جنگند و به آنها کمک می‌کنند. مطمئناً، بدون ایجاد تغییرات گسترده در جامعه، بازسازی افراد آزارگر و سوءاستفاده‌کننده سخت خواهد بود.

❑ و سوال آخر اینکه مردان به طور کلی چطور می‌توانند به زنان در روند بهبودی پس از تجربه خشونت جنسی کمک کنند؟

مردان باید نظاره‌گر خوبی باشند. آنها باید از زنان حمایت کنند و زنان را در مورد تجربیاتشان باور داشته باشند. مردان باید گوش و به زنان اجازه دهند داستان‌های خود را بدون ایجاد مزاحمت و سوال‌های مردانه در میان بگذارند. هنگامی که آن‌ها می‌بینند مردان دیگر رفتار ناخوشایندی با زنان دارند، باید به آرامی مداخله کنند و به زنان کمک کنند تا از شرایط خارج شوند یا مقامات بالادستی را مطلع کنند. مردان باید بگذارند زنان به خاطر تجربیات خود عصبانی، غمگین، منزجر و ترسیده باشند و به آنها نشان دهند که احساساتشان معتبر است.

ما با «حق با آزرده است» و «عدالت ترمیمی» چگونه مواجه شده‌ایم؟



Rob Dobi

مهسا اسداله‌نژاد

تا پیش از این احتمالاً چندان حساس نبودیم که رفتار آزارگرایانه جنسی چه رفتاری است. در واقع به ساحت خودآگاهی ما برکشیده نشده بود که در مرادوات انسانی‌مان تا چه میزان آزار می‌بینیم (و آزار می‌دهیم). این روزها از پس شنیدن روایت‌ها و تلاش برای ایستادن کنار رنج آزاردیدگان، هر یک به‌نوعی به مرور زندگی‌های خود نشستیم. کجا چند بار، آگاهانه یا ناآگاهانه، آسیب‌های بازگشت‌ناپذیر و بازگشت‌پذیر زده‌ایم و خورده‌ایم. در این شکی نیست که رنج

آسیب‌دیده را نباید گذاشت پای «حواسش نبود» یا «نمی‌دانست» یا «خودش هم قربانی است» آزارگر، با این حال وقتی لنز دوربین خیلی نزدیک می‌آید و می‌افتد روی آزارهایی که روی آن آگاهانه و ناآگاهانه توافق نکرده بودیم که بازشناسی‌شان کنیم یا نه، کار سخت‌تر می‌شود. باید بنشینیم و میز بازی را دوباره تعریف و روابطمان را مرور کنیم. در عین اینکه حق اظهارعلاقه کسی را به خودمان محترم بشماریم، ببینیم چند بار بواسطه «اصرار» او معذب شده‌ایم، از بار نگاهش سر به زیر انداخته‌ایم و از آسودگی نشستن‌اش، جمع‌تر نشسته‌ایم. یک اتفاق جدید افتاده است. اما آن اتفاق جدید چیست؟ ما یاد گرفته بودیم، یا عادت کرده بودیم، حتی برای تجاوز یا تعرض جنسی به تن خودمان خیره شویم: «نکند دامن‌ام بیش از اندازه کوتاه بود؟ از کجا می‌توانم ثابت کنم که من نمی‌خواستم؟ اگر نتوانم ثابت کنم، با سخن گفتن از این تجربه بار فشارهای روانی‌ای را چطور تحمل کنم که از اطراف به من وارد می‌شود که لابد مقصر بوده‌ام؟»

مهم نیست این جملات با چه زاویه دیدی بیان می‌گردد و چند بار در ذهن ما دست‌به‌دست شده است، مهم این است که تا پیش از این بیشتر، و البته که نه همواره، حتی وقتی به تن‌مان تماسی/تعرضی/تجاوزی صورت می‌گرفت در دادگاه ذهن خود و اطرافیان‌مان، ابراز وجود رنج و به‌رسمیت‌شناسی آزر دیدن گاه هم‌پایه و شاید بیشتر از ایستادن مقابل قانون برای دفاع از خود طاقت‌فرسا بود. در ما رسوخ کرده بود که شرم‌گین شویم، در پستوهای ذهنمان بخزیم و از ترس داوری شدن سکوت کنیم.

اتفاق جدید در چنین بستر تاریخی‌ای خود را به چند صورت نشان می‌دهد:
 ۱) سکوت نباید کرد. فضا را می‌بایست بر آزارگران بواسطه صحبت از آزار

جنسی تنگ‌تر نمود، ۲) رنج‌دیده حق دارد روایت کند، اعتراض کند، آزارگر را مورد خطاب قرار داد، حتی اگر سند محکمه‌پسندی در دست ندارد. همین‌که زبان گشوده و از تجربه رنج‌اش می‌نویسد، باید به او گوش فراداد و همدلانه همراهی کرد. ۳) دسترسی مجازی به نوشتن، درست است که بواسطه فعال کردن زبان و موقعیت راوی، از جهت هر میزان سرمایه‌ای که در اختیار دارد، مشروط می‌شود؛ با این حال امکان مشارکت همگانی «من هم» تجربه کرده‌ام، «بیشتر» فراهم می‌گردد. احتمالاً آزر دیده نیز با فشار کم‌تری روبه‌رو است چراکه فارغ از گم‌نام بودن، می‌تواند همراهان خود را بیابد. ۴) روایت آزار هنوز خود را به زبان فارسی آشکار کرده است. این یعنی ما هنوز به صورت عمومی با روایت آزاری که فارسی حرف نمی‌زند، مواجه نشده‌ایم. و همین‌طور با روایت آزاری که از زبان غیر صاحبان سرمایه‌های فرهنگی، اجتماعی و نمادین روایت شود. راه طولانی‌ای برای آشکارگی روایت‌های برآمده از ستم‌های متقاطع در پیش است. ۵) دیگر صرفاً تجاوز و تعرض جنسی نیست که آزار جنسی نام می‌گیرد، بسیاری از رفتارهایی که رضایت دوجانبه در آن نیست و دست‌کم اطمینانی از وجود آن حاصل نشده است، در محدوده رفتارهای آزارگرایانه می‌گنجد. این موضوع خیلی مهم است، از این جهت که رفتارها و کنش‌های بیشتری را زیر چشم در اینجا لازم‌سنجش «آزارگری» قرار می‌دهد. از معدود زمان‌هایی است که به نظر می‌رسد بد نیست اگر وسواس بگیریم، ذره‌بین دست‌مان باشد، دامنه و میزان رضایت خودمان را بازشناسی کنیم، نطفه‌های آزار را هم تشخیص دهیم، نگذاریم ببالد و شاخ و برگ بگیرد، خشک‌اش کنیم.

می‌بایست بی‌چون‌وچرا تصدیق کنیم که هر شکلی از آزارگری محکوم است، اما این گزاره به‌ظاهر ساده که همگی بر روی آن توافق حاصل می‌کنیم، همین قدر

ساده نمی‌ماند زمانی که پای مورد خاصی وسط کشیده می‌شود. روی سخن این متن با اجتماعی است که از منظری پیشرو و به دور از تصورات مرسوم کیفرخواهی با آزار روبه‌رو می‌شوند.

بعد از شروع جریان روایت‌های آزار، کسان بسیاری نوشتند، ترجمه کردند، واکنش نشان دادند که چه باید کرد؟ که واکنش چه می‌تواند باشد؟ چگونه می‌توان آزارگر را کیفر داد؟ با کدام آزار از دریچه چه واکنشی روبه‌رو بشویم؟ چه کس مستحق چه چیزی است؟ چگونه هم سمت عدالت ترمیمی باشیم و هم جانب آزر دیده را رها نکنیم؟ پرسش‌هایی که اغلب برایشان پاسخ روشنی وجود نداشت، و بیش از آن، فرصت چندانی هم فراهم نبود که بر سر آن به بحث بنشینیم؛ در موارد مختلف هم درجه آزارگری متفاوت بود، هم سطح مواجهه و هم شکل بازخورد. در مورد کیوان امام‌وردی، احتمال حکم قصاص می‌رود، کامیل احمدی از کشور خارج می‌شود و برای خود به‌عنوان زندانی سیاسی آبرو می‌خرد، آیدین آغداشلو در حراج تهران به فروش می‌رسد و عکسش به زیور طبع تجربه آراسته می‌گردد. در کنار آزارگران حرفه‌ای، اینان و جز اینان، مواردی نیز از خلال روایت‌ها پیدا شدند که درجه آزار دست‌کم شکل آزارگری حرفه‌ای نداشت، و این سطح مواجهه را پیچیده‌تر می‌کرد. در این دست موارد، اختلافات شدت یافت و جبهه‌بندی‌ها شکل گرفت. برای رفتن سراغ آنکه عدالت ترمیمی چگونه میسر است و کم‌وکاستی‌های آن چیست، می‌شود از همین مواجهه در قبال مواردی که شکل آزارگری حرفه‌ای نداشت آغاز کرد:

(۱) یک سویه جبهه‌بندی مواجهه‌ای بود که باور داشت حق همیشه با آزر دیده است. در این حالت «حق» به معنای صحت روایت به‌صورت پیشینی و در غیاب هرگونه سنجش‌گری محسوب می‌شد، نه حق روایت کردن، حق معترض بودن،

حق سکوت نکردن. در واقع حق در گزاره پیش مترادف با صحت بود: آزرار دیده همیشه حقیقت را با همه جزئیاتش بازگو می‌کند. به این ترتیب «حق» با «آزرار دیده است» با «حق آزرار دیده است» که روایت کند، سخن بگوید و اعتراض کند» یکی می‌گردد. رابطه آزار و آزارگر، به مثابه حداقل دو عنصر دیگر در پدیده آزارگری پیشاپیش با فراخوان حذف و طرد آزارگران کنار گذاشته می‌شوند. اما خود این گزاره در بستر معنایی طردکنندگی شکل گرفته است، به این معنی: زمانی که همواره به سکوت فراخوانده می‌شوی، حال که فرصت بیان فراهم شده، هر آن گزاره و تریبونی که در گفته تو تردیدی وارد می‌کند، هم‌دست ایدئولوژی سرکوب‌گر و به سکوت فراخوانده است، چه حواسش باشد چه نباشد. بنابراین راوی کنونی در مقام «حقیقت‌گو»یی است که باید حقانیت موبه‌موی روایت‌اش را تصدیق کرد.

۲) سوبه دیگر جبهه‌بندی مواجهه‌ای بود با مدعای عدالت ترمیمی که تلویحاً یا آشکارا گزاره حق، صحت روایت، همیشه «با» آزرار دیده است را زیر سوال می‌برد. این مواجهه دست‌کم در گفته‌های نمودیافته به شکل گزاره‌های «باید بتوان روایت را سنجید»، «ما در برابر آزارگر هم مسئولیم» یا «باید به بازگشت آزرار دیده به اجتماع فکر کرد» آشکار شده بود.

در این طیف کسانی که در موضع‌گیری تعلق ورزیدند یا میل چندانی به آشکار کردن نام‌ها نداشتند و می‌خواستند بر رویه‌ها دست بگذارند، قرار می‌گرفتند. از سوی مواجهه اول، اینان به غرض‌ورزی، استانداردهای دوگانه، عملکرد «باهمستانی» متهم شدند. در سطح برخورد ایشان نیز عدالت ترمیمی، به شکل چیزی از جنس نباید زیادی شلوغش کرد، نباید یک‌طرفه به قاضی رفت، باید درقبال کسانی که آزارگری حرفه‌ای نداشتند متفاوت عمل کرد، نمود می‌یافت.

می‌توانیم از خود پرسیم چه چیز موجب شکل‌گیری این دو سطح از مواجهه شده و می‌شود؟ آیا چیزی کاذب در هر سطح از مواجهه وجود ندارد؟ چیزی که سبب شود ما را از هر دوی آنها فراتر برد؟

در سطح مواجهه اول، پویش «نامش را بگو»، هم‌ردیف «من هم» پیش می‌رود؛ با نام روایت کن، اسم متجاوز/آزارگر را آشکار کن و بگذار با رفتن آبرویش و طردشدنش از اجتماعات کاری‌ای که بستر یا دامن‌زننده به فعل آزار او بوده است، دست‌وپای‌اش بسته شود. اینجا مهم نیست که تو دقیقاً چه چیز می‌گویی، حتی اینکه چگونه بیان رنج تو معطوف به ترمیم آن خواهد شد نیز حواس‌چندانی را به خود جلب نمی‌کند.

در نبود امکان شکل‌گیری جنشی که بتواند قوانین زن‌ستیز را هم متأثر کند، میل به آشکارکردن نام‌ها فارغ از سطح و سطوح آزار، پای افراد مختلفی را وسط می‌کشد که از آشکارگری نام‌ها، خواه‌ناخواه، چه ما خوشمان بیاید چه نه، اندکی تشفی خاطر می‌یابند، تسویه‌حساب‌هایشان را مرتب می‌کنند و هم‌وغمی هم ندارند که بر سر رنج موجود چه آمده است. طرد شدن و بی‌آبرو شدن برای آن‌ها معادل ترمیم رنج است، یا کمینه کاری که می‌توان در جهت ترمیم آن کرد. این می‌شود که سطح مداخله‌ها به هشتک‌های نام‌های آزارگر و دفاع بی‌چون‌وچرا از «متن» روایت فروکاسته می‌شود.

قانون تنها تجاوز را به رسمیت می‌شناسد. آن هم تجاویزی که خود تعریف می‌کند و خود صلاح می‌داند که تجاوز بنامد. با شدیدترین شکل نیز با آن مواجه می‌شود: اعدام. همان واکنشی که در سطح و سطوح‌های مختلف با آن مخالفت شده است و مخالفت می‌کنیم. دیگر قسم آزارهای جنسی که اکنون مدنظر جنبش «من هم» قرار گرفته است، اساساً تعریف‌شده نیستند. پس مشکلی حاد و

بنیادین وجود دارد: قانون نه تنها فقط شدیدترین آزار، یعنی تجاوز، را به رسمیت می‌شناسد، بلکه در برابر آن شدیدترین شکل کیفر را اگر صلاح ببیند و برایش ثابت شود، اعمال می‌کند. دیگران یله و رها آزادانه می‌چرخند. در چنین شرایطی صحبت از عدالت ترمیمی کمی عجیب به نظر می‌رسد.

درواقع زمانی که دست ما نمی‌رسد که قانون کیفری را متأثر کنیم و مجاری اثرگذاری بر آن به طرق مختلفی پیشاپیش بسته شده است، صحبت از عدالت ترمیمی ناموجه، بی‌ربط و ناکارا جلوه می‌کند: اولاً چگونه می‌توان دست‌تنها و بدون هیچ پشتوانه‌ای و با در نظر داشتن امنیتی شدن هر فعالیت جمع‌گرایانه‌ای به‌سادگی وارد فرایند عدالت ترمیمی شد، دوماً در شرایطی که از آیدین آغداشلوها دلجویی می‌شود و پرونده سعید طوسی‌ها در روند قضایی خاک می‌خورد، هر آن رنج‌دیده‌ای که فعل آزار آزارگری را آشکار می‌کند، «شایسته» آن است که تمام قد کنار او بایستیم و چیز دیگری مطالبه نکنیم: وقتی زن‌ستیزی، مردمابی و قلدرمنشی از درودیوار زندگی‌هایمان می‌ریزد، سخت‌گیرانه و بی‌اغماض نخست می‌بایست «هم‌دستان» آشکار و پنهان را شناسایی کرده و خشم «به‌حق» خود را با بی‌آبرو کردن آنها و طرد ایشان نشان دهیم.

در سطح مواجهه دوم، «من هم» نگران آن دست‌آزارهایی می‌شود که نه عامدانه بلکه از سر ناآگاهی و عدم آموزش دیدگی به‌وقوع پیوسته‌اند. در این سطح کنشگران چهره آموزش‌گر به خود می‌گیرند و از ترمیم رابطه آزار، زمانی که درجه آزار شدت یافته نیست، سخن می‌گویند. با این حال چند چیز در نگاه ایشان غایب است: آیا می‌توان از عدالت ترمیمی سخن گفت در شرایطی که امکان بحث و گفتگو میان طرفینی که در حل آسیب به‌وقوع پیوسته سهم داشته و دارند، وجود ندارد؟ عدالت ترمیمی «فرایندمحور» است و از مجرای مشارکت همه کسانی

که نسبتی با آسیب/آزار/رنج داشته‌اند، حاصل می‌شود. حضور هم‌زمان آزارگر و آزرده در این فرایند، حداقل چیزی است که می‌بایست رعایت گردد. در برخی از تجارب و نظریه‌ها حتی از حضور اجتماعی که متأثر از رابطه آزار شده است، سخن به میان می‌آید. در این بین آن چیزی که مهم است این است که برای رسیدن به ترمیم آزار، اولین مرحله عدالت ترمیمی معطوف به «حل مسئله» است و با آموزش دادن یکی نیست. در واقع چهارچوب‌های زمانی معینی برای ترمیم و برپایی مجدد اجتماع/جامعه در نظر گرفته شده است. در افق کوتاه‌مدت که «زمان بحران» است، راهکار عدالت ترمیمی معطوف به «حل مسئله» است و این امر می‌بایست با سرعت اتفاق افتد. در این مرحله کنشگران اغلب تنها نیستند، قانون نیز با آن‌ها همراه می‌شود و تلاش برای ترمیم در کنار جبران خسارت صورت می‌پذیرد. به همین دلیل است که عدالت ترمیمی یک افق مواجهه با جرم است و خلاف نظر غالب این سطح از مواجهه، تنها در شرایطی که درجه آزار خفیف است مطرح نمی‌شود، هرچند در این شرایط امکان مداخله راحت‌تر است. ضمن آنکه در مراحل بعدتر از حل مسئله، کنشگران عادی، که نه لزوماً متخصص هستند و نه از منظر قانون ورود می‌کنند، نقش پررنگ‌تری می‌یابند. همان‌گونه که دیوید دایک می‌گوید ما در مرحله اول عدالت ترمیمی می‌کوشیم که مسائل را حل کنیم، اما روابط و اجتماعات را نمی‌توان حل کرد (دایک، ۲۰۰۰: ۲۴۹، به نقل از دایک، ۲۰۰۶). به این ترتیب عدالت ترمیمی ادامه می‌یابد، (۱) با افق‌های زمانی مختلف: زمان بحران، زمان آمادگی و آموزش، زمان طراحی تغییر اجتماعی، زمان آینده مطلوب و (۲) با سطوح واکنش مختلف: سطح مسئله، سطح روابط درگیر، سطح زیرسیستم یا اجتماع درگیر، و سطح سیستم یا جامعه (نقل از دایک، ۲۰۰۶).

پس نه می‌توان در هنگام وقوع بحران از آموزش سخن گفت و نه می‌توان

بدون پشتوانه قانون از یک سو و نبود گروه‌های متخصصی که بتوانند در موقع بحران مداخله کنند و به حل مسئله همت گمارند، چندان امیدوار بود که مرحله اول عدالت ترمیمی به همین سادگی و با گفتن از عدالت ترمیمی متحقق شود. عدالت ترمیمی نه تنها دربردارنده تناسب میان جرم- بخوانیم آسیب/آزار- و عواقب آن است، بلکه ناظر بر فرایندی است که از خلال درگرفتن مباحثه‌ای آزاد به دانشی در خصوص این تناسب دست پیدا کند و علاوه بر این در طی این فرایند بر آن است تا ظرفیت اجتماع را برای تمرین این خردورزی جمعی افزایش دهد، قسمی رشد جمعی در دست‌یابی به فضیلتی مشترک (هریس، ۲۰۰۶: ۵۶۴).

در سطح مواجهه اول، عدالت ترمیمی به شکل پاکسازی صورت مسئله رخ می‌نماید. انگار که قرار است با اندیشیدن به عدالت ترمیمی، بر آزار سرپوش بگذاری و ضمن گفتن آن آزارگر را تبرئه کنی. در این حالت هر کسی که از عدالت ترمیمی می‌گوید، پیشاپیش به نحله «خاموش‌کنندگان» صدای آزرده تعلق دارد و در دوگانه آزارگر-آزرده تریجیح داده است سمت آزارگر بایستد. برای این مواجهه، نه تنها صحبت از عدالت ترمیمی^۱ بی‌معنی است که سخن گفتن از عدالت تحول‌خواه^۲ نیز تنها به معنی کوچک شمردن رنج آسیب‌دیده است. مثلاً اگر توجهات را به علل وقوع آزار، تحلیل بستر تحقق آن، ساختارهای نابرابر، آموزش‌های داده‌نشده ارجاع دهی و یا حواس‌ها را متوجه به قانونی بکنی که در انتظار فرد متجاوز است، یقیناً جانب خواهان آزرده را فرو گذاشته‌ای. تلاش برای حرکت دادن از موضع قربانی به موضع یک مشارکت‌کننده در فرایند ترمیم و اندیشیدن به آینده‌ای مطلوب، تحمیل خواسته‌ای بر رنج‌دیده شمره می‌شود. در این سطح نه اندیشیدن به تناسب جرم/آزار و پیامد آن و ارائه بدیل‌های خسارت

1. Restorative justice

2. Transformative justice

مطمئن نظر است و نه قبول آنکه پرسش از صحت روایت فی نفسه پرسشی ناموجه نیست. مواجهه آزارگر و آزرده در شرایطی که غالباً گروه متخصصی وجود ندارد، به دست کف‌زنان و هوراکشان سپرده می‌شود و در این میان تحقق مرحله اول عدالت ترمیمی که معطوف به حل مسئله است، بیشتر از دسترس خارج می‌گردد. در سطح مواجهه دوم عدالت ترمیمی به معنای آموزش دادن آزارگران است، بی‌آنکه سهم برجسته آزرده لحاظ شود. چندمرحله‌ای بودن عدالت ترمیمی نادیده گرفته می‌شود و آزرده پنهان می‌گردد. در این حالت عدالت ترمیمی، شبیه ماست‌مالی کردن است. انگار بخواهی که از روی آزار رخ داده بپری و یا رنج به وقوع پیوسته را «نه‌چندان مهم» ارزیابی کنی. کنشگران در این سطح از دشواری‌هایی که به سبب بن‌بست‌های قانونی و اثرگذاری بر رویه‌های قانون‌گذاری در فرایند تحقق عدالت ترمیمی رخ می‌دهد، کم‌تر سخن می‌گویند و به ناتوانی فعلی ما در تحقق فرایند عدالت ترمیمی کم‌تر اشاره می‌کنند. آموزش را به جای ورود متخصصان حل مسئله می‌نشانند و چارچوب‌های زمانی مداخله و واکنش را جابه‌جا می‌گردانند. عدالت ترمیمی برای ایشان «به‌نظر» دچار نشدن به منطق کیفی است، با این حال این مسئله را نه در قبال همه آزارگران و نه بادر نظرگیری افق‌های قانونی مهم آن مطرح می‌کنند و اینجاست که طرح مسئله‌شان صورت ریاکارانه‌ای می‌تواند بیابد. دشوار است که هنگام دلجویی‌های رسمی و غیررسمی از آیدین آغداشلو، از عدالت ترمیمی به‌مثابه یک افق قانونی و هم‌زمان مداخله‌ای سخن گفت. با این حال در همین هنگام است که کیوان امام‌وردی می‌رود تا به‌عنوان مفسد فی‌الارض در معرض اعدام قرار بگیرد و بنابراین کسانی که دامنه فعالیت خود را در گفتار عدالت ترمیمی تعریف می‌کنند، نمی‌توانند در قبال این دشواری‌ها سکوت کنند و چهره تنها حمایت از دوستان

به خود بگیرند.

نه پاک‌سازی آزارگر و نه پاک‌سازی آزر دیده، نه حضور کف‌زنان و هوراکشان و نه غیاب تأمل‌گران، هیچ یک ما را در مواجهه با حل و ترمیم آزار به وقوع پیوسته به جلو حرکت نخواهد داد. ترسیم افق مهم است: هم به رسمیت شناخته شدن رنج آزر دیده، هم تلاش برای ترمیم آزار، هم صرف انرژی برای پذیرفتن آزار از سوی آزارگر و هم تلاش برای برقراری اجتماع این بار در مرحله‌ای جلوتر از مرحله اولیه‌ای که در آن به سر می‌برد. فرو گذاشتن هر یک می‌تواند در واقع به معنای فرو گذاشتن دیگری باشد. نه می‌توان از پذیرش آزار از سوی آزارگر صحبت کرد در حالی که آزر دیده غایب است و نه به رسمیت شناخته شدن رنج آزر دیده به تمامی متحقق می‌شود زمانی که آزارگر از پذیرش آزار سرباز می‌زند. نه می‌توان در قبال اعدام احتمالی کیوان امام‌وردی ساکت بود و نه می‌توان دلجویی‌ها از آیدین آغداشلو را تاب آورد. نیاز به چنین اقداماتی همه‌جانبه و با لحاظ حساسیت‌های لازم وجود دارد.

ای بسا یک مواجهه فمینیستی با وقوع یک آزار، بتواند الگوی بدیلی برای اندیشیدن به اشکال دیگری از عدالت کیفری باشد، عدالتی که نه از مجرای پاک‌سازی و انتقام‌جویی که از مجرای ساخت اجتماع/جامعه‌ای که از دقیقه وقوع آزار گامی به جلو برداشته است، پدیدار می‌شود. عدالتی که فرایندی و رویه‌مدار، به ساختارها و علت‌ها فکر می‌کند، متأملانه گام برمی‌دارد، به جزئیات حساس است و در یک کلام نه با چشمانی بسته، که با وسواس بر جزئیات و با چشمانی کاملاً باز پیش می‌رود و عمل می‌کند: برای هر آزارگر بسته به درجه آزار، بسته به شیوه مواجهه‌اش با رابطه آزار و فرد آزر دیده راهکار اندیشیده متفاوتی دارد، صدای هر روایتی را به گونه‌ای که گویی اولین بار است که می‌شنود ارزیابی می‌کند، تلاشش

بر آن است تا بتواند شرایط حل مسئله و ترمیم آزار را فراهم سازد، در قبال شکل شدید عدالت کیفری، اعدام، موضع می‌گیرد و می‌کوشد با ایجاد حساسیت حداکثری به آزار از سویی و چگونگی شکست بن‌بست‌های قانونی و ارائه بدیل‌ها از سوی دیگر، افق عدالت ترمیمی را در چارچوب‌های زمانی پس از وقوع یک آزار پی‌بگیرد و به این معنا به قسمی عدالت تحول‌خواه نزدیک می‌گردد که دیگر صرفاً در موقع وقوع یک جرم/آزار سروکله‌اش پیدا نمی‌شود، به تحلیل ساختارها و علل فراهم‌آورنده می‌پردازد، جامعه را در نگاه کلی‌تری از صحنه جرم ارزیابی می‌کند و به پیوندها، بازگشت‌ها و برقراری‌ها بیش از حذف‌ها، کنار گذاشتن‌ها و پاکسازی‌ها می‌اندیشد.

منابع:

- Dyck, D. (2000) “The mediator as nonviolent advocate: revisiting the question of mediator neutrality” *Mediation Quarterly*, 18(2): 129–49

-Dyck, D. (2006), “Reaching toward a structurally responsive training and practice of restorative justice” in *Handbook of Restorative Justice (A Global Perspective)*, ed. Dennis Sullivan and Larry Tift. Routledge

-Harris, M.Kay (2006), “Transformative Justice (The transformation of restorative justice)” in *Handbook of Restorative Justice (A Global Perspective)*, ed. Dennis Sullivan and Larry Tift. Routledge

از کنش اتصالی به مواجهه انفجاری



Number 34 by Jackson Pollock

آتنا کامل

پیوند جنبش‌های اجتماعی و شبکه‌های اجتماعی در یک دهه اخیر آن قدر پررنگ و تاثیرگذار بوده که ادبیات تحقیقی وسیعی پیرامونش شکل گرفته است. جنبش «من هم» نیز از این قاعده مستثنی نبوده و تولدش در جهان آنلاین رقم خورده است. در سال‌های اخیر رویکردهای نظری مختلفی به رابطه بین رسانه‌های دیجیتال و جنبش‌های اجتماعی از جمله جنبش‌های فمینیستی پرداختند و کوشیدند این نوع جدید سازماندهی و مشارکت‌های جمعی در محیط

آنلاین را صورتبندی کنند. در اوایل دهه ۲۰۰۰ میلادی رویکرد غالب به نوعی پیروی از نظریه جنبش‌های اجتماعی بود. به این معنا که هسته جنبش‌های اجتماعی، سازمان رسمی آنها در نظر گرفته می‌شد و فناوری‌های دیجیتال نیز صرفاً ابزاری در خدمت آن بود.

اما دیدگاه ابزاری به فناوری‌های دیجیتال چند سالی است منتقدان زیادی پیدا کرده و تقلیل‌گرایانه خوانده می‌شود. تغییر ساختاری‌ای که فناوری‌های جدید در عرصه کنشگری ایجاد کرده‌اند، موجب شده آنها را دیگر نه ابزاری در خدمت جنبش‌های اجتماعی که بستر و زمینه کنشگری سیاسی بدانند. بحث بر سر آن نیست که رسانه‌های دیجیتال، امکان کنشگری را برای گروه بیشتری از مردم فراهم کردند- که در این نیز بحث‌های زیادی وجود دارد- بلکه نکته آن است که رسانه‌های دیجیتال شکل و شمایل کنشگری را تغییر دادند. این امر به ویژه در کشورهایی با ساختار سیاسی بسته و فرصت‌های سازمان‌یابی محدود که در آن حاکمیت کنشگری رسمی را با احکامی سنگین جریمه می‌کند اهمیت دوچندان دارد.

بنت و سگربرگ (۲۰۱۳) نشان می‌دهند چطور رسانه‌های دیجیتال می‌توانند آستن اشکال متفاوتی از کنش جمعی باشند. این دو از اصطلاح «کنش اتصالی»^۱ برای توصیف کنشگری آنلاین استفاده می‌کنند که نقطه مرکزی آن بازتعریف رسانه‌های دیجیتال به عنوان بستری برای سازماندهی است. برخلاف نظریه‌های کنش جمعی سنتی که رویکردی ابزاری به تکنولوژی داشت، در کنش اتصالی، تکنولوژی زمینه‌مند می‌شود. از این منظر پلتفرم‌های جدید ارتباطی می‌توانند سازمان جنبش‌های اجتماعی متعارف را در خود جای دهند و به نوبه خود

1. - connective actions

سازمان دهی کنند. به عقیده بنت و سگربرگ قدرت سازمانی تکنولوژی‌های جدید دیجیتال در مقایسه با سازمان جنبش‌های اجتماعی متعارف، از انعطاف‌پذیری منحصر به فردی برای همکاری برخوردار است. به این خاطر که اغلب جنبش‌هایی که در رسانه‌های دیجیتال سامان یافتند، مبتنی بر ائتلاف ضعیفی میان کاربران‌اند. این امر به افراد اجازه می‌دهد با چارچوب‌های شخصی خودشان درگیر موضوع شوند. همین پیوندهای ضعیف امکان خودانگیختگی و انعطاف‌پذیری را افزایش می‌دهد. بدین طریق مشارکت‌کنندگان پیایی اهداف جنبش را مورد بازخوانی قرار می‌دهند و آن را با ویژگی‌های خود سازگار می‌کنند. به عبارتی، تکنولوژی‌های دیجیتال، شبکه‌های بهم پیوسته و بین فردی‌ای را که پیشتر وجود داشت کمرنگ کرده اما در مقابل مجموعه‌ای از کنش‌های جمعی مختص خود را ایجاد کرده که از الزامات کنش‌های سازمانی و چارچوب‌های انحصاری کنش عاری‌ست. در نتیجه کنش اتصالی افراد را به یکدیگر وصل می‌کند اما این بار نه بر اساس تعاملات قوی و رودررو و سازمانی.

کنش‌های اتصالی به افراد این امکان را می‌دهد که در غیاب نهادهای سیاسی و گاه قضایی که به طور سنتی باید پشتوانه و حامی انجمن‌های سیاسی و اجتماعی باشند، شکلی از مشارکت عمومی و غیررسمی را به پیش برند. در نتیجه در کنش اتصالی با مجموعه‌ای از ارتباطات مجازی روبه‌رویم که با پیوندهایی ضعیف افراد را خارج از مسیرهای سنتی و از پیش تعیین شده به یکدیگر متصل می‌کند. گروه‌های اتصالی بر خلاف گذشته از دل دغدغه‌های مشترک و هنجارهای مشارکتی بیرون می‌آید و نه هنجارهای وظیفه محور سازمانی. در نتیجه این مشارکت‌کنندگان در چنین پیوندهایی می‌توانند بی‌آنکه درون سلسله‌مراتب سازمانی گیر بیافتند، خود راساً اصول و سیاست‌هایشان را تعریف، نقد و بازبینی

کنند. اما جنبش «من هم» را نمی‌توان به کنش‌های اتصالی صرف تقلیل داد. در این جا دست کم دو نکته را باید مدنظر داشت:

اول آنکه به نظر می‌رسد نظریه کنش اتصالی اهمیت اعضای اصلی‌ای را که منابع شخصی‌شان از جمله زمان، اعتبار و مهارت‌های جمعی و سازمانی را در خدمت مشارکت و کنشگری در جنبش به کار می‌گیرند، نادیده می‌گیرد. جنبش‌هایی که در بستر فضای مجازی شکل می‌گیرند صرفاً با مجموعه‌ای از پیوندهای خودبه‌خودی، مقطعی و باز، امکان تسخیر فضا و هژمونیک شدن ندارند. بلکه همچنان نیازمند کنشگران و فعالان بالقوه‌ای‌اند که مختصات فضای کنش و شبکه‌های اجتماعی را بشناسند و از فضای کمپین‌ها و جنبش‌های پیشین منفصل نباشند. امکانی که در ایران، اندک گروه‌های فعال فمینیستی که به طور غیررسمی فعالیت می‌کنند و از حداقلی از سازماندهی، روابط چهره‌به‌چهره و مبتنی بر اعتماد برخوردارند، فراهم کردند.

دوم آنکه بخش مهمی از جنبش آنلاین «من هم»، شبکه‌های آفلاین و رودررویی‌اند که شناخته‌شده و طرف مشورت و مذاکره‌راویان، آزاردیدگان و حتی آزارگران‌اند. آنچه بنت و سگربرگ «کنش اتصالی» می‌خوانند اغلب کوتاه‌مدت، ناپایدار، مقطعی و با تاثیری محدود بر فعالیت و رخداد‌های آفلاین است (Zeng 2020: 5) و هسته مهمی از کنشگرانی که بیش از دیگران خود را درگیر اهداف جنبش می‌کنند و همچنین از مهارت‌های جمعی و اینترنتی برخوردارند، نادیده گرفته می‌شود. به‌رغم این انتقادات اما چگونگی سازمان‌دهی کنشگری در جنبش «من هم» امری کاملاً زمینه‌مند است و با توجه به ساختارهای سیاسی-اجتماعی مختلف می‌تواند پاسخ متفاوتی داشته باشد. بنابراین توجه به بسترهای تاریخی-جغرافیایی برای تحلیل این جنبش ضروری‌ست. منطق کنش اتصالی علی‌رغم

نقدهای وارده، عینک نظری مناسبی برای بررسی فعالیت‌های فمینیستی به ویژه در جوامع اقتدارگرایی مثل ایران است. فعالیت‌های فمینیستی در ایران با توجه به فضای سیاسی-اجتماعی، به ندرت می‌تواند به کنش‌های جمعی در مقیاس کلان تبدیل شود.

همچون سایر نظام‌های سیاسی اقتدارگرا که در آن جنبش‌های اجتماعی به شدت محدود و رسانه‌های جمعی کاملاً تحت کنترل دولت‌اند، در ایران نیز کنشگری بر تاکتیک‌های منحصربه‌فردی متکی شده و نیازمند مذاکره مداوم است. تکنولوژی‌های ارتباطی جدید در چنین بستری همچون منفذی حیاتی و گاه تنها منفذ موجود برای سازمان‌یابی کنشگران چه در فعالیت‌های آنلاین و چه آفلاین مورد استفاده قرار می‌گیرند. در این بستر کنش‌های انعطاف‌پذیر برای بقای کنشگری فمینیستی در محیطی سرکوبگر بسیار حیاتی است. این انعطاف‌پذیری به کنش و کنشگر این امکان را می‌دهد که تا حدی از شعاع رادارهای نظام سرکوب خارج شود یا دست کم به راحتی قابل ردیابی نباشد.

علاوه بر این در ایران به دلیل هراس آزرده‌ها از شکایت رسمی و کشاندن مسئله به نظام حقوقی‌ای که رابطه جنسی آزاد در آن جرم است و حتی در مواردی می‌تواند مجازات اعدام در پی داشته باشد، نقش گروه‌های غیررسمی کلیدی می‌شود. این گروه‌های غیررسمی فعال در حوزه زنان با مشارکت در شبکه‌های اجتماعی بیش از پیش درگیر تعامل با آزرده و گاه آزارگر و تصمیم‌گیری‌های دشوار می‌شوند. بنابراین مشارکت راویان آزار در پیوستن به جنبش «من هم» اگرچه کنش اتصالی قلمداد می‌شوند اما پشتوانه‌هایی در جهان واقعی دارد و از مجموعه‌ای از منابع و سرمایه‌هایی که در طول

فعالیت جنبش زنان در ایران اندوخته است بهره می‌برد. با اتکاء به همین بسترهای عینی، گروه‌هایی از زنان به راستی‌آزمایی و تصمیم‌گیری دربارهٔ شیوه مواجهه با هر روایت اقدام می‌ورزند. در این تصمیم‌گیری عواملی همچون تعدد روایت‌ها، پرهیز از افشاکردن نام متهم، اعتماد به راویان و ارتباط میان گروه‌های فمینیستی مختلف تاثیرگذار بوده است.

اما اجازه دهید بخش پایانی این یادداشت را به نقد کنش اتصالی در فضای آنلاین به صورت کلی و جنبش «من هم» در ایران به صورت خاص پردازیم. بدیهی است که از درون چنین نقدی سودای ترقی و ارتقاء این جنبش را در نظر دارم. همانطور که پیشتر اشاره شد کنش‌های اتصالی بر پایه «پیوندهای ضعیف» (weak-tie) استوار شده است. پیوندهایی که به همان سرعتی که متصل می‌شوند، با یک کلیک ممکن است منقطع شوند. اما به نظر می‌رسد جنبش‌ها برای اینکه بتوانند تغییر اجتماعی به بار آورند به چیزی بیش از پیوندهای ضعیف نیاز دارند. اندی مریفیلد در این مورد از «فیزیکیالیت حضور» صحبت می‌کند. او با مرور جنبش‌های دهه ۶۰ میلادی می‌گوید تغییر اجتماعی نیازمند «افراد و پیوندهایی است که زندگی خود را به مخاطره می‌اندازند.

آنچه در اینجا اهمیت حیاتی دارد فیزیکیالیت بدن‌هایی است که درون فضا به یکدیگر پیوند می‌خورند. این پیوندهای قوی است که مردم را به آرمانی واحد گره می‌زند و به یکدیگر می‌دوزد. او نتیجه می‌گیرد که جنبش‌های عصر شبکه‌های اجتماعی فاقد چنین خصیصه‌ای اند (Merrifield, 2011: 104). در تئوئتر می‌توانید افرادی را دنبال کنید که هرگز ندیده‌اید، در فیس‌بوک می‌توانید شبکه روابط‌تان را وسعت ببخشید. شبکه‌های اجتماعی ویژگی‌های منحصر به فرد خود را دارند، اما پیوندهای ضعیف به ندرت راه به اکتیویسم پرمخاطره می‌برند.

اما چه چیزی در فیزیکیالیت حضور است که در شبکه‌های مجازی و پیوندهای ضعیف غایب است؟ در پاسخ به این پرسش می‌توان از اصطلاح «مواجهه انفجاری» مریفیلد بهره برد. مواجهه‌ای یکباره، نابهنگام و خودانگیخته که نظم مستقر را برای لحظه‌ای، برای دقیقه‌ای، مختل می‌کند. فیزیکیالیت حضور بدن‌های جداافتاده و خم‌شده از بار ظلم و نابرابری را در هیئت پیکره‌ای واحد و متحد درهم‌دیگر می‌تند و در آنی واحد روحی جمعی بین تک‌تک بدن‌های حالا یکپارچه می‌دمد.

مواجهه انفجاری وقتی در «فضای مشترک» حاضر شود، به سرعت برق و باد همچون چکیدن قطره بر بوم نقاشی جکسون پولاک به جای‌جای فضا سرایت و آن را برای لمح‌های از آن خود می‌کند. مواجهه انفجاری چیزی نیست جز جریان سیال صیوررت و شدن بدن‌هایی که تا پیش از آن در مسیر زندگی روتین و هرروزه فرتوت و ازپافتاده شده بودند. فیزیکیالیت حضور نه از جنس رویارویی‌های بی‌معنای روزمره که از جنس پیوندهای اشتدادی دراماتیکی است که فرد را از پيله فردیت رها و به دیگری‌هایی هم‌سرنوشت پیوند می‌زند. و این همان کیفیتی است که در پیوندهای ضعیف ارتباطات اتصالی غایب است.

نکته دوم آنکه شبکه‌های اجتماعی منطق درونی خود را دارند. فارغ از آنکه محتوای آن چیست، این شبکه‌ها ساختار خود را بر آن تحمیل می‌کنند. پربیراه نیست اگر «سلبریتی‌پروری» را یکی از ارکان منطق شبکه‌های مجازی بدانیم. دینامیک درونی این شبکه‌ها، الگوریتم نشان‌دادن پست‌ها، لایک زدن و فیو کردن، تعداد فالوورها، استوری گذاشتن و ریتوئیت کردن و غیره، کاربران را درون کانالی از پیش تعیین‌شده هدایت می‌کند. نتیجه آنکه

برای تاثیرگذاری بیشتر چاره‌ای جز «سلبریتی شدن» ندارید. این ساخت‌یابی شبکه‌های اجتماعی، منطق سلبریتی‌پروری را به محتواهای درونی‌اش تحمیل می‌کند. حال چه این محتوا تبلیغ ریچ‌کیدزها باشد، چه تشویق خواست‌های مدنی و اجتماعی.

جنبش «من هم» ایرانی نیز از این داستان مستثنی نیست. این شبکه‌های اجتماعی «فعالان اجتماعی» را تبدیل به سلبریتی‌های مجازی می‌کند. در فرهنگ سلبریتی‌پرور از یکسو کلیت جنبش اجتماعی کم و بیش خلاصه در یک نام یا مجموعه‌ای از نام‌ها می‌شود و از سوی دیگر سلبریتی‌ها هم مواد و مفاد جنبش را نردبانی می‌کنند برای بالارفتن خود. بدین ترتیب کلیه فرآیندهایی عینی و مادی‌ای که در شکل‌گیری و گسترش جنبش اجتماعی نقش داشتند تحت‌الشعاع نام این یا آن سلبریتی قرار می‌گیرد.

اما برای گریز از چنین وضعیتی به‌نظر می‌رسد چاره‌ای نداریم جز برقرار کردن راه رفت و برگشت میان زندگی واقعی و جهان مجازی، میان کنش‌های اتصالی و ارتباطات حقیقی. جنبش «من هم» به‌مانند دیگر جنبش‌های اجتماعی باید راهی پیدا کند تا تمام توش و توان خود را درون شبکه‌های مجازی به‌جریان نیندازد و پیوند خود را با جهان واقع، با بدن‌های زخم‌خورده از آزار و تجاوز از دست ندهد. شاید اگر وضعیت کرونایی اجازه دهد، باید به دنبال گروه‌های حمایتی باشیم که خمیر شبکه‌های اجتماعی را درون تنور روابط چهره‌به‌چهره بپزد. گروه‌هایی که گردگرد آزاردیدگان را می‌گیرند تا جای خالی نهادهای رسمی حامی زنان را پر کنند.

منابع:

- Zeng, Jing. 2020. “#MeToo as Connective Action: A Study of the Anti-Sexual Violence and Anti-Sexual Harassment Campaign on Chinese Social Media in 2018”. Journalism Practice.
- Merrifield Andy. 2011. “Crowd politics or, ‘here comes everybody’”. New Left Review. (71): 103114-.

مروری مختصر بر پرونده‌های فریب جنسی
«من هم» و محدودیت‌های گفتمان حقوقی



Lucy Jones

غنچه قوامی

جریان روایتگری آزار جنسی در ایران با بازگویی تجربه‌هایی آغاز شد که مصادیق بدیهی خشونت جنسی شناخته می‌شدند و مخاطب در پذیرش آن چندان معذب و مردد نمی‌شد. بعضاً مواردی که حتی قوانین ایران نیز به عنوان جرم به رسمیت شناخته است، تجاوز در حین بیهوشی به واسطه خوراندن الکل مسمومیت‌زا، آزار، تعرض و تجاوز جنسی نظام‌مند در بستر روابط نابرابر قدرت در

تعاملات حرفه‌ای و محیط‌های کاری، آزار جنسی شاگرد توسط معلم، دست‌درازی و لمس‌های ناخواسته و ... روایتگری‌ها که تداوم پیدا کرد به تدریج تجربه‌هایی از خشونت جنسی پدیدار شد که تعارض‌ها را بر سر تعریف مفاهیم و نام‌گذاری تجربه‌ها تشدید کرد. نمونه روایاتی که مباحثی را درباره چگونگی چارچوب‌بندی مفهوم تجاوز میان کنشگران و کاربران توئیتر گشود، مربوط به اشکالی از فریب جنسی بود؛ فریب در رابطه عاطفی و درآوردن غیرتوافقی کاندوم در حین رابطه جنسی. علنی ساختن چنین تجربه‌هایی از این حیث واجد اهمیت بود که اشکالی ناشناخته و ناشنیده از خشونت جنسی را برای مخاطب فارسی‌زبان مطرح می‌کرد و به بحث می‌گذاشت. عده‌ای نوشتند این موارد اختلافاتی در حوزه روابط عاطفی است که نباید برچسب تجاوز و تعرض بر آن سوار کرد و عده‌ای دیگر از جمله خود راویان برای مشروعیت‌بخشی به ادعای مطرح‌شده، به قوانین و رویه قضایی دیگر کشورها ارجاع داده و متوسل شده بودند.

از آنجا که در بحبوحه افشاگری‌ها، مجالی برای پرداخت و تشریح مسئله فریب جنسی مهیا نشد، در این نوشتار قصد دارم مروری مختصر بر چند پرونده رابطه جنسی به واسطه یا توام با فریب (از جمله درآوردن غیرتوافقی کاندوم) در دیگر نقاط دنیا داشته باشم و نشان بدهم سیستم قضایی و تعاریف حقوقی (حتی در نظام‌های به نسبت مترقی) به وضوح در مواجهه با رنج و آسیب حاصل از خشونت جنسی برای زنان، ناکارا عمل کرده است. به بیان دیگر گستره تعاریف حقوقی تعرض، تجاوز و آزار جنسی به قدری محدود بوده که بخش عمده‌ای از مصادیق سوءرفتارهای جنسی به مثابه جرم به رسمیت شناخته نشده است. مواردی که آسیب‌های سنگین و بعضاً جبران‌ناپذیر به زندگی و شغل زنان تحمیل می‌کند. از طرفی دیگر اتهامات خشونت جنسی، تحت سیطره رویکردهای مردسالارانه

بر دستگاه قضایی به ندرت به محکومیت متخاطی منجر می‌شوند. برای مثال در انگلیس در سال ۲۰۱۹ الی ۲۰۲۰، تنها ۲٫۶ درصد از گزارش‌های تجاوز به محکومیت ختم شده‌اند^۱ در حالی که این آمار برای دیگر جرائم خشونت‌آمیز حدود ۸ درصد است. در آمریکا نیز از بین هر ۱۰۰۰ مرتکب خشونت جنسی تنها ۵ نفر پایشان به زندان کشیده می‌شود.^۲ یافته‌های سازمان Equality Now از ارزیابی ۸۲ سیستم قضایی در دنیا نشان می‌دهد که اگرچه از سال ۲۰۰۳ در عرصه حقوق بشر بین‌الملل، تجاوز به مثابه جرمی علیه خودمختاری جنسی تعریف می‌شود، در بسیاری از کشورها همچنان تعریف و درک غالب نسبت به جرم جنسی مبتنی بر انگاره‌های مردسالارانه است.^۳ از این رو در ادامه متن اشاره‌ای خواهم داشت به کاستی‌ها و مخاطرات توسل به تعاریف حقوقی برای نام‌گذاری تجربه‌هایمان از خشونت جنسی.

۲.۲ رابطه جنسی به واسطه فریب^۴

آیا رابطه جنسی زمانی که به واسطه اطلاعات دروغ یا عدم افشای واقعیت برقرار می‌شود تجاوز جنسی به حساب می‌آید؟ کدام قسم از دروغ‌ها و پنهان‌کاری‌ها رابطه جنسی توافقی را به تجاوز بدل می‌کند؟ این پرسش از دهه‌ها قبل، میان نظریه‌پردازان حقوقی محل اختلاف بوده است، از زمانی که سوزان استریچ حقوقدان آمریکایی استدلال کرد که قانون تجاوز باید کلاهبرداری و فریب جنسی را ممنوع کند. همانطور که قانون سرقت، کلاهبرداری مالی را ممنوع

1. <https://www.cps.gov.uk/publication/cps-data-summary-quarter-42020-2019->

2. <https://www.rainn.org/statistics>

3. https://www.equalitynow.org/the_global_rape_epidemic_learn_more

4. Sex by deception

کرده است. به زعم استریچ هر دروغی که موجب می‌شود فرد رضایت خود را بر آن بنیان بگذارد، رابطه جنسی را به تجاوز تبدیل می‌کند. در حالی که طیفی از نظریه‌پردازان معتقدند رابطه جنسی حاصل از دروغ و فریب صراحتاً رضایت جنسی را مخدوش می‌کند، عده‌ای دیگر این دروغ‌ها را «اغواگری مشروع» تلقی می‌کنند. علی‌رغم جدالی چنددهه‌ای، در حال حاضر اشکال معدودی از فریب و یا کلاهبرداری جنسی صراحتاً در قوانین (برای مثال قانون انگلیس یا برخی قوانین ایالتی در آمریکا) از عوامل مخدوش‌ساز رضایت عنوان شده و بخش عمده مصادیق فریب جنسی اصلاً در دایره تعاریف تجاوز و حتی تعرض جنسی قرار نگرفته‌اند و تنها در مواردی استثناً توسط قضات، جرم جنسی شناخته شده‌اند. یکی از پرونده‌هایی که دروغ درباره وضعیت تاهل به محکومیت بابت جرم جنسی منجر شده در اسرائیل رخ داده است. تابستان سال ۲۰۱۰، مردی اسرائیلی به علت دروغ‌گویی در راستای رسیدن به رابطه جنسی به دو سال حبس محکوم شد که البته به ۹ ماه تخفیف یافت. او ادعا کرده بود که یهودی و مجرد است و به زن علاقه دارد در حالی که مسلمان و متاهل و بود تنها قصد برقراری رابطه جنسی با زن را داشت. دادگاه اعلام کرد: «اگر شاکمی می‌دانست این فرد یهودی است و به دنبال رابطه عاطفی جدی نیست، با او رابطه برقرار نمی‌کرد. دادگاه موظف است از منافع عمومی در مقابل مجرمان حيله‌گر و زبان‌باز محافظت کند. کسانی که افراد معصوم را فریب می‌دهند و بر حریم روح و بدن آنان تخطی می‌کنند.» این پرونده در سرتاسر دنیا مباحثی را پیرامون نژادپرستی و آداب جنسی به راه انداخت. عده زیادی معتقدند که این حکم منشا نژادپرستانه داشته و در راستای تبعیض سیستماتیک علیه عرب‌ها بوده است. و اگر زن مسلمان بود و مرد یهودی هرگز چنین حکمی صادر نمی‌شد. با این حال این پرونده تقریباً تنها

موردی است که دادگاه ادعای دروغین تجرد را به عنوان عامل بی‌اعتبارکننده رضایت جنسی به رسمیت شناخته است.

یکی از پرونده‌هایی که اخیراً در انگلیس سروصدا به پا کرد مربوط به جیسون لارنس، متجاوز سریالی است که چندین زن را مورد تجاوز و تعرض قرار داده و به حبس ابد محکوم شده است.^۱ لارنس در سال ۲۰۱۹ تصمیم گرفت به یکی از احکام صادره علیه خود اعتراض کند و درخواست تجدیدنظر بدهد. شاکی زنی بود که لارنس به دروغ به او گفته بود عمل وازکتومی انجام داده و احتمال باروری منتفی است. پس از برقراری رابطه جنسی لارنس افشا می‌کند که دروغ گفته است. زن که ۴۲ ساله و مادر بوده و قصد فرزندآوری نداشته، قرص اورژانسی ضدبارداری مصرف می‌کند. اما در نهایت باردار و مجبور به سقط جنین می‌شود. در این پرونده پرسش اصلی این بود که آیا دروغ گفتن درباره باروری رضایت را بلااثر می‌کند یا خیر؟ طبق بند ۷۴ قانون جرائم جنسی مصوب سال ۲۰۰۳: «یک فرد زمانی رضایت دارد که به انتخاب خود برای برقراری رابطه جنسی توافق کرده باشد و صلاحیت و آزادی این انتخاب را داشته باشد.» بند ۷۶ نیز درباره فریب تصریح می‌کند: «اگر متهم عامدانه شاکی را در رابطه با ماهیت و هدف کنش جنسی فریب بدهد و یا عامدانه با جعل هویت فردی که شاکی با او آشنایی دارد رضایت وی را کسب کند، در نتیجه فقدان رضایت شاکی و علم متهم به این عدم رضایت، مفروض گرفته می‌شود. دادگاه بدوی، لارنس را بابت این فریب به تجاوز محکوم کرد اما این رای در دادگاه تجدید نظر نقض شد: «دروغ لارنس درباره باروری رضایت شاکی را به دو دلیل بلااثر نمی‌کند: یک اینکه این دروغ در پیوند با ماهیت و هدف کنش جنسی نبوده و دو اینکه اراده و آزادی عمل شاکی

1. <https://justice.org.uk/wp-content/uploads/202009/Y-R-v-Lawrence-002.pdf>

را برای برقراری رابطه جنسی تحت‌الشعاع قرار نداده است.»
 با این تفاسیر بخش عمده‌ای از دروغ‌هایی که برای کسب رابطه جنسی مطرح می‌شوند (از جمله درباره شغل، سن، وضعیت مالی، خانوادگی، تاهل، نیت ورود به رابطه و ...) نیز نافی رضایت نخواهد بود. دروغ معطوف به ماهیت و هدف کنش جنسی شامل مواردی می‌شود که برای مثال پزشک بیمار را قانع می‌کند که عمل جنسی بخشی از فرآیند درمان است^۱ یا اینکه بیمار را فریب می‌دهد که سکس دهانی قدرت خوانندگی او را افزایش می‌دهد.^۲ یکی از آراء مهم انگلیس در زمینه فریب جنسی مربوط به پرونده R v Linekar در سال ۱۹۹۵ (یعنی پیش از تصویب قانون جرائم جنسی در سال ۲۰۰۳) است که متهم، توافق به پرداخت دستمزد در ازای سکس کرده و پس از برقراری رابطه جنسی از پرداخت امتناع ورزیده بود. دادگاه این مرد را به کلاهبرداری (و نه تجاوز یا تعرض جنسی) محکوم کرد. در انگلیس حتی ماموران پلیس مخفی تحت مأموریت که با زنان رابطه جنسی برقرار کرده بودند بابت جرائم جنسی محاکمه نشدند. در طی دهه اخیر، بحث دروغ معطوف به هویت جنسی/جنسیت^۳ نیز به موضوعی چالش‌برانگیز تبدیل شده و نگرانی‌هایی را نسبت به سرکوب مضاعف افراد ترنس برانگیخته است. از سال ۲۰۱۲ تا کنون چندین مورد شکایت علیه افراد ترنس مطرح شده که به محکومیت منجر شده است. برخی از این افراد با دیلدو^۴ اقدام به برقراری روابط جنسی کرده بودند بدون آنکه شریک جنسی (که تصور می‌کرده با یک مرد در رابطه است) اطلاع داشته باشد و برخی دیگر افراد ترنسی بودند که جنسیتی

1. R v Flattery (1877)

2. R v Williams (1983)

3. Gender fraud

۴. آلت جنسی مصنوعی

که در بدو تولد به آنها اطلاق شده را برای پارتتر افشا نکرده بودند.^۱ تجاوز به واسطه فریب بحثی زنده و متدوام در حقوق کیفری است. پیچیدگی این مبحث به وضوح از آنجا ناشی می‌شود که اکثر مردم نه تنها فریب جنسی را تجاوز نمی‌شمارند بلکه عموماً تلاش برای کسب رابطه جنسی به هر قیمتی، ارزشی «مردانه» و غرورآفرین هم محسوب می‌شود. جد روبنفلد استاد حقوق دانشگاه ییل در مقاله‌ای با عنوان «معمای سکس به واسطه فریب و افسانه خودمختاری جنسی»^۲ توضیح می‌دهد در عین حال که دیدگاه غالب (اعم از حقوقی و عامه)، رویه قضایی، قضات و برخی از قوانین مدرن (از جمله قانون انگلیس)، تجاوز را بر مبنای فقدان رضایت تعریف می‌کند اما دادگاه‌های آمریکا دروغ و فریب را از جمله عوامل بی‌اعتبارساز رضایت نمی‌شمرند. بر اساس تعاریف جدید مبتنی بر رضایت، رابطه جنسی به واسطه فریب نیز باید ذیل تعریف تجاوز قرار بگیرد اما دادگاه‌ها به ندرت به این مسئله اذعان داشته‌اند و در قبال پرونده‌های فریب‌گزینی و سلیقه‌ای عمل کرده‌اند. روبنفلد معتقد است رضایتی که از طریق فریب‌کاری حاصل می‌شود الزام آگاهانه بودن را زیر سوال می‌برد و ابدا نمی‌تواند اعتبار و اصالت داشته باشد. اما دادگاه‌ها برای اثبات تجاوز چیزی بیش از فقدان رضایت را می‌طلبند و هم‌چنان بر اساس معیار زور پرونده‌های تجاوز را ارزیابی می‌کنند. که البته فریب و دروغ، معیار زور را اغنا نمی‌کند. این به این معنی است که به رسمیت ناشناختن فریب جنسی به مثابه تجاوز، با اندیشیه مدرن پیرامون تجاوز و قوانین جرائم جنسی که از الزام زور به سمت تعاریف معطوف به رضایت

1. R v Gemma Barker [2012], R v Chris Wilson [2013], R v Justine McNally [2013], R v Gayle Newland [2015] and now R v Kyran Lee (Mason) [2015]

2. Rubenfeld, J. (2013). "The Riddle of Rape-by-Deception and the Myth of Sexual Autonomy," The Yale Law Journal

حرکت کرده، در تناقض است (Rubinfeld, 2013). به زعم روبنفیلد «قانون جرائم جنسی در آمریکا بر یک اصل واحد بنا شده است؛ حق خودمختاری جنسی. این حق بنیان تمامی قوانین و مقررات جنسی در آمریکا بوده است. اما در نسبت با رابطه جنسی به واسطه فریب، این سیستم خلاف قاعده عمل می‌کند و قانون تجاوز را در تعارض با اصول بنیادین خود قرار می‌دهد.» روبنفلد معتقد است این تعارض را تنها با جرم‌انگاری وسیع فریب جنسی می‌توان از بین برد. اما تام داورتی^۱ در عین حال که موافق جرم‌انگاری وسیع فریب جنسی نیست اما باور دارد که رابطه جنسی به واسطه فریب خطایی بسیار جدی و قابل مقایسه با دیگر خطاهایی است که جرم جنسی تلقی می‌شوند. برخی دیگر از نظریه‌پردازان هم از جرم‌انگاری اشکالی‌گزینی از فریب جنسی حمایت می‌کنند.^۲

قوانین ایالتی (نه همه ایالات بلکه ایالاتی معدود) در آمریکا تنها مصادیق خاصی را چون جعل هویت و یا فریب جنسی در قالب مداخله پزشکی به رسمیت شناخته‌اند. برای مثال در سال ۲۰۰۹، شهروند کالیفرنیا جولینو مورالس به صورت یواشکی وارد اتاق دختر ۱۸ ساله‌ای شده، خود را جای دوست‌پسر او زده و با او رابطه جنسی برقرار کرده بود. دوست‌پسر دختر تازه از اتاق خارج شده بود و دختر تصور کرده بود که سریع برگشته است. مورالس به تجاوز محکوم شد اما دادگاه تجدید نظر این رای را نقض کرد چون قانون مصوب سال ۱۹۷۲، تنها در صورتی فریب جنسی را تجاوز قلمداد می‌کرد که متهم خود را به جای همسر یک زن

1. Tom Dougherty, No Way Around Consent: A Reply to Rubinfeld on "Rape-by-Deception," 123 Yale L.J. Online 321 (2013), <http://yalelawjournal.org/forum/no-way-around-consent-a-reply-to-rubinfeld-on-rape-by-deception>.

۲. لازم به ذکر است فمینیست‌های حامی حس‌زدایی اساساً با هرگونه جرم‌انگاری مسبوت و مجازات‌محوری ضدیت دارند. در اینجا بحث بر اینکه آیا این جرم‌انگاری گسترده مطلوب است یا خیر متمرکز نیست و صرفاً به مروری کلی و مختصر بر دیدگاه نظریه‌پردازان و پرونده‌های فریب جنسی اکتفا کرده‌ام.

زده باشد و نه لزوماً دوست‌پسر او.^۱ البته این خلا با تصویب قوانین جدید در سال ۲۰۱۳ از بین رفت. از دیگر پرونده‌های مربوط به آمریکا می‌توان به محکومیت ماریو آنتوان به چندین مورد تجاوز به واسطه کلاهبرداری در کانزاس سیتی اشاره کرد. آنتوان با جعل مدارک، ۲۵ زن را قانع کرده بود که در حال بازی در فیلم پورن هستند و در ازای این روابط جنسی مبالغ هنگفتی دریافت خواهند کرد. آنها هرگز دستمزدی دریافت نکردند و آنتوان اصلاً جایگاهی معتبر در صنعت فیلم پورن نداشت. آنتوان برای جلوگیری از طرح دعوی زنان، آنها را تهدید به انتشار فیلم‌ها و یا ارسال آنها برای اعضای خانواده‌شان می‌کرد. کانزاس سیتی اگرچه فریب جنسی را جرم‌نگاری نکرده بود اما دادگاه فدرال، آنتوان را طبق قوانین میسوری که کلاهبرداری جنسی را تجاوز عنوان می‌کند، محکوم کرد.

این پرونده‌ها اگرچه به افزایش آگاهی عمومی و قضایی در زمینه فریب و حيله‌گری جنسی یاری رسانده اما مواردی استثنا هستند و می‌توان ادعا کرد از دیدگاه قانون فریب جنسی به جز مواردی معدود و خاص، تجاوز محسوب نمی‌شود. به عبارت دیگر دروغ‌گویی در رابطه با وضعیت تاهل، سن، قصد برقراری رابطه جدی، شغل و مواردی از این دست رضایت را بی‌اعتبار نمی‌کند. همانطور که هیئت منصفه در دادگاه نیوجرسی دروغ‌های یک مرد به نامزدش را درباره ملیت، شغل و وضعیت تاهل به عنوان «اغواگری مشروع» پذیرفت و موجب تبرئه او از اتهام تعرض جنسی شد. نتیجه این پرونده تلاش‌هایی را برای اصلاح قانون تجاوز در نیوجرسی رقم زد که البته بی‌نتیجه ماند. حامیان اصلاح قانون در راستای دربرگیری موارد فریب یا کلاهبرداری جنسی، استدلال کردند که «قانون برای مال یک انسان ارزش بیشتری نسبت به بدن او قائل است. اگر

1. People v. Morales(2013)

افراد برای به دست آوردن اموالشان فریب بدهیم، جرم رخ داده اما تصاحب بدن افراد با توسل به حيله و فریب كاملا قانونی است.» (Rubinfeld, 2013)

ابیگیل فینی در سال ۲۰۱۷، شبی با پارتنر و دوستانشان در اتاق خوابگاه پارتنرش خوابیده بودند. دوست‌پسرش کنار او دراز کشیده بود و دوستان دیگر روی مبل و ... به خواب رفته بودند. فینی نیمه شب بیدار شد، با دوست‌پسرش سکس داشت و سپس به دستشویی رفت. وقتی که بازگشت دید دوست پارتنرش روی تخت دراز کشیده و به او لبخند می‌زند. فینی آنجا می‌فهمد که بدون اینکه در تاریکی متوجه شود با مرد دیگری سکس داشته است. وحشت می‌کند و شتابزده به اتاق خودش برمی‌گردد و می‌بیند دوست‌پسرش روی تختش خوابیده است. فینی سریعا طرح شکایت می‌کند اما متهم علی‌رغم اعتراف به حيله‌ای که به کار گرفته و به اینکه خود را جای دوست‌پسر فینی زده، تبرئه می‌شود. به این دلیل که قانون تجاوز در ایندیانا فریب یا کلاهبرداری جنسی^۱ را مصداق تجاوز نمی‌داند. فینی چند سال است که نه تنها با ترومای تجاوز بلکه با فشار روانی حاصل از تبرئه متجاوز نیز دست‌وپنجه نرم می‌کند. در سال ۲۰۰۸ در ماساچوست هم مردی در زیرزمینی تاریک خود را جای برادرش زد، با همسر او رابطه جنسی برقرار کرد و تحت پیگرد قرار نگرفت چرا که قانون این ایالت اعمال زور را از الزامات احراز جرم تجاوز می‌دانست.

پرونده دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد مربوط به مردی است که به واسطه تصاویر جعلی، به مدت سه سال خود را بازیکن یک تیم مشهور فوتبال در آمریکا معرفی کرده بود تا با زنان متعددی رابطه جنسی برقرار کند. هویت واقعی این مرد در سال ۲۰۱۷ افشا شد اما او هرگز مورد محاکمه قرار نگرفت.

1. Sex by fraud

این پرونده به خوبی نشان می‌دهد که قانون تا چه اندازه عاجز از شناخت و فهم رنج حاصل از تجاوز برای زنان است. کنشگران و نظریه‌پردازان حقوقی فمینیست دهه‌ها تلاش کردند تا تا تمرکز تعریف تجاوز را از الزام زور به سمت خودمختاری جنسی سوق بدهند و جرم جنسی را بر اساس مفهوم رضایت بازتعریف کنند. علی‌رغم این کوشش‌ها و به تبع، دگرگونی معنای تجاوز جنسی، قانون و دستگاه قضایی در بسیاری از کشورها از جمله آمریکا و انگلیس همچنان مصادیقی که به وضوح رضایت معنادار را از ریخت می‌اندازد و تمامیت جسمی و جنسی را هدف قرار می‌دهد، به عنوان تجاوز در نظر نمی‌گیرد. بیش از ۷۰ درصد از ایالات آمریکا حتی از تعریف و تصریح معنای رضایت جنسی در قوانین خود، امتناع کرده‌اند.

❑ درآوردن غیرتوافقی کاندوم در حین یا پیش از رابطه جنسی^۱

درآوردن غیرتوافقی کاندوم، افراد را در معرض بارداری ناخواسته و بیماری‌های مقاربتی قرار می‌دهد و آسیب‌هایی هم‌تراز با دیگر اشکال شناخته‌شده‌تر خشونت جنسی به افراد تحمیل می‌کند. مصاحبه‌هایی که الکساندرا برادسکی، حقوقدان آمریکایی با زنانی که این نوع خشونت جنسی را تجربه کرده‌اند انجام داده نشان می‌دهد این افراد تجربه خود را به عنوان نقض شدید تمامیت جسمانی و جنسی درک می‌کنند.^۲ اگرچه اکثر زنان مطمئن نیستند که چه نامی باید روی آن بگذارند و برای اطلاق عنوان تعرض جنسی به این تجربه‌ها دچار کشمکش درونی می‌شوند. یکی از مصاحبه‌شونده‌ها گفته چیزی «نزدیک به تجاوز» برایش رخ داده و دیگری گفته «نقض آشکار آنچه که بر آن توافق کرده بودیم» صورت

1. Non-consensual condom removal

2. Brodsky, Alexandra (2017). «Rape-Adjacent»: Imagining Legal Responses to Nonconsensual Condom Removal». *Columbia Journal of Gender and Law*.

گرفته است (Brodsky, 2017). برادسکی توضیح می‌دهد که عمل درآوردن غیرتوافقی کاندوم، به واسطه طبیعی‌انگاری سلطه جنسی مردانه، نرمال جلوه داده می‌شود و نهایتاً به «سکس بد» تقلیل پیدا می‌کند. برخی از مردان در فضای مجازی با افتخار برای یکدیگر از این اقدام در جهت «افزایش لذت جنسی» تعریف می‌کنند، به یکدیگر برای قسر در رفتن از عواقب آن توصیه ارائه می‌دهند و از حق مسلم «تداوم نسل» می‌گویند. از نگاه برادسکی، برداشتن کاندوم زمانی که بر سر استفاده از آن صراحتاً توافق صورت گرفته، رضایت جنسی را مخدوش می‌کند و از طریق تصویب قوانین مدنی در آمریکا می‌توان به طرح دعوی حقوقی برای جبران خسارات و آسیب‌های وارد شده به بازماندگان فکر کرد. اگر لایحه جدیدی که در کالیفرنیا ارائه شده به تصویب برسد، این ایالت اولین ایالتی خواهد بود که درآوردن غیرتوافقی کاندوم را به لحاظ حقوقی به رسمیت می‌شناسد. در این صورت بازماندگان امکان طرح دعوی حقوقی و دریافت خسارات از متخاطبان را خواهند داشت.^۱

کلی دیویس، استاد دانشگاه آریزونا در مطالعه‌ای، مقاومت در برابر استفاده از کاندوم (تاکتیک‌هایی که افراد برای اجتناب از استفاده کاندوم به کار می‌گیرند در حالی که شریک آنها مصر بر گذاشتن کاندوم است) را میان زنان و مردان بین ۲۱ تا ۳۰ سال را در آمریکا مورد بررسی قرار داده است.^۲ از بین ۳۱۳ مرد، ۲۳/۴ درصد تایید کرده‌اند که از سن ۱۴ سالگی حداقل یک بار به فریب متوسل شده‌اند. رایج‌ترین تاکتیک به کار گرفته شده دروغ گفتن درباره خروج پیش از انزال است

1. https://leginfo.legislature.ca.gov/faces/billNavClient.xhtml?bill_id=202120220AB453

Davis KC, Stappenbeck CA, Norris J, George WH, Jacques-Tiura AJ, Schraufnagel J.

TJ, Kajumulo KF. Young men's condom use resistance tactics: a latent profile analysis.

J Sex Res. 2014

در حالی که چنین قصدی وجود نداشته است (۱۹/۹٪). مورد رایج بعدی دروغ گفتن درباره تست بیماری‌های مقاربتی است. ۹/۶ درصد مردان به دروغ به شرکای خود گفته‌اند که آزمایش داده‌اند و جواب منفی بوده است. دیویس و دیگر محققان این مطالعه دریافتند که از دیدگاه بعضی از مردان جوان مورد مطالعه، هر عملی به جز اعمال زور برای برقراری رابطه جنسی مجاز و اصلاً «جزئی از قواعد بازی» است. البته ناگفته نماند که از ۵۳۰ زن، ۶/۶٪ تایید کرده‌اند که از سن ۱۴ سالگی تاکنون حداقل یک بار به فریب متوسل شده‌اند. رایج‌ترین تاکتیک این زنان دروغ گفتن درباره مصرف قرص ضدبارداری بوده است.

دیویس و همکارانش مسئله درآوردن غیرتوافقی کاندوم پیش از یا در حین رابطه جنسی را نیز مورد بررسی قرار دادند. ۱۰ درصد از مردان اعلام کردند که از سن ۱۴ سالگی حداقل یک بار (و به طور میانگین ۳ بار) این اقدام را انجام داده‌اند. ۱۲ درصد از زنان نیز گفته‌اند که این اقدام علیه آنها صورت گرفته است. البته ممکن است زنان دیگر هرگز باخبر نشده باشند که شریکشان کاندوم را درآورده است. اگرچه مردم چنین عملی را تجاوز محسوب نمی‌کنند و فرهنگ پاپ رسانه‌ای آن را زیرکی جنسی و دستاورد مردانه جا می‌زند، دست‌کم طبق رویه قضایی برخی کشورها از جمله انگلیس درآوردن کاندوم به صورت غیرتوافقی جرم جنسی به حساب می‌آید. این پرونده‌ها موجب توسعه مفهوم «رضایت مشروط»^۱ شده است. در سال ۲۰۱۹، مردی (البته سابقه‌دار در زمینه جرائم جنسی) به علت درآوردن کاندوم در حین سکس با یک کارگر جنسی به تعرض جنسی محکوم شد. زن به صراحت اعلام کرده بود که استفاده از کاندوم پیش شرط توافق برای رابطه جنسی است و به همین دلیل دادگاه برداشتن کاندوم را نفی‌کننده رضایت

1. Conditional consent

مشروط شمرد. این مسئله پیش‌تر در جلسات دادگاه تصمیم‌گیری درباره استرداد جولیان آسانژ، در رابطه با اتهامات تجاوز علیه او نیز مطرح شده بود. دادگاه اعلام کرد در آوردن یا پاره کردن کاندوم، قانون جرایم جنسی مصوب ۲۰۰۳ را نقض می‌کند: «اگر شاکی علنا گفته باشد که تنها در صورتی رضایت به رابطه جنسی خواهد داشت که آسانژ از کاندوم استفاده کند، در آوردن یا پاره کردن کاندوم به معنای فقدان رضایت است.»^۱ با این اوصاف اگر زن و مرد توافق کنند که به صورت طبیعی پیشگیری از بارداری را انجام بدهند و مرد عامدانه درون واژن به انزال برسد، این رابطه احتمالا جرم جنسی تلقی می‌شود. در پرونده‌ای مربوط به سال ۲۰۱۳، زنی از همسر خود به دلیل انزال غیرتوافقی درون واژن شکایت کرد. آن دو سر پیشگیری طبیعی (خروج پیش از انزال) توافق کرده بودند چرا که زن دیگر قصدی برای فرزندآوری نداشت. مشخص شد که مرد اصلا قصد پیشگیری نداشت و عامدانه این اقدام را انجام داده است. در نتیجه زن باردار و مرد به تجاوز محکوم شد.^۲

سوفی مالی در روزنامه گاردین از دشواری‌های بازماندگان این نوع از خشونت جنسی برای کشاندن مرتکبان به دادگاه می‌نویسد. سوفی از تجربه خود در سال ۲۰۱۷ روایت می‌کند که شریکش بارها درخواست در آوردن کاندوم حتی در حین سکس را از او کرده و سوفی هر بار به او جواب منفی داده بوده است.^۳ مرد کاندوم را در آورده و موقع انزال هم آلتش را از بدن سوفی خارج نمی‌کند. سوفی می‌نویسد: «به وضوح تفسیر قضات از قوانین در احاطه اسطوره‌های تجاوز است.

1. <http://www.bailii.org/ew/cases/EWHC/Admin/20112849/.html>

2. R(F) v DPP (2013)

3. <https://www.theguardian.com/commentisfree/2017/may/22/stealththing-sex-trend-sexual-assault-crime>

زمانی که قرص ضدبارداری اضطراری مصرف کرده و منتظر جواب آزمایش ایدز و بیماری‌های مقاربتی بودم، آنها مرتکب را احضار کردند. پس از اینکه ادعا کرد اطلاعی درباره درآمدن کاندوم نداشته است، برایش منع تعقیب زدند.^۱ لازم به ذکر است که در مواردی که افراد بیماری خود را به شرکای جنسی اطلاع نمی‌دهند و آنها را عامدانه به HIV مبتلا می‌کنند، مرتکبین عموماً بابت «آسیب جسمانی شدید» (و نه تحت عنوان جرم جنسی) به حبس‌های بلندمدت محکوم شده‌اند. در کانادا در سال ۲۰۱۷، مردی به علت سوراخ کردن کاندوم به تعرض جنسی و ۱۸ ماه حبس محکوم شد.^۱ البته چنین فریب‌هایی عموماً در صورتی جرم جنسی تلقی می‌شود که شاکی را در معرض آسیب‌های جسمی شدید قرار داده باشد. افزایش لذت جنسی، مبتلا کردن شریک جنسی به بیماری مقاربتی، باردار کردن پارتنر در جهت جلوگیری از اتمام رابطه و ... از جمله اهدافی است که مرتکبین دنبال می‌کنند اما اثبات عامدانه بودن بسیار دشوار است. در آلمان اولین محکومیت به علت درآوردن کاندوم مربوط به سال ۲۰۱۸ (۸ ماه حبس تعلیقی و ۳۵۰۰ دلار جزای نقدی) است و در سوئیس به سال ۲۰۱۷ (۱ سال حبس تعلیقی) برمی‌گردد. همین موضوع نشان می‌دهد که این مبحث جدیداً در حال رسمیت یافتن است و به ندرت بازماندگان موفق به تحت پیگرد قرار دادن مرتکب و مجازات او می‌شوند.

❑ محدودیت‌های گفتمان حقوقی در جنبش «من هم»

قانون و گفتمان حقوقی، ظرفیت‌های ما را برای به بحث گذاشتن عمومی تجربه‌های خشونت جنسی محدود می‌کند. «من هم» و دیگر اشکال آگاهی‌بخشی

1. R v. Hutchinson

در زمینه خشونت جنسی، به خوبی این محدودسازی‌ها را عیان می‌کند. گاش و هاردینگ (۲۰۱۸) نشان می‌دهند که قانون در رابطه با بحث خشونت جنسی، کارکرد رویکردهای آگاهی‌افزایی را تضعیف می‌کند، تجربه خشونت جنسی را به امر شخصی بدل می‌سازد و بازماندگان را به سکوت می‌کشاند.^۱ در اکثر موارد زنان حتی وقتی از شکایت رسمی صرف‌نظر می‌کنند هم تجربه خشونت جنسی را به میانجی چارچوب‌های قانونی، ارزیابی و درک می‌کنند. بنابراین قانون نه تنها مسیر رسمی جست‌وجوی عدالت را برای بازماندگان خشونت مسدود می‌کند بلکه توانایی آنها را برای جست‌وجو و دریافت حمایت، بهبودیابی از طریق به اشتراک گذاشتن تجربه و پیوند خوردن به گفتمان آگاهی‌بخشی نیز تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. علی‌رغم تلاش‌های متداوم در جهت اصلاح قانون، زبان حقوقی هرگز چنان بسط نیافته که بتواند تجربه‌ها و معیارهای گروه‌های متعدد (بویژه گروه‌های به حاشیه‌رانده و تحت تبعیض) را دربر بگیرد و این امر موجب شده گاهی فمینیست‌ها هم نتوانند فراتر از تعاریف محدود تجاوز بیاندیشند و از مواجهه‌ای پدیدارشناسانه با تجربه قربانیان عاجز بمانند. تجربه‌هایی که گاهی محصول Bumiller, 1987 Gash and Harding,) نیستند (2018).

جنبش روایتگری آزار جنسی، هدفی مجزا از دادخواهی رسمی دنبال می‌کند و به تبع اقتضائات و ویژگی‌های متفاوتی هم دارد. هدف و کارکرد «من هم» نه اعتبارسنجی و واکاوی موارد خشونت جنسی است و نه اجرای عدالت درباره متهمان (که اساساً ممکن هم نیست). بلکه ایجاد فضای امن برای سخن‌گویی بازماندگان خشونت است و بر آگاهی‌افزایی، بهبودیابی و توانمندسازی جمعی

1. Gash A, Harding R. #MeToo? Legal Discourse and Everyday Responses to Sexual Violence. *Laws*. 2018

تمرکز دارد (Gash and Harding, 2018). جریان آگاهی‌بخش تلاش می‌کند تا تجربه‌های متکثر و فراگیر خشونت جنسی را خصوصی‌زدایی کند و در حین قدرتمندسازی راویان، ساختارها و مناسبات رسمی و غیررسمی حامی خشونت جنسی را نیز رسوا نماید. با این اوصاف منطق روایتگری با اصولی که بر دادگاه‌ها حاکم است هم‌خوانی ندارد. به زعم گاش و هاردینگ، «من هم» در بهترین حالت علیه حقوق محوری، توسل روزمره به مفاهیم و استانداردهای حقوقی و فرآیندهای دادرسی، مقاومت می‌کند و کاستی‌های این رویکرد را به نمایش می‌گذارد. و در بدترین حالت به تثبیت تعاریف غالب تجاوز و بازتولید درک حقوقی نسبت خشونت جنسی منجر می‌شود. اتفاقی که در «من هم» آمریکا نیز شاهدش بودیم. تحلیل‌گران و بعضاً فمینیست‌های حامی جنبش نیز برای مرزبندی میان «سکس بد» و «تجاوز واقعی» به تعاریف قانون متوسل شدند. از طرفی دیگر عده‌ای با به میان کشیدن «اصل برائت» به تشکیک در روایات و تخریب جنبش پرداختند. همانطور که در «من هم» ایران نیز متن‌هایی در تاکید بر اصل برائت (عموماً توسط مردان) نوشته شد. در بستر «من هم» گفتمان حقوقی بیش از آنکه به تجربه‌ها اعتبار بدهد، از آنها حقانیت‌زدایی کرده است. از طرفی دیگر تاکید بر این گفتمان، در حقیقت نادیده گرفتن تمامی موانع حقوقی و قضایی موجود در مسیر دادخواهی برای بازماندگان خشونت جنسی است.

بدین ترتیب خارج از محاکم قضایی هم قانون می‌تواند وسعت دید افراد را در مواجهه و مقابله با خشونت جنسی محدود کند. فارغ از اینکه این مباحث در کجا شکل می‌گیرد و چه اهدافی را دنبال می‌کند، قانون به صورت بالقوه این ظرفیت را دارد که تجربه‌های بازماندگان را به حاشیه ببرد. نگاهی به تفاوت آماری در یافته‌های برخی نظرسنجی‌ها و مطالعات صورت گرفته در زمینه فراگیری

خشونت جنسی در دانشگاه‌های آمریکا این مسئله را به خوبی نمایان می‌کند. برای مثال در نظرسنجی انجمن آمریکایی دانشگاه‌ها و مرکز کنترل بیماری، جمع‌آوری داده و کدگذاری با رویکردی رفتارمحور صورت گرفته است. در حالی که اداره آمار جرائم وزارت دادگستری آمریکا رویکرد مبتنی بر قانون را به کار می‌گیرد و به طور صریح از مصاحبه‌شونده‌ها می‌پرسد که آیا مورد «تجاوز» و «تعرض جنسی» قرار گرفته‌اند یا نه؟ به همین دلیل نتایج این مطالعات نسبت به نظرسنجی‌های رفتارمحور، آمار پایین‌تری از خشونت جنسی به دست می‌دهد (Kessler, 2015; Gash and Harding, 2018). پژوهشگران همواره رویکرد مطالعات عدالت کیفری را مورد نقد قرار داده‌اند چرا که بازماندگان خشونت جنسی ممکن است در بیان کردن رنج خود تحت عناوینی چون تجاوز و تعرض جنسی احتیاط لحاظ کنند یا نسبت به این تعاریف آگاهی دقیقی نداشته باشند (Gash and Harding, 2018). بنابراین میزان دسترسی به دانش حقوقی هم در توانایی سخن گفتن بازماندگان دخیل می‌شود. فارغ از نابرابری این دسترسی، بنابر اظهارات روانشناسان و کنشگران فمینیست، یکی از پیامدهای خشونت جنسی اساساً ناتوان کردن بازماندگان برای نام‌گذاری تجربه‌هایشان است. حتی زمانی که آشکارا احساس می‌کنند تحت زور و خشونت قرار گرفته‌اند.

درک رایج از معنای رضایت، خشونت نهفته در بسیاری از مواجهات جنسی روزمره را مغفول باقی می‌گذارد. به همین دلیل بازاندیشی در انگاره‌های غالب تجاوز(برقراری رابطه جنسی توسط مرد غریبه از طریق اعمال زور نسبت به زنی عفیف که با تمام توان خود مقاومت می‌کند) از امور حیاتی است که به واسطه «من هم» ممکن شده است. «حتی سکس بد هم می‌تواند تجربه‌ای چنان دردناک رقم بزند که تا دهه‌ها با فرد باقی بماند. «من هم» باید به این

شکاف عمیق و عظیم میان «سکس بد» و «تعرض جنسی» ورود و مرزهای جدید بازتعریف کند، تجربه‌های جای گرفته در این شکاف را شناسایی کند و با صورتبندی احساسات گیج و مبهم بازماندگان چنین تجربه‌هایی، به آنها اعتبار ببخشد» (Edwards, 2018) بسیاری از تجربه‌های جنسی زجرآور زنان تحت فشار دگرجنس‌گرایی هنجارین، نرمالیزه شده است. به گونه‌ای که خود زنان هم به سختی می‌توانند درکی روشن از آن داشته باشند. چرا که از دیدگاه آنها این تجربه‌ها را نه در دسته «صراحتاً اخلاقی» می‌توان جای داد و نه در دسته مشخصاً غیرتوافقی و مذموم. آن‌جی کاهیل (۲۰۱۶) این تجربه‌های زیسته را «روابط جنسی ناعادلانه» می‌نامد که به طور متداوم رخ می‌دهند و دست‌کم از منظر اجتماعی باید مورد محکومیت عمومی قرار بگیرند. در حالی که روایات مربوط به چنین تجربه‌هایی حتی اگر اسم متهم را افشا نکرده باشند، دائماً در معرض بازجویی‌های حقوقی قرار می‌گیرند و مردود اعلام می‌شوند. بازسازی معنایی آنچه که نرمال قلمداد می‌شود در وهله اول مستلزم عبور از تعاریف حقوقی برساخته روابط قدرت و اجتناب از بازتولید الگوهای مقرر شده است.^۱

❑ شنیدن رنج‌های بی‌نام

نتیجه مطالعات و تحقیقات در آمریکا نشان داده که پس از جنبش «من هم» درک آمریکایی‌ها نه تنها نسبت به سوءرفتار جنسی تغییر کرده بلکه دیدگاه آنها نسبت جنسیت و قدرت نیز متحول شده است. کاترین مکینون، فمینیست رادیکال و حقوقدان آمریکایی که از دهه ۷۰ تلاش‌های خود را بر جرم‌انگاری اشکال متعدد خشونت جنسی متمرکز کرده در یکی اظهارنظرهایش درباره جنبش

1. Cahill, Ann J. 2016. Unjust Sex vs. Rape. Hypatia

«من هم» تاکید می‌کند این جنبش برخاسته از شبکه‌های اجتماعی است و نه طرح دعوی از مجرای قضایی و به همین دلیل توانسته در زمینه تغییر هنجارها و هم‌چنین تسکین بخشی به بازماندگان خشونت جنسی از قانون پیشی بگیرد و سلسله مراتب جنسیتی را نشانه رود. مکینون می‌نویسد: «این موج سخن‌گویی بی‌سابقه دو مانع عمده که همواره بر سر راه ریشه‌کن‌سازی خشونت جنسی وجود داشته را به چالش کشیده است؛ باور نکردن زنان، ناچیزشماری بازماندگان و انسان‌زدایی از آنها توسط قانون و دستگاه قضایی. «من هم» بالاخره توانسته وضعیت پیشین را درهم شکند و به واسطه صدهای زنان، زن‌ستیزی ساختارمند، نژادپرستی جنسی‌شده و نابرابری طبقاتی را هدف قرار بدهد. امروز بازماندگان دستاوردهایی را رقم زده‌اند که هرگز قانون نمی‌توانست برای آنها به ارمغان بیاورد. آنها از ذیل بیرق قانون بیرون آمده‌اند و علیه سلطه و تجاوز شورش کرده‌اند.»¹

در دهه هفتاد، مکینون و دیگر فمینیست‌های رادیکال استدلال کردند که خشونت جنسی را باید فراتر از روابط میان فردی فهم کرد، به گونه‌ای که ساختارهای اجتماعی شکل‌دهنده به روابط جنسی نیز در تعریف تجاوز جنسی لحاظ شوند. به بیان دیگر آنها معتقدند روابط نابرابر قدرت میان زنان و مردان، عاملیت جنسی زنان را تحت الشعاع قرار می‌دهد. این نابرابری زنان را وادار می‌کند به پذیرش روابط جنسی تن بدهند، پذیرشی که با رضایت تفاوت بسیار دارد. کاربست چنین نگاهی به رضایت جنسی در سطح قانون‌گذاری به سبب ترویج جرم‌انگاری گسترده، نه ممکن است و نه مطلوب، اما برای درک تاثیر ساختارهای رویت‌ناپذیر قدرت در شکل‌دهی به روابط جنسی راهگشا است. روابطی ناخواسته

1. <https://www.theatlantic.com/ideas/archive/201903//catharine-mackinnon-what-metoo-has-changed/585313/>

و ناعادلانه که اگرچه توسط تعاریف قانونی به عنوان تجاوز رسمیتی نمی‌یابند، اما محصول فشارهای قدرتمند و پنهانند و آسیب‌هایی برگشت‌ناپذیر بر زنان اعمال می‌کنند. اکنون که به مخاطرات عدالت تنبیهی واقفیم و به دلایل متعددی بنا نیست مرتکبان را به عدالت کیفری بسپاریم، چرا تجربه‌های خود را از قید سرکوب تعاریف حقوقی رها نکنیم؟ چرا حتی زمانی که فضایی را خارج از مجراهای رسمی دادخواهی، برای شنیده شدن از آن خود کرده‌ایم همچنان باید ستم جنسی را با لنز حقوقی (و نه فمینیستی) عیارسنجی کنیم؟

از مهم‌ترین خصایص «من هم»، گشودن فضایی برای شنیدن روایت رنج‌هایی است که به صورت تاریخی مشروع جلوه داده یا به کل ناچیز و بی‌اهمیت انگاشته شده است. رنج و آسیب‌های بازماندگان تجاوز خاکستری، احساس تحقیر، خودبیزاری و آزدگی‌های روانی حاصل از فریب‌های جنسی، رنج زنان و مردان هم‌جنس‌گرایی که تحت فشارهای قانونی و اجتماعی، تن به روابط جنسی دگرجنس خواهانه داده‌اند، خشونت‌های جنسی در روابط هم‌جنس‌گرایانه و بازماندگان خشونت جنسی، به فضایی برای مورد تایید قرار گرفتن نیاز دارند، فضایی که به واسطه آن دریابند درکی که نسبت به تجربه خود دارند دقیق و موجه است. به همین دلیل باید از تبدیل رنج خود به زبان و قواعد حقوقی اجتناب کنیم تا این طیف از خشونت‌های جنسی نیز در گفت‌وگوهای جمعی و همبستگی شکل گرفته، شنیده شوند. بدین طریق کسانی که این رنج‌ها را متحمل شدند هم تجربه‌های خود را تصدیق می‌کنند، خشم خود را بروز می‌دهند، در ساخت مفاهیم و چاره‌اندیشی‌های جمعی سهیم می‌شوند، از حمایت‌ها و راهکارهای برآمده از این جنبش نفع می‌برند و هم‌زمان به قدرت آن می‌افزایند.